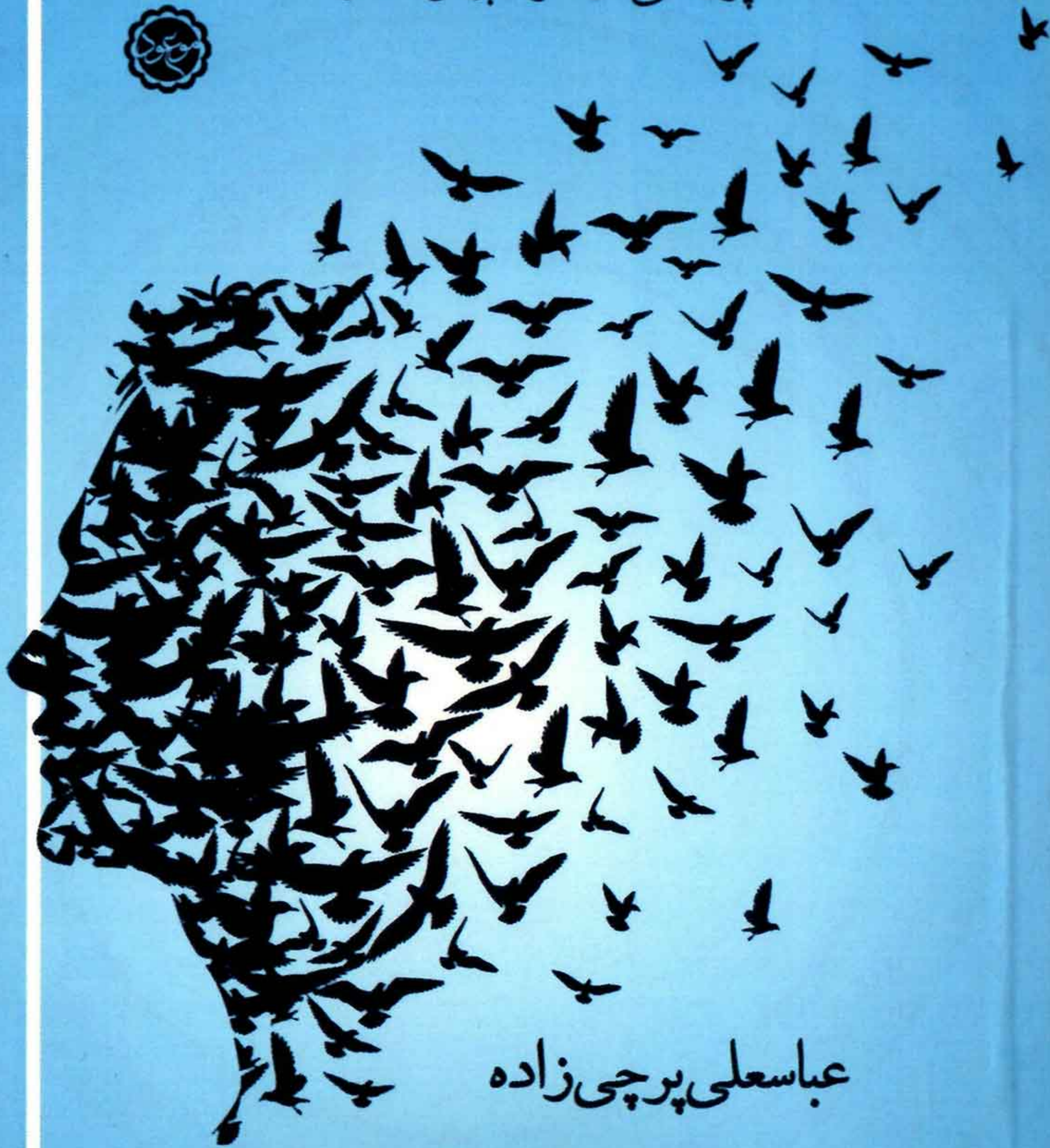


# موجهای فطرت

پژوهشی در فطری بودن انتظار



عباسعلی پرچی زاده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به ساحت مقدس مولانا

صاحب العصر و الزمان ﷺ

# موعودِ فطرت

پژوهشی در فطری بودن انتظار

عبّاسعلی پرچی زاده

سرشناسه: پرچی زاده، عباسعلی، ۱۳۳۹ -  
 عنوان و نام پدیدآور: موعود فطرت: پژوهشی در فطری بودن انتظار/ عباسعلی  
 پرچی زاده.  
 مشخصات نشر: تهران: موعود عصر (عج)، ۱۳۹۸.  
 مشخصات ظاهری: ۲۰۲ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸۷۵-۱  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت  
 موضوع: Muhammad ibn Hasan, Imam XII-- Occultation  
 موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت -- احادیث  
 موضوع: Muhammad ibn Hasan, Imam XII-- Occultation--Hadiths  
 موضوع: مهدویت -- انتظار  
 موضوع: Mahdism--waiting  
 رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۴  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲  
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۴۸۵۲۸

## موعود فطرت: پژوهشی در فطری بودن انتظار

نویسنده: عباسعلی پرچی زاده

ناشر: موعود

ویرایش: واحد پژوهش موعود (عج)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۷۵-۱

شمارگان: ۳۰۰

نوبت چاپ اول، ۱۳۹۸

موعود فطرت

ISBN:978-964-2918-75-1



9 789642 918751

انتشارات موعود

قیمت: ۳۲۰,۰۰۰ ریال

ستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

۸۸۹۴۱۴۰۲ نمایر:

www.yaranshop

تلفن مرکز بخش: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۷۴. نمایر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۳۴۷

فروشگاه اینترنتی www.shop.mouood.com

## فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۵	نام‌های موعود
۱۷	فوتوریسم
۱۸	بشارات ظهور موعود در کتب ادیان مختلف
۲۴	نتایج باور داشت و اعتقاد به منجی
۲۶	منجی‌گرایی در غرب
۲۸	منجی‌گرایی در «آمریکا»، «آسیا» و «آفریقا»
۲۹	ذاتی بودن انتظار
۳۱	سه ویژگی امور ذاتی
۳۲	پرسش از انتظار، تذکر درباره مفهوم فطرت
۳۷	فصل اول: چیستی فطرت
۳۹	تعریف اجمالی واژه فطرت
۴۰	شاخص‌ها و ویژگی‌های امور فطری

۴۱	فطرة، صبغة، حنیف .....
۴۴	معنای «حنیف» .....
۴۶	فطریات انسان .....
۴۶	فطریات انسان در ناحیه شناختها .....
۵۱	فطریات انسان در ناحیه خواستها .....
۵۵	فصل دوم: جهت‌یابی امیال فطری .....
۵۷	مقدمه .....
۵۹	بررسی امیال فطری .....
۶۰	حقیقت جویی .....
۶۶	خداجویی .....
۷۳	قدرت‌طلبی .....
۷۵	عشق و پرستش .....
۷۸	گرایش به جمال و زیبایی .....
۷۹	گرایش به خلاقیت و ابداع در انسان .....
۸۱	گرایش به خیر و فضیلت .....
۸۳	عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی .....
۸۵	کمال‌طلبی .....
۸۸	خضوع در مقابل وجود کامل و صاحب کمالات .....
۹۰	گرایش به دین .....
۹۳	مدنی‌الطبع بودن انسان .....
۹۶	حق‌طلبی .....

فصل سوم: موانع معرفت فطری	۹۹
مقدمه	۱۰۱
نظریه استاد شهید آیت الله مطهری <small>رحمته الله علیه</small>	۱۰۱
غوطه‌ور شدن روح در عالم مادی	۱۰۳
موانع معرفت فطری در قرآن	۱۰۵
نسیان	۱۰۵
توجه به اسباب مادی	۱۰۵
رفاه و آسایش	۱۰۶
دوستی با شیطان	۱۰۶
فصل چهارم: فطری بودن انتظار	۱۰۹
مقدمه	۱۱۱
ادله فطری بودن انتظار	۱۱۵
دلیل اول، دینی بودن انتظار (ابتنای بر قرآن و حدیث)	۱۱۵
دلیل دوم، خوش بینی به آینده بشر و...	۱۱۸
دلیل سوم، قانون انتظار عمومی	۱۱۹
دلیل چهارم، ثبات و عدم دگرذیسی ارزشی	۱۲۴
دلیل پنجم: حرکت تکاملی تاریخ بشر	۱۲۶
بینش انسانی فطری	۱۲۸
تکامل تاریخ از نظر قرآن	۱۲۹
نظریه استاد شهید مطهری <small>رحمته الله علیه</small> درباره تکامل تاریخ	۱۳۱
نظریه علامه طباطبایی درباره تکامل تاریخ	۱۳۵

- حکومت واحد جهانی در روایات اسلامی ..... ۱۳۸
- جمع بندی ..... ۱۳۹
- دلیل ششم، احیای عهد فطرت انسان ..... ۱۴۰
- اقرار به توحید و اعتراف به بندگی ..... ۱۴۱
- ولایت معصومین علیهم السلام رکن توحید است ..... ۱۴۳
- تأمین مالی انقلاب بلشویکی در روسیه ..... ۱۴۴
- حقیقت میثاق فطرت ..... ۱۴۶
- ضرورت تجدید عهد در ادعیه و زیارات و روایات اسلامی .. ۱۴۸
- ضرورت عهد جمعی با حجت خدا ..... ۱۵۰
- دلیل هفتم: توجه قلبی به منجی در حالت اضطرار ..... ۱۵۴
- ضرورت اضطرار عمومی جامعه بشری ..... ۱۵۶
- حکمت امتحان مردم ..... ۱۵۹
- علت تشبیه امامان معصوم علیهم السلام به آب روان ..... ۱۶۱
- دلیل هشتم: قسری نبودن انتظار ..... ۱۶۴
- دلیل نهم: انتظار فرج، انتظار تمدنی مبتنی بر فطرت ..... ۱۶۷
- تفاوت گرایش فطری با غریزی ..... ۱۷۱
- خصوصیات تمدن تعالی بخش ..... ۱۷۶
- جایگاه تمدن اسلامی نسبت به ایده‌آل‌های بشر ..... ۱۸۰
- زمینه‌های فروپاشی یک تمدن ..... ۱۸۲
- لطف‌تعامل با طبیعت ..... ۱۸۵
- نفس آماره و تخریب طبیعت ..... ۱۸۶



- ۱۸۸.....اتّحاد وِلايت و وِلايت
- ۱۹۱.....دليل دهم: امام محور کمال و بندگی
- ۱۹۵.....دليل دهم: خليفه الله، معشوق عالميان
- ۲۰۱.....کلام آخر

## مقدمه

نظریه «انتظار»<sup>۱</sup> و اندیشه «مهدویت» را می‌توان تنها فرهنگ اصیلی تلقی نمود که با فطرت انسانی انسان، سازگار است، چرا که انسان به حکم نوعیت خاص خود، ولو بالقوه، شخصیت معین و راه و مقصد معین دارد که قائم به فطرت خدایی اوست و خود «واقعی» او را، آن فطرت تعیین می‌کند و مسخ شدن و نشدن انسان را با ملاک‌های فطری و نوعی انسان می‌توان سنجید؛ نه با ملاک‌های تاریخی؛ لذا هر تعلیم و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان، سازگار باشد و پرورش دهنده آن باشد، آن فرهنگ اصیل است؛ هر چند اولین فرهنگی نباشد که شرایط تاریخی بر او تحمیل کرده است و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان، سازگار نباشد، بیگانه با او است و نوعی مسخ و تغییر هویت واقعی او و تبدیل «خود» به «ناخود» است؛ هر چند زاده تاریخ ملی او باشد؛ مثلاً اندیشه «ثنویت» و تقدیس آتش، مسخ انسانیت ایرانی است؛ هر چند زاده تاریخ او شمرده شود؛ اما توحید و یگانه‌پرستی و طرد پرستش هر چه غیر خداست، بازگشت او به هویت

---

۱. یا به تعبیر هوشمندانه استاد اسماعیل شفیعی سروستانی: «استراتژی انتظار».

واقعی انسانی اوست؛ ولو زادهٔ مرز و بوم خود او نباشد.<sup>۱</sup> سازگاری نظریهٔ «انتظار» و اندیشهٔ «مهدویت» را به عنوان یک فرهنگ با فطرت انسانی انسان، می‌توان در این حقیقت یافت که شاهدیم همهٔ انسان‌ها، فطرتاً، طالب وضع مطلوب، یعنی پیروزی حق بر باطل، خیر بر شر، عدل بر ظلم، فضائل بر رذائل، عقل بر جهل و نیکی بر بدی هستند تا آنجا که حتی انسان‌هایی که در مقام عمل، خود ظالم هستند، به حسب فطرت انسانی، از مشاهدهٔ ظلم و ستم دیگران به خشم می‌آیند و بعضاً تاب تحمل مشاهدهٔ ضرب و جرح یک انسان ناتوان یا یک کودک، توسط فردی بالغ را ندارند و درست به همین دلیل است که شاهدیم حتی جنایتکاران و ظالمان و جلادان تاریخ نیز برای پوشش و توجیه اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی‌اشان و همچنین فرار از عتاب افکار عمومی، تلاش می‌کنند تا مقاصد شیطانی و نقشه‌های پلید ضد انسانی خود را پشت واژه‌های مقدس، که مطلوب فطرت انسانی انسان‌هاست، مثل آزادی، عدالت، امنیت، صلح، دوستی و حقوق بشر و مانند آن، مخفی نمایند و سپس با فریب افکار عمومی جهانیان، به مرحلهٔ اجرا بگذارند.

لذا می‌بینیم که نظام سلطه و استکبار جهانی با علم به این موضوع که در جامعه‌شناسی سیاسی، مهم‌ترین و قوی‌ترین منبع قدرت را «افکار عمومی» تلقی نموده‌اند، با تبلیغات و شیطنت‌های نظام گستردهٔ رسانه‌ای و خبری که متکی به ابزار و تکنولوژی و فناوری پیچیده و کارآمد است، از طریق تسلط بلامنازع بر جریان به اصطلاح آزاد، اطلاعات و منابع خبری، تمام سعی و کوشش خود را مصروف انحراف افکار عمومی از واقعیت‌های نامطلوب موجود در جهان و جهت‌دهی افکار عمومی در مسیر منافع و

۱. مطهری، مرتضی، «جامعه و تاریخ»، انتشارات صدرا، چاپ سی و پنجم، ۱۳۹۷، ص ۵۳.

مطامع استعماری خود می‌نماید.

بر این اساس، آنچه پیش رو دارید، تلاشی است فکری برای اثبات اینکه اندیشه «مهدویت» و انتظار و چشمداشت آمدن یک منجی و مصلح بزرگ آسمانی و جهانی و امید به آینده‌ای روشن و استقرار صلح و عدل و امنیت که در روایات اسلامی، به انتظار فرج تعبیر و عبادت، بلکه «افضل عبادات» شمرده شده است، پیش از آنکه به عوامل بیرونی، اجتماعی، اقتصادی یا تاریخی مرتبط و وابسته باشد، امری فطری و طبیعی است که با ذات و سرشت آدمی سر و کار داشته و با آفرینش هر انسانی همراه است و مانند سایر امور فطری و ذاتی، زمان و مکان نمی‌شناسد و به هیچ قوم و ملتی اختصاص ندارد و به تعبیر دیگر، امری فرازمانی و فرامکانی و همچنین فراملیتی و فرانژادی است.

همه افراد - طبق فطرت ذاتی خود - میلند روزی فرا رسد که جهان بشریت در پرتو ظهور رهبری مصلح، از نابه‌سامانی‌ها نجات یابد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که هر فرد علاقه‌مند به سرنوشت بشریت و طالب کمال معنوی و رشد و بالندگی، خواهان و آرزومند قیام یک منجی جهانی و مصلح کل است و در انتظار چنین شخصی لحظه‌شماری می‌کند؛<sup>۱</sup> چرا که ایمان به حتمیت ظهور منجی عالم در فکر عموم انسان‌ها وجود دارد. منشأ این فکر، یک رشته اصول قوی و متین است که از سرشت و فطرت اصیل آدمی سرچشمه گرفته است؛ زیرا بشر فطرتاً طالب رسیدن به کمال در تمام زمینه‌های مربوط به خود بوده و او می‌داند که این کمال، تنها

۱. کارگر، رحیم، «پرسش و پاسخ‌های دانشجویی، دفتر بیست و هفتم، مهدویت (پیش از ظهور)»، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت مطالعات راهبردی اداره مشاوره و پاسخ، نشر دفتر نشر معارف، چاپ هشتم، ص ۱۵.



در سایه حکومت عدلِ توحیدی تحقق می‌یابد. در همین ارتباط، شهید صدر رحمته الله علیه می‌فرماید:

اعتقاد به مهدی عج، تنها نشانه‌ی یک باور اسلامی با رنگ خاص دینی نیست؛ بلکه افزون بر آن، عنوانی است بر خواسته‌ها و آرزوهای همه انسان‌ها با کیش‌ها و مذاهب گوناگون و نیز بازده الهام فطری مردم است که با همه اختلاف‌هایشان در عقیده و مذاهب، دریافته‌اند که برای انسانیت در روی زمین، روز موعودی خواهد بود که با فرارسیدن آن، هدف نهایی و مقاصد بزرگ رسالت‌های آسمانی تحقق می‌یابد...<sup>۱</sup>

بنابراین همان‌گونه که شهید صدر رحمته الله علیه اشاره فرمودند، اعتقاد به آمدن یک نجات دهنده بزرگ آسمانی و امید به روز موعودی که با فرارسیدن آن، آرمان و اهداف نهایی همه انبیای بزرگ الهی در طول تاریخ بشر، به منصفه ظهور می‌رسد، تنها مخصوص مسلمانان یا شیعیان نمی‌باشد. تا آنجا که می‌توان گفت: بر اساس مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته در متون دینی مذاهب مختلف و باورها و اعتقادات اقوام و ملل جهان، اعتقاد به ظهور «منجی و مصلح جهانی» و باور داشت آینده‌ای روشن و مطلوب، عقیده‌ای عمومی و فراگیر است و اختصاص به یک یا دو مذهب ندارد. تمامی ادیان ابراهیمی و بیشتر مذاهب موجود، معتقد و منتظر آمدن «نجات دهنده‌ای» در واپسین دوره از تاریخ هستند که در آن عصر طلایی، جامعه جهانی، آکنده از صلح و صفا، معنویت و نورانیت و قسط و عدالت خواهد بود. در آن زمان، کاستی‌ها و دشواری‌ها زدوده شده و رذایل و ناراستی‌ها از بین خواهد رفت، انسان‌ها به مراحل بالای کمال و تعالی معنوی و مادی دست یافته،

۱. صدر، سید محمد باقر، «بحث حول المهدی عج»، ص ۷-۸، نقل از «۵۰۰ پرسش و پاسخ در حوزه فرهنگ مهدوی»، نشر موعود عصر عج، چاپ اول، ۱۳۹۶، ص ۲۳.

از نعمت و برکات بی‌شمار بهره‌مند خواهند شد. مسئله عقیده به ظهور یک رهبر الهی و آمدن نجات‌دهنده‌ای در آخرالزمان، به قدری اصیل و ریشه‌دار است که در اعماق دل ملت‌ها و پیروان همه ادیان الهی و تمام اقوام و ملل جهان، جاگرفته است تا جایی که در طول تاریخ بشریت، انسان‌ها در فراز و نشیب‌های زندگی، با یادآوری ظهور چنین رهبر مقتدری، پیوسته خود را از یأس و ناامیدی دور کرده و در انتظار ظهور «مصلح موجود جهانی» در پایان جهان، لحظه‌شماری می‌کنند که به قول شاعر:

شده در پیش و دل‌ها در پی وی  
گرفته دست جان‌ها، دامن وی

### نام‌های موعود

نام‌های موعود را در بعضی از کتاب‌های ادیان و ملل مختلف می‌توان این چنین بر شمرد:

صاحب در «صحف ابراهیم»؛

قائم در «زبور سیزدهم»؛

قیدمو، در «تورات» به لغت ترکوم؛

ماشیح (مهدی بزرگ)، در تورات عبرانی؛

مهمید آخر، در «انجیل»؛

سروش ایزد در «زمزم زرتشت»؛

بهرام، در «ابستاق زند و پازند»؛

بنده یزدان، در «زند و پازند»؛

لند بطاوا، در «هزار نامه هندیان»؛

خوراند، در «جاویدان»؛

لسان صدق، در صحیفهٔ آسمانی؛  
شماخیل در «ارماطیس»؛  
خجسته (احمد)، در «کندرال فرنگیان»؛  
خسرو، در کتاب «مجوس»؛  
پرویز، در کتاب «برزین آذر فارسیاب»؛  
فردوس اکبر، در کتاب «قبروس رومیان»؛  
حکمة الحق، در «صحیفهٔ آسمانی»؛  
صمصام الاکبر، در کتاب «کندرال»؛  
بقیة الله در کتاب «دوهر»؛  
قاطع، در کتاب «قنطره»؛  
سوشیانس، در کتاب «زند» و «هومومن یس» (زرتشتیان)؛  
منصور، در کتاب «دید» براهمه؛  
ایستاده (قائم)، در کتاب «شاکمونی»؛  
ویشنو، در کتاب «ریگ ودا»؛  
فرخنده (محمد)، در کتاب «وشن جوک»؛  
راهنما (هادی و مهدی)، در کتاب «پاتیکل»؛  
پسر انسان، در «عهد جدید» (اناجیل) و...<sup>۱ و ۲</sup>

---

۱. جویندگان می‌توانند موارد بیشتری را در کتاب «نجم الثاقب» که ۱۸۲ نام و جلد اول کتاب «الزام الناصب» که ۱۸۶ نام برای آن حضرت ذکر نموده مراجعه نمایند. این همه بیانگر این واقعیت است که موعود همهٔ امت‌ها و ملیت‌ها یکی است، با اسامی مختلف که همان وجود مقدس منتظر غالب، حضرت حجّت بن الحسن عسکری علیه السلام می‌باشد.

۲. هاشمی شهیدی، اسدالله، «ظهور حضرت مهدی (از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان)»، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰، ج اول، ص ۴۶ و ۴۷، نقل از «پرسش و پاسخ‌های دانشجویی»، دفتر بیست و هفتم، دفتر نشر معارف چاپ هشتم، ۱۳۹۱، ص ۲۳-۲۵.

## فوتوریسم<sup>۱</sup>

البته اعتقاد به وجود «منجی موعود» (مهدویت) یک عقیده اصیل اسلامی است که ریشه قرآنی دارد و احادیث متواتری، به ویژه در منابع معتبر روایی شیعه درباره آن وارد شده است. به عبارت دقیق‌تر، این باور در بین اسلام و مذهب شیعه، ملموس‌تر، یقینی‌تر و روشن‌تر است و یکی از ارکان مهم اعتقادی آن به شمار می‌رود؛ با این حال، این حقیقت معهود و اندیشه اصیل، ریشه در کهن‌ترین آموزه‌های آسمانی و فرهنگ‌های بشری دارد<sup>۲</sup> تا آنجا که می‌توان گفت، فوتوریسم، به معنای اعتقاد به ظهور یک نجات‌دهنده بزرگ آسمانی و امید به آینده روشن است که در آن، نگرانی‌ها و هراس‌ها مرتفع گردیده و به برکت ظهور یک شخصیت ممتاز الهی، همه تاریکی‌ها از پهنه گیتی برچیده و ریشه ظلم و جهل و تباهی از روی کره زمین برکنده شود. این یک اعتقاد عمومی ثابت است که همواره، همه جا و همه زمان‌ها، نزد تمام ملت‌ها شایع و رایج بوده است.<sup>۳</sup>

در واقع، فوتوریسم عقیده‌ای است که کیش‌های آسمانی، زوراستر یانیسم (مذهب زرتشت)، جودائیسیم (مذهب یهود) و سه مذهب عمده مسیحیت (کاتولیک، پروتستان و ارتودوکس) و به طور کلی در میان مدعیان نبوت، به مثابه یک اصل مسلم، قبول شده و همگی به اتفاق، بشارت ظهور همچو مصلحی را داده‌اند.

در این راستا، دو مذهب عمده اسلام، یعنی تشیع و تسنن هم در ظهور

1. Futurism.

۲. «پرسش و پاسخ‌های دانشجویی»، دفتر بیست و هفتم، ص ۲۵.

۳. «آفتاب مهر (پرسش و پاسخ‌های مهدوی)»، جمعی از محققان مرکز تخصصی مهدویت، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، چاپ هشتم، ۱۳۹۰، ص ۲۱.



یک «مهدی» در دوران واپسین زمان، اتفاق نظر دارند.<sup>۱</sup>  
 بر این اساس، فوتوریسم یکی از مسائلی است که در بحث‌های تئولوژیک  
 تمام مذاهب آسمانی، درباره آن گفت‌وگو شده است. دارمستتر<sup>۲</sup> طی  
 کنفرانسی می‌گوید:

می‌دانید که محمد ﷺ چگونه شریعت خود را بنیاد نهاد؟ وقتی که او  
 ظهور کرد، در «عربستان» علاوه بر شرک ملی باستانی، سه دیانت بیگانه  
 موجود بود (آئین یهود، دیانت عیسوی و کیش زرتشت)... نکته مشترکی  
 که در این سه دیانت یافت می‌شد، عبارت بود از اعتقاد به یک وجود فوق  
 الطبیعی که بایستی در آخر الزمان ظهور کند و نظم و عدالت را به جهان  
 باز آرد و مقدمه خلود و سعادت دائم انسان را فراهم سازد...<sup>۳</sup>

### بشارات ظهور موعود در کتب ادیان مختلف

بشاراتی که درباره منجی آخر الزمان در کتاب‌های آسمانی مقدس و  
 کتب مدعیان نبوت وارد شده، بی‌شمار است؛ از جمله: «زبور»، «زند»،  
 «حکی»، «صفیناه»، «اشعیاء»، «شاکمونی» (هندو)، «انجیل متی»، «دید»  
 و «پاتکیل» (هند)، «جاماسب»، «انجیل یوحنا»، «دانیال» و...  
 در اینجا، به بعضی از این باورها و اعتقادات اشاره می‌شود:

۱. در کتاب معروف زند، آمده است:

پس از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت

۱. خسرو شاهی، سید هادی، «مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت»، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۵.

2. James Darmesteter.

۳. دارمستتر، جیمز، «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم»، ترجمه محسن جهان‌سوز، تهران، کتابفروشی ادب، ۱۳۱۷، ص ۵.

اصلی خود رسیده، آدمیان بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

۲. در کتاب «جاماسب‌نامه» از زرتشت نقل می‌کند:

مردی بیرون آید از زمین تازیان... مردی بزرگ‌سر و بزرگ‌تن و بزرگ‌ساق  
و بر آئین نیای خویش و با سپاه بسیار، روی به «ایران» نهد و آبادانی کند  
و زمین را پردازد کند.<sup>۱</sup>

زرتشتیان، منتظر سه موعود هستند که هر یک از آنان به فاصله هزار  
سال از دیگری ظهور خواهند کرد: هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس.  
از نظر اینان:

در آخرین هزاره از عمر جهان، از خاندان بهروز خداپرست و پرهیزکار،  
آخرین آفریده اهورامزدا، متولد می‌شود. در سی سالگی امانت رسالت به  
وی واگذار شده و به واسطه نشانه متوقف شده خورشید در وسط آسمان،  
ظهور او به عالمیان بشارت داده خواهد شد. از ظهور وی اهریمن و دیو  
دروغ، نیست و نابود گردد. یاران آن موعود که از جاودانان هستند، قیام  
می‌کنند و همراه وی خواهند بود تا مردگان برخیزند و جهان معنوی روی  
نماید.<sup>۲</sup>

۳. در آئین بودا، اندیشه منجی موعود، با مفهوم میتریه (مهربان) تبیین  
شده است. بوداییان او را آخرین بودا از بوداییان زمینی می‌دانند که هنوز  
نیامده؛ اما خواهد آمد تا همه انسان‌ها را نجات دهد. در بعضی از کتاب‌ها  
آمده است:

پنج هزار سال پس از آخرین بودا، آفتاب آموزه‌های بودایی افول می‌کند...

---

۱. مکارم شیرازی، ناصر، «حکومت جهانی مهدی (عج)»، قم، مدرسه امام علی (علیه السلام) چاپ هشتم،  
۱۳۷۶، ص ۵۳.

۲. فصل‌نامه «انتظار»، شماره ۱۵، ص ۱۶۳؛ نقل از «پرسش و پاسخ‌های دانشجویی»، ص ۲۸.

ا[پس] یک راهنما خواهد بود. او برای مردم رفاه و بهروزی می آورد. آنگاه که چنین فضایی بهشت‌گون فراهم آمد، میتربه از آسمان نزول می‌کند، بودایی خویش را به کمال می‌رساند و درمه را به فرهیختگان می‌آموزد.<sup>۱</sup>

۴. یهودیان در انتظار طولانی، باور به آمدن مصلح (مسیحیا یا ماشیح) دارند. به نظر آنان، روزی مسیحا خواهد آمد و سرزمین بنی اسرائیل (ارض موعود) را به آبادانی خواهد کشاند.<sup>۲</sup>

۵. مسیحیان معتقدند: سرانجام روزی خواهد آمد که عیسی مسیح علیه السلام بار دیگر بازگشته، جهان را به سعادت خواهد رساند و مسیحیان را نجات خواهد داد. در کتاب مقدس از آمدن مسیح، با عنوان «تحقق ملکوت خدا» یاد شده است. در «انجیل متی» می‌گوید:

چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد، با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی بزرگی خود قرار خواهد گرفت. همه قبایل نزد وی جمع خواهند شد و آنها را از همدیگر جدا خواهد کرد؛ چنان‌که شبانی، میش‌ها را از بزها جدا می‌کنند...<sup>۳</sup>

در «انجیل لوقا»، آمده است:

پس باید که بسته باشد کمرهای شما و افروخته باشد چراغ‌های شما و مانند آن کسانی باشید که آقای خود را انتظار می‌کشند تا کی از عروسی باز آید [و] چون آید و در زند، دفعتاً در را گشایند. خوشا به حال آن نوکران که چون آقا آید، آنها را بیدار یابد و من با شما می‌گویم: به درستی کمر خود را بسته، آنها را نشانید و نزدشان آمده، آنان را خدمت خواهد

۱. فصل‌نامه «انتظار»، شماره ۱۵، ص ۱۵۸.

۲. «کتاب مقدس»، ترجمه فاضل خان همدانی، کتاب دانیال، فصل ۱۲، بندهای ۱-۳، نقل از «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، ص ۲۸.

۳. «متی»، پاپ ۲۵، بندهای ۳۱-۳۳.

کرد.<sup>۱</sup>

۶. در کتاب «باسک»، یکی از کتاب‌های هندویان آمده است:  
دور دنیا تمام شود به پادشاه عدلی که در آخرالزمان که پیشوای ملائکه و  
پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد.

و آنچه در دریا و زمین‌ها و کوه‌ها پنهان باشد، همه را به دست آورد و از  
آسمان‌ها و زمین، آنچه باشد، خبر دهد و از او بزرگتر کسی به دنیا نیاید.<sup>۲</sup>

۷. شاکمونی، پیغمبر هندویان در کتاب مذهبی خود می‌گوید:

پادشاهی دولت دنیا به فرزند سید خلاق دو جهان، «کشن» بزرگوار، تمام  
شود و او کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و  
برابرها شود و دین خدا، یک دین شود و دین خدا زنده گردد.<sup>۳</sup>

۸. در کتاب «وشن جوک» (از کتاب هندوها) چنین آمده است:

سرانجام، دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص  
او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد.<sup>۴</sup>

۹. در کتاب دیگری، به نام «دید» آمده است:

پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلاق و  
نام او منصور باشد و تمام عالم را بگیرد و به آئین خود در آورد.<sup>۵</sup>  
در آئین هندو، موعود نجات بخش، موسوم به کالکی<sup>۶</sup> در پایان آخرین  
دوره زمانی از ادوار چهارگانه جهانی، یعنی «کالی‌یوگه» ظهور خواهد کرد.

۱. «لوقا»، باب ۱۲، بندهای ۳۵-۳۷.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، «حکومت جهانی مهدی علیه السلام»، ص ۵۴.

۳. خسرو شاهی، سید هادی، «مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت»، ص ۶۰.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، «مهدی علیه السلام، انقلابی بزرگ»، قم، صدف، ۱۳۵۷، ص ۵۴؛ صادقی، محمد،

«بشارات عهدین»، امید فردا، ص ۲۷۲.

۵. صادقی، محمد، «بشارات عهدین»، ص ۲۴۵.



بنا بر تفکر هندوی، جهان از چهار دورهٔ رو به انحطاط تشکیل شده است. در چهارمین دوره (عصر کالی) فساد و تباهی سراسر جهان را فرا می‌گیرد، زندگانی اجتماعی و معنوی به نازل‌ترین حد خود می‌رسد و موجبات زوال نهایی را فراهم می‌سازد. این عصر کالی یوگه است که بنا بر باورهای هندوی، ما اکنون در آن، به سر می‌بریم.<sup>۱</sup>

در پایان چنین دوران سیاهی، آخرین و دهمین تجلی «ویشنو» (موسوم به کالکی) سوار بر اسبی سفید و به هیئت انسان ظهور خواهد کرد. وی سراسر جهان را سواره و با شمشیری آخته و رخشان در می‌نوردد تا بدی و فساد را نابود کند. با نابود کردن جهان، شرایط برای آفرینش نو، مهیا می‌شود تا در مهایوگای آتی، دیگر بار عدالت و فضیلت ارزش یابد.<sup>۲</sup>

۱۰. دیدگاه اسلام نیز دربارهٔ «منجی موعود» تحت اندیشهٔ مهدویت مطرح است.

نتیجه آنکه در تمامی دین‌های الهی و نیز بسیاری از مکاتب بشری و مسلک‌های مختلف، این باور وجود دارد که ستم و شر و بدبختی، نخواهد پایید و بالأخره عرصهٔ گیتی، شاهد خیزش کسی خواهد بود که غلبهٔ نهایی عدل، نیکی و آسایش را به ارمغان خواهد آورد.

### نتایج باورداشت و اعتقاد به منجی

می‌توان نتایج و آموزه‌های زیر را از این باور، برداشت کرد:

- اصل وجود «منجی و مصلح موعود» نزد همهٔ ادیان الهی و مکاتب و مسالک بشری، امری پذیرفته شده است؛

۱. فصل‌نامهٔ انتظار، شمارهٔ ۱۵، ص ۱۵۷.

۲. «او پانیشاد»، ترجمهٔ محمد دارا شکوه، ج ۲، ص ۶۳۷.

- ظهور و قیام این نجات دهنده بزرگ در برهه‌ای حساس از زمان خواهد بود؛

- تغییر و تحولات فراوانی در جهان (قبل و بعد از ظهور او) روی خواهد داد؛

- ریشه شرّ و فساد و ظلم برکنده شده و پلیدی‌ها و اهریمنان نابود خواهند شد؛

- جهان رو به عمران و آبادانی خواهد گذاشت و طبیعت و زندگی طراوت و حلاوتی ویژه خواهد یافت؛

- در آن زمان، یکتاپرستان، ستم‌دیدگان و فرودستان نجات یافته و حاکمان و سروران روی زمین خواهند شد؛

- خیر و نیکی و تقوا در جهان حاکم شده و آئین حق و یکتاپرستی، همگانی و فراگیر خواهد شد؛

- بیشتر مؤلفه‌های این قیام آسمانی، در ادیان یکسان است و ما تنها شاهد تعابیر و الفاظ مختلف از آن واقعه یا اسامی متعدّد یک منجی خاص هستیم.

در واقع، همه اینها یک نفر است؛ چنان که گفته‌اند: سوشیانت مزدیسنان، به منزله کریشنای برهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان و مهدی مسلمانان است.<sup>۱</sup>

باید دانست که باورداشتِ ظهور یک نجات‌دهنده بزرگ و رفع کاستی‌ها و مشکلات جامعه بشری و برچیده شدن بساط ظلم و تبهکاری از میان انسان‌ها، منحصر به شرقی‌ها یا ادیان نیست؛ بلکه این یک اعتقاد عمومی و جهانی است که به شکل‌های مختلف، در عقاید و اندیشه‌های اقوام گوناگون

---

۱. مصاحب، غلامحسین، «دائرةالمعارف فارسی»، تهران، فرانکلین، ج ۱، ص ۱۳۷۳.

دیده می‌شود و حکایت از ریشه‌دار بودن و فراگیری اندیشهٔ منجی‌گرایی در کلّ جهان است. البته باید خاطر نشان ساخت، این اعتقاد همچنان که در میان شیعه بسیار عمیق، عینی و راهبردی است، در بین بیشتر مکاتب و اقوام، به عنوان آموزه‌ای اصیل و بنیادین مطرح نیست و به عنوان باوری فرعی و احتمالی تلقی می‌شود. در واقع، شیعه با اندیشهٔ «مهدویت» زنده و پویا است و با آن زندگی می‌کند و نفس می‌کشد و آن را رکن اساسی اعتقاداتش می‌داند؛ اما در میراث مکتوب و شفاهی بیشتر ملل و ادیان، تنها اشاراتی گذرا به آن شده و مطالبی اجمالی دربارهٔ آن طرح گشته است. این اعتقاد هنوز به عنوان باوری اثر گذار و یقینی تبدیل نشده و جایگاه استراتژیک خود رانیافته است؛ با این حال، همین اشارات و بیانات نیز، نشانگر فراگیری و ریشه‌دار بودن اندیشهٔ «ظهور رهایی بخش بزرگ» و حقانیت و درستی آن است.

### منجی‌گرایی در غرب

یکی از اعتقادات غربیان مسیحی، باور به بازگشت عیسی مسیح (علیه السلام) به عنوان نجات دهندهٔ مسیحیان و تحقق بخش ملکوت و سلطنت الهی است. با این حال، در میان اقوام مختلف غربی نیز سخن از یک منجی بزرگ مطرح بوده و پاره‌ای از افراد از چنین انتظاری بهره‌برداری کرده‌اند. نام پنج تن از مدعیان که از «انگلستان» برخاسته‌اند، عبارت است از: جیمز تایلور، یوحنا سوئثکات، ریچارد برادرز، جان نیکولز و هنری جیمز پرینس، ذکر شده است.<sup>۱</sup> برخی از فیلسوفان و دانشمندان غربی نیز آشکارا

۱. مکارم شیرازی، ناصر، «حکومت جهانی مهدی (علیه السلام)»، ص ۵۹.

اعلام کرده‌اند که جهان در انتظار مصلحی بزرگ است که زمام امور جهان را به دست گرفته، همهٔ انسان‌ها را زیر یک پرچم و یک شعار گرد می‌آورد؛ به عنوان نمونه، انیشتین می‌گوید:

روزی که سراسر جهان را صلح و صفا فراگیرد و مردم با یکدیگر دوست و برادر باشند، دور نیست.<sup>۱</sup>

به طور فهرست‌وار می‌توان به بعضی از اقوام و نژادهای غربی که در انتظار مصلحی بزرگ هستند، اشاره داشت:

۱. نژاد «اسلاو» براین عقیده هستند که از مشرق زمین، یک نفر برمی‌خیزد و تمام قبایل اسلاو را متحد می‌سازد و آنها را بر دنیا مسلط می‌گرداند؛

۲. نژاد «ژرمن» معتقدند که یک فاتح از طوایف آنان قیام می‌کند و ژرمن را بر دنیا حاکم می‌گرداند؛

۳. اهالی «صربستان»، انتظار ظهور مارکو کرایویچ<sup>۲</sup> را دارند؛

۴. ساکنان جزایر «انگلستان»، از چندین قرن پیش آرزومند و منتظرند که آرتور از جزیرهٔ «آوالون»<sup>۳</sup> ظهور کند و نژاد «ساکسون» را در دنیا غالب گرداند و سعادت جهان نصیب آنها گردد؛

۵. «اسن‌ها» معتقدند، پیشوایی در آخرالزمان ظهور می‌کند و دروازه‌های ملکوت آسمان را برای آدمیان خواهد گشود؛

۶. اقوام «اسکاندیناوی» بر این باورند که برای مردم دنیا بلاهایی می‌رسد و جنگ‌های جهانی اقوام را نابود می‌سازد. آنگاه اودین<sup>۴</sup> با نیروی الهی ظهور

---

۱. مکارم شیرازی، ناصر، «حکومت جهانی مهدی (عج)»، ص ۷.

2. marko kraljevic.

3. Arthur from Avalon

4. Odin.

کرده و بر همه چیره می‌شود؛

۷. اقوام اروپای مرکزی، در انتظار ظهور بوخص می‌باشند؛

۸. یونانیان می‌گویند: کالویبرگ نجات‌دهندهٔ بزرگ ظهور خواهد کرد و جهان را نجات خواهد داد و...

### منجی‌گرایی در «آمریکا»، «آسیا» و «آفریقا»

بر اساس تحقیقات و بررسی‌های صورت گرفته، اعتقاد به ظهور یک منجی در میان چینی‌ها، مصریان و سایر ملل، تمدن‌ها و نحله‌های فکری رایج بوده است. در میان قبایل سرخ‌پوست آمریکایی این عقیده رایج است که روزی «گرد» سرخ‌پوستان، ظهور خواهد کرد و آنها را به بهشت زمین رهنمون خواهد ساخت.

ایرانیان باستان معتقد بودند: گرزاسپه، قهرمان تاریخی آنان، زنده است و در «کابل» خوابیده و صد هزار فرشته او را پاسبانی می‌کنند تا روزی که بیدار شود و قیام کند و جهان را اصلاح کند.

چینی‌ها باور داشتند که کرشنا ظهور کرده، جهان را نجات می‌دهد. گروهی از مصریان (حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، در شهر «ممفیس» زندگی می‌کردند) معتقد بودند: سلطانی در آخرالزمان با نیروی غیبی بر جهان مسلط می‌شود، اختلاف طبقاتی را از بین می‌برد و مردم را به آرامش و آسایش می‌رساند.

گروهی دیگر از مصریان باستان معتقد بودند که فرستادهٔ خدا در آخرالزمان، در کنار خانهٔ خدا پدیدار گشته، جهان را تسخیر می‌کند. ملل و اقوام مختلف «هند»، در انتظار مصلحی هستند که ظهور کرده، حکومت واحد جهانی تشکیل خواهد داد.

برهمنیان از دیر زمان بر این عقیده بودند که در آخرالزمان، ویشنو ظهور می‌کند و بر اسب سفیدی سوار می‌شود. شمشیر آتشین در دست گرفته و مخالفان را خواهد کشت و تمام دنیا برهنمن گردیده و به این سعادت می‌رسد. اعتقاد به منجی هستی در میان بومیان «مکزیک» نیز وجود داشته است و...<sup>۱</sup>

### ذاتی بودن انتظار

از مجموع آنچه که گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که انتظار ظهور یک مصلح آسمانی و نجات دهنده بزرگ، منحصر در ادیان نیست و جنبه منطقه‌ای ندارد؛ بلکه گسترده، فراگیر و جهانی است و ریشه در فطرت انسان‌ها و اعتقاد ذاتی آنان به رفع مشکلات و دشواری‌هایشان به دست یک انسان برتر دارد.<sup>۲</sup>

و به تعبیر دانشمند فرهیخته، استاد اسماعیل شفیعی سروستانی:

انتظار ظهور مصلح جهانی، ریشه در مافی الضمیر انسان‌ها دارد.

ایشان در کتاب ارزشمند «استراتژی انتظار»، تحت عنوان «طرحی برای خروج از ایستایی» در این خصوص می‌گوید:

متذکر این نکته می‌شوم که آنچه می‌بایست فراروی جوانان قرار می‌گرفت، قبل از هر چیز الزاماً می‌بایست از این ویژگی، یعنی «رویکرد به آینده» برخوردار باشد؛ اما ویژگی دوم؛ طی دهه شصت همه چیز مهبیای طرح و

۱. مهدی پور، علی اکبر، «او خواهد آمد»، قم، رسالت، ۱۳۷۹ ص ۸۷ و ۸۸؛ هاشمی شهیدی، اسدالله، «ظهور حضرت مهدی (از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان)»، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰، ص ۴۴-۴۵.

۲. «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، دفتر بیست و هفتم، مهدویت (پیش از ظهور)، دفتر نشر معارف، چاپ هشتم، ۱۳۹۱، ص ۲۶-۳۴ با اضافات و تصرفاتی چند.

پذیرش موضوعی نو بود و جوانان نیز مستعد سیر در مسیری که روی به آینده داشت؛ اما تنها نظریه‌ای می‌توانست همه‌گیر و موج‌آفرین باشد که در «ما فی الضمیر» ریشه داشته باشد. تمنیات بسیاری برانگیزاننده‌اند؛ از جمله آنچه که انسانیت آدمی طالب آن می‌شود؛ اما صرف نظر از نیازهای برساخته و کاذب، تنها برخی امور، ذاتی وجود آدمی‌اند و به عنوان عنصر مشترک، همگان را در بر می‌گیرند؛ چنان‌که «انتظار» ذاتی وجود آدمی است و ریشه در مافی الضمیر همه بنسندگان دارد و از آن، به عنوان «امر مشترک» می‌توان یاد کرده و از همین روست که متذکر شدم، تنها پیشنهادی بود که می‌توانست و می‌تواند اقبال عمومی از سوی جوانان و مردم را در برداشته باشد که هر کس پس از مراجعه به خود، مؤید آن شود و به صورت طبیعی و بدون هرگونه غرضی نسبت بدان عکس العمل نشان دهد. شاید بتوان یکی از وجوه ممتاز اسلام را نسبت به همه مکاتب، مسالک و ایدئولوژی‌ها در این دانست که همه آنچه را اعلام می‌کند یا بر حذر می‌دارد، ریشه در مافی الضمیر آدمی دارد. به واقع، عقل و قلب آدمی پذیرای آن است؛ اگرچه هواجس نفسانی نیز برانگیزاننده‌اند، اما به دلیل نسبتشان با تیرگی و پلیدی، دارای عمری کوتاه، همراه با نوعی دل‌زدگی و نفرت روحانی‌اند.<sup>۱</sup>

... انتظار، ریشه در ما فی الضمیر ما دارد. ذاتی وجود آدمی است. کمال طلبی، ذاتی وجود آدمی است. تمنای کمال و میل دیدار انسان کامل، گم‌شده آدمی است؛ از بدو خلقت تا ابد الآباد...

انسان کمال طلب است و هرگز ترقی صرفاً مادی او را ارضا نمی‌کند و باور

۱. شفیع سروستانی، اسماعیل، «استراتژی انتظار»، تهران، انتشارات موعود، ص ۷۰-۷۱.



مهدوی همه آمادگی (جسمانی و نفسانی) و همه کمال زمینی و آسمانی را  
در خود دارد.<sup>۱</sup>

### سه ویژگی امور ذاتی

همان گونه که از کلام نویسنده فاضل و نکته‌سنج به خوبی مستفاد است،  
وی سه ویژگی و خصوصیت را برای امور فطری و ذاتی بر شمرده است:  
نخست آنکه، امور ذاتی و فطری، ریشه در ما فی الضمیر همه انسان‌ها  
دارد؛

دوم آنکه به عنوان امر مشترکی مورد پذیرش همگان می‌باشد و به  
همین جهت، عموم انسان‌ها را در بر می‌گیرد؛  
و بالأخره، سوم آنکه تجلی و مجلای حس کمال طلبی در وجود آدمی  
است و لذا با اتکال به چنین برداشت و تفسیری از امور ذاتی و فطری  
است که ایشان موضوع «انتظار» را به دلیل برخورداری از این ویژگی‌های  
سه‌گانه، امری ذاتی و فطری انسان‌ها تلقی می‌فرماید؛ به نحوی که هر کس  
با کوچک‌ترین مراجعه به ضمیر خود، به سهولت مؤید این نکته خواهد بود.  
و اما اینکه گفته‌اند:

امور نفسانی هر چند برانگیزاننده‌اند، اما هواجس نفسانی، یکی به دلیل  
نسبتشان با پلیدی و تاریکی و دیگر به دلیل داشتن عمر کوتاه، همواره  
همراه با نوعی دلزدگی و نفرت روحانی‌اند و به همین دلیل از حریم امور  
ذاتی، که مطلوب دل و فطرت انسانی‌اند، خارج‌اند...

بر این اساس، با توجه به گفتار اخیر ایشان، می‌توان ویژگی چهارمی

را نیز علاوه بر سه ویژگی قبلی برای امور ذاتی و فطرتی برشمرد و آن اینکه امور ذاتی و فطری، اموری هستند پایدار که با فطرت پاک و خدایی انسان‌ها، همواره هم‌خوانی و سنخیت دارند.

### پرسش از انتظار، تذکر درباره مفهوم فطرت

اما اینکه، اصل ادعای نویسنده نکته سنج و فاضل، یعنی ذاتی و فطری بودن مسئله «انتظار» به چه مفهوم و معنایی است و آیا این ادعا تا چه اندازه، ادعایی صحیح و منطبق با آموزه‌های دین اسلام و موازین عقلی و منطقی می‌باشد، پرسشی است که در واقع، عامل عروض وجود بر ماهیت این رساله گردیده است؛ لذا هدف از نگارش این رساله، در اصل تلاشی فکری است برای جست‌وجو و یافتن پاسخی در خور و مناسب به این پرسش و همین‌طور سایر پرسش‌های مهم دیگر که در ارتباط با این موضوع می‌باشد؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا باور و اعتقاد به موضوع انتظار، حقیقتاً ریشه در مافی الضمیر همه انسان‌ها دارد و به تعبیر نویسنده فاضل، امری مشترک برای عقل و قلب همه آدم‌هاست؛ به نحوی که هر کس پس از کوچک‌ترین مراجعه به ضمیر و ذات خود، به آسانی پذیرای این مطلب خواهد بود؟

به راستی اگر چنین است، پس چرا در جهان، می‌توان انسان‌هایی را مشاهده نمود که ممکن است در تمام طول عمرشان، نام مقدس منجی یا موضوع انتظار به گوش آنها نخورده باشد؟ یا باز چه بشمار انسان‌هایی که به‌رغم آنکه نام مبارک منجی آخرالزمان را متناسب با اسامی یا عناوین و القاب مختلفی که از ایشان نزد فرهنگ‌ها، ادیان، ملت‌ها و نحل‌های فکری گوناگون مطرح است و ما پیش از این، برخی از آنها را بر شمردیم،

شنیده‌اند، اما با این وجود، از معرفت لازم و شایسته نسبت به اهداف و آرمان‌های این آخرین امید و نجات دهنده بشریت، برخوردار نمی‌باشند تا آنجا که می‌توان گفت، سبک زندگانی فردی یا اجتماعی آنها هیچ‌گونه تشابه یا نسبتی با سبک زندگی منتظرانه ندارد؛ بلکه اصولاً از امکان وجود چنین زندگی‌ای بی‌خبر و در تغافل کامل نسبت به آن به سر می‌برند و اگر این برداشت، برداشتی درست است، پس جای این سؤال است که اصولاً مگر امور ذاتی فطری هم می‌تواند دچار نسیان و تغافل واقع گردد؟ و همچنین باید پرسید آیا منظور از فطری بودن انتظار، به معنای فطری بودن مبانی و ریشه‌های معرفتی و اعتقادی آن است یا به معنای فطری بودن اهداف و مقاصد و آثار و نتایج مترتب بر آن یا به معنای فطری بودن هر دوی آنها می‌باشد؛ یعنی هم ریشه‌ها و مبانی نظریه انتظار و هم نتایج و مقاصد آن؟

به عبارت دیگر، اگر آثار و نتایج و اهداف قیام منجی آخرالزمان و مصلح جهانی را طبق آموزه‌های دین مبین اسلام بتوان قیام به منظور اقامه حق و محو باطل، پیروزی نهایی دین و ایمان اسلامی و غلبه کامل دین حق بر ادیان باطل، وراثت قطعی صالحان و متقیان، کوتاه شدن و بریدن دست همه ستمکاران و جباران برای همیشه، تأمین آینده درخشان و سعادت‌مندانه بشریت، امر به نیکی‌ها و نهی از زشتی‌ها در همه ابعاد آن، اقامه حکومت جهانی اسلام و نفی طواغیت و نابودی نظام‌های طاغوتی عالم، تجلی هدایت تامه الهی برای انسان‌ها و اکمال دین و به اتمام رساندن رسالت همه انبیای الهی، اقامه قسط و عدل در همه مصداق و شئون فردی و اجتماعی آن، گشودن نقاط انسداد و رفع موانع تعالی فرد و اجتماع انسانی و بازکردن مسیر تاریخ بشریت برای تسریع حرکت انسان‌ها در

جهت دستیابی به کمال مطلوب انسانی و الهی، تکامل عقول و دانش بشر، استخراج منابع مخفی در بطن زمین و طبیعت به منظور تقسیم علی السویه مال و ثروت و برکات مادی در بین اجتماع، استخراج توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه انسان‌ها و به فعالیت رساندن آنها، ایجاد مودت و برادری و صلح و آرامش و امنیت در جامعه بشری و... بیان کرد و برشمرد، در این صورت، آیا منظور از فطری بودن اهداف و مقاصد و آثار و برکات ظهور منجی به مفهوم فطری بودن همه این آثار و اهدافی است که بخشی از آنها را در اینجا برشمردیم؟

به عبارت دیگر، آیا این اهداف و نتایج حاصله از قیام و ظهور منجی، مطلوب و خواسته فطری همه انسان‌ها و مورد پذیرش عقل و قلب همه انسان‌هاست؟ و اصولاً اگر به تعبیر فلسفی و منطقی بخواهیم سخن بگوییم، آیا ذاتی بودن موضوع انتظار به این مفهوم و معناست که «انتظار» صفتی است بذاته برای روح و قلب آدمی؛ به نحوی که «انتظار» صفت و ذات انسان، موصوف باشد، آیا «انتظار» به این معناست که ذات انسان «موصوف»، بدون هیچ‌گونه ملامسی و بدون دخالت هیچ واسطه‌ای، به انتظار «صفت» متصف می‌گردد؟ (یعنی بر اساس تعریفی که اهل فن از امر ذاتی ارائه می‌دهند که ذاتی امری است که ذهن ما آنجا که حکم می‌کند به اتّصاف موصوف برای صفتی، این اتّصاف به ملاک خود موصوف است و بس؛ لذا هیچ شیء دیگری غیر از خود موصوف از نظر ذهن ما، ملاک اتّصاف موصوف به آن صفت نیست. اینجاست که می‌گوییم فلان شیء بدون هیچ واسطه‌ای به فلان صفت متصف می‌گردد) آیا انتظار نیز در حکم صفت برای ذات انسان، موصوف به این معنا می‌گردد؟

به اعتقاد نگارنده، دادن پاسخی صحیح به همه این پرسش‌ها قبل از

هر چیز، به درک صحیح و درست ما از موضوع «فطرت» بستگی دارد و اینکه «فطرت» و امور فطری چه تعریفی دارند و گرایش‌های فطری انسان کدامند؟

لذا قبل از هر چیز لازم است به این پرسش اساسی پاسخ داده و تعریف و تفسیر و تلقی خودمان را از «فطرت» و امور فطری به طور روشن بیان کنیم که به این مهم در فصل اول این کتاب، اهتمام جدی شده است. لازم به ذکر است، نظریه مهدویت و انتظار منجی جهانی که از اعتقادات مشترک همه ادیان می‌باشد، از زوایا و جوانب مختلفی قابل بحث است؛ به نحوی که شاید بتوان گفت کمتر موضوعی در بین مباحث و اعتقادات اسلامی است که همانند مهدویت، طیف بسیار وسیع و گسترده‌ای از موضوعات و مباحث متنوع را در بر بگیرد.

کتاب حاضر، تنها جنبه فطری بودن موضوع «انتظار» را در چهار فصل بررسی کرده و پیش روی اهل نظر و تحقیق و افراد علاقه‌مند به مباحث مهدوی قرار می‌دهد. فصل اول آن به تعریف جامع و چستی فطرت می‌پردازد؛ زیرا تاکنون از فطرت تعاریف متنوع و گوناگونی ارائه شده که بر خاسته از تلقی‌های مختلف از فطرت است. فصل دوم، اقسام فطریات و امیال و گرایش‌های فطری انسان و معانی مختلف آن را بیان می‌کند. فصل سوم، موانع معرفت فطری را مطرح می‌کند و سرانجام در فصل چهارم، به ادله فطری بودن انتظار و موضوع هماهنگی و همبستگی همیشگی انتظار و فطرت آدمی و نسبت بین آنها پرداخته شده است.

در پایان، از تلاش‌های مجموعه همکاران و همراهان مؤسسه فرهنگی هنری موعود عصر علیه السلام صمیمانه تشکر و قدردانی نموده و دوام توفیقات همگان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت علیهم السلام و خاصه فرهنگ

۳۴ ■ موعودِ فطرت: پژوهشی در فطری بودن انتظار

نجات بخش مهدویّت و ارتقا معارف مهدوی جامعه، از خداوند متعال  
مسئلت دارم.

اللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ

عبّاسعلی پرچی زاده

فصل اوّل

چستی فطرت



## تعریف اجمالی واژه فطرت

فطرت در لغت عرب از ماده فَطَرَ مشتق شده است؛ به معنای شکافتن،<sup>۱</sup> گشودن شیء و ابراز آن،<sup>۲</sup> ابتدا و اختراع<sup>۳</sup> شکافتن از طول، ایجاد و ابداع<sup>۴</sup> و آفرینش نو و بی‌سابقه<sup>۵</sup> و از آنجا که آفرینش و خلقت الهی، به منزله شکافتن پرده تاریک عدم و اظهار هستی امکانی است، یکی از معانی این کلمه، آفرینش و خلقت است. البته آفرینشی که ابداعی و ابتدایی باشد، لذا «فطرت» به گونه‌ای خاص از آفرینش گفته می‌شود که برای نخستین بار، بدون پیشینه و بدون الگوبرداری و تقلید از کسی رخ داده باشد؛ بنابراین مفهوم «ابداع» و «نوظهور» بودن در معنای فطرت لحاظ شده است.

- 
۱. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، «تاج العروس من جواهر القاموس»، تحقیق عبدالستار احمد فراج، دارالمهدیه، ۱۳۸۵ ق.، ج ۱۳، ص ۳۲۵.
  ۲. احمد بن فارس بن زکریا، «معجم مقاییس اللغة»، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.، ج ۴، ص ۵۱۰.
  ۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة»، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، تهران، امیری، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.، ج ۲، ص ۷۸۱.
  ۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «مفردات الفاظ القرآن»، محقق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، بیروت دمشق، الدارالشامیه، دارالعلم، ۱۴۱۶ ق.، ص ۳۹۳.
  ۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، «العین»، قم، دارالهجره، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.، ج ۷، ص ۴۱۷ و زمخشری، جارالله، «اساس البلاغه»، بیروت، دار المعرفه، بی تا، ص ۳۴۴.

کلمه «فطرت» بر وزن «فَعْلَة» بر نوع ویژه دلالت می‌کند و در لغت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت است. در «قرآن کریم» مشتقات کلمه «فطر» به صورت‌های گوناگون به کار رفته است؛ لیکن کلمه فطرت تنها یک بار استعمال شده است.<sup>۱</sup> بنابراین، فطرت به معنای سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری، یعنی آنچه نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و میان همه انسان‌ها مشترک باشد.<sup>۲</sup>

### شاخص‌ها و ویژگی‌های امور فطری

امور فطری که در نهاد همه انسان‌ها قرار داده شده است، دارای شاخصه‌ها و ویژگی‌های ذیل می‌باشند:

۱. همگانی بودن: همه انسان‌ها اعم از زن و مرد، مسلمان یا غیر مسلمان، برخوردار از گرایش‌های فطری هستند. امور فطری ریشه در روح الهی و سرشت انسانی دارد و از این رو، مشترک میان همه انسان‌هاست. به بیان دیگر، از آنجا که همه انسان‌ها از یک ساختار وجودی مشترک و نوع واحدی که متشکل از روح و بدن است، پدید آمده‌اند، دارای گرایش‌های فطری مشترک و یکسانی می‌باشند.

فطرت خداجوی انسان در اثر حفاری‌ها و کاوش‌های علمی باستان‌شناسان، بیشتر مورد تأیید قرار گرفته است تا جایی که برخی از دانشمندان بر این باورند که هیچ قومی را نمی‌توان یافت که در میان آنها گرایش به خدا و مذهب دیده نشده باشد.<sup>۳</sup>

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. جوادی آملی، عبدالله، «انسان از آغاز تا انجام؛ سیری در آثار آیت الله جوادی آملی»، تحقیق سید مصطفی موسوی تبار، نشر اسرا، چاپ دوم، ۱۳۸۹، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۳. نصری، عبدالله، «مبانی انسان‌شناسی در قرآن»، تهران، جهاد دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۲. اختلاف ناپذیر بودن: امور فطری این‌گونه نیست که به یکی بیشتر یا به دیگری کمتر عطا شده باشد. همه انسان‌ها به طور مساوی از امیال فطری برخوردارند؛

۳. غیر اکتسابی بودن: امور فطری با آموزش و یادگیری به دست نمی‌آید؛ بلکه از همان آغاز آفرینش با ذات انسان آمیخته و عجین شده و نمی‌توان آنها را بر انسان تحمیل نمود؛ البته گرایش‌های فطری در پرتو تربیت صحیح و مراقبت به رشد و بالندگی خواهند رسید؛ ولی جان‌مایه و خمیرمایه اصلی آن در سرشت انسان وجود دارد؛

۴. زوال ناپذیری: از آنجا که گرایش‌های فطری انسان با سرشت او آمیخته شده و ذاتی او به شمار می‌آیند و ذاتیات هر چیزی تباهی‌ناپذیر و ثابتند، لذا دستخوش نابودی نشده و پایدارند و با فشار و تحمیل نمی‌توان آنها را از بین برد. «قرآن کریم» فطرت الهی انسان را تبدیل‌ناپذیر معرفی می‌کند:

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

اگرچه امکان دارد انحراف و کجی در امور فطری پدید آید، ولی این به معنای زوال و نابودی فطرت نیست؛ بلکه به این معناست که فطرت در مسیر اصلی خود به کار گرفته نشده و در یک مسیر نادرست و باطل به کار رفته یا تضعیف و کم اثر شده است؛

۵. متعالی و مقدس بودن: از آنجا که انسان مرکب از روح و جسم است، گرایش‌های فطری برخاسته از روح الهی او و تمایلات و غرایز حیوانی‌اش ریشه در تن و جسم او دارد. امور فطری فراحوانی و غیر خود محورانه

هستند و انسان در وجدان خود، یک نوع قداست و تعالی برای آنها در نظر می‌گیرد. هر اندازه گرایش‌ها و امور فطری بیشتر در انسان به فعلیت و شکوفایی رسیده باشد، احساس تعالی و کمال در او بیشتر است؛

۶. آگاهانه بودن: گرایش‌های فطری بر خلاف گرایش‌های غریزی و حیوانی، آگاهانه‌تر و از روی انتخاب و گزینش هستند. معرفت، آگاهی و بینش فطری تحمیلی نیست؛ بلکه در نهاد انسان تعبیه شده است و با فشار و تحمیل نمی‌توان آن را زایل کرد؛

۷. بالقوه بودن: امور فطری در آغاز بالقوه هستند و به صورت استعداد در نهاد انسان نهفته و در گذر زمان بر اثر عوامل و شرایط گوناگون به فعلیت و شکوفایی می‌رسند؛ مانند دانهٔ سیبی که در ابتدا، به صورت بالقوه سیب است؛ یعنی استعداد سیب شدن در آن وجود دارد و اگر شرایط مساعد، مانند آب، هوا، خاک، نور و مراقبت‌های لازم انجام پذیرد، به تدریج به شکوفایی و بالندگی می‌رسد. بنابراین انسان در آغاز تولد، نه مانند حیوان است که فاقد هرگونه گرایش فطری بوده و رفتارش تنها بر پایهٔ غریزه باشد و نه مانند یک انسان کامل است که خصلت‌های فطری در او بالفعل موجود باشد؛ بلکه این گرایش‌ها در آغاز، استعداد محض بوده و گام به گام، به فعالیت و بالندگی می‌رسند؛<sup>۱</sup>

۷. فرازمانی و فرامکانی بودن: روشن است که در دو ویژگی «همگانی بودن» و «زوال ناپذیری» امور فطری که در بندهای قبلی برشمردیم، دو مفهوم فرازمانی بودن و فرامکانی بودن نیز مستتر و جاری است؛ زیرا

۱. «مبانی انسان شناسی در قرآن»، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲. «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، دفتر چهل و دوم: انسان شناسی، دفتر نشر معارف، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ش.، ص ۲۳-۲۷.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، علت همگانی بودن و زوال‌ناپذیری امور فطری این است که این امور بر ذات و طبیعت انسانی انسان مبتنی می‌باشد؛ یعنی تا ذات انسان برقرار است، آن ویژگی نیز برقرار است و لذا هم انسان میلیون‌ها سال پیش، از این ویژگی برخوردار است و هم انسانی را که در میلیون‌ها سال بعد به دنیا بیاید، شامل می‌گردد و این، همان فطرت تغییرناپذیر و زوال‌ناپذیر انسان است که «قرآن کریم» از آن، به «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> تعبیر نموده است.

### فطرة، صبغة، حنیف

در «قرآن کریم» سه لغت آمده است که این سه لغت با توجه به معنا و مفهومی که قرآن دربارهٔ دین دارد، [فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا]<sup>۲</sup> در مورد یک معنا به کار برده شده‌اند؛ یعنی مفهوم‌های مختلفی هستند که مصداق واحد دارند. یکی همین لغت «فطرة» است و دوم لغت «صبغة» و سوم لغت «حنیف»؛ یعنی در مورد دین، هم فطرة الله گفته شده است، هم صبغة الله و هم «للدین حنیفاً». حال راجع به «صبغة» و «حنیف»، مقداری بحث می‌کنیم.

در قرآن آمده است:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»<sup>۳</sup>

این است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟»

این لغت نیز بر وزن «فعللة» است. صبغة از مادهٔ کلماتی، مثل صبغ و

۱. سورهٔ روم، آیهٔ ۳۰.

۲. همان.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۸.

صِبَاغ است. صبغ، یعنی رنگ کردن، صِبَاغ، یعنی رنگرز و صبغة، یعنی نوع رنگ زدن، نوع رنگ کردن. (رنگ کردن به معنای رنگ زدن نه به معنای فریب دادن).

صبغة الله، یعنی نوع رنگی که خدا در متن تکوین زده است؛ یعنی رنگ خدایی. دربارهٔ دین آمده است که دین، رنگ خدایی است. رنگی که دست حق در متن تکوین و در متن خلقت، انسان را به آن رنگ، متلون کرده است. مفسران، از جمله راغب، گفته‌اند که این تعبیر در «قرآن» اشاره است به عمل غسل تعمید که مسیحیان انجام می‌دادند.<sup>۱</sup>

مسیحیان به غسل تعمید معتقد بودند و هنوز هم این کار را می‌کنند. وقتی می‌خواهند کسی را مسیحی کنند، حتی بچه‌ای را که در مسیحیت متولد شده است، برای اینکه وارد دین مسیحیت کنند، او را غسل می‌دهند و به این وسیله، رنگ مسیحیت به او می‌زنند و این شست‌وشو را یک نوع رنگ مسیحیت زدن می‌دانند.

قرآن می‌فرماید: رنگ، آن رنگی است که خدا در متن خلقت زده است. در یک آیه می‌فرماید:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا؛<sup>۲</sup>

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه حق‌گرای فرمانبردار بود و از مشرکان نبود.»

قرآن می‌فرماید، بشر یک فطرت دارد که آن فطرت دینی است و دین هم اسلام است و اسلام هم یک حقیقت است از آدم عليه السلام تا خاتم صلوات الله عليه. قرآن

۱. می‌گویند که چون در آب عمودیه شستشو می‌دادند، آن را «تعمید» می‌گویند. در بعضی کلمات آمده که این آب، رنگ خاصی (مثل زرد) داشته است. نقل از مطهری، مرتضی، «کتاب فطرت»، ص ۲۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

به وجود ادیان قائل نیست؛ به دین قائل است. از همین رو هیچ وقت در «قرآن» و حدیث، دین جمع بسته نشده است؛ چون دین، فطرت است؛ راه است؛ حقیقتی در سرشت انسان است. انسان‌ها چندگونه آفریده نشده‌اند و دستوره‌ای همه پیغمبرانی که آمده‌اند، دستورهایی بر اساس احیا و بیدار کردن و پرورش دادن حس فطری است. آنچه آنها عرضه می‌دارند، تقاضای همین فطرت انسانی است. فطرت انسانی که چند جور تقاضا ندارد بنابراین قرآن می‌فرماید: آنچه که نوح پیغمبر علیه السلام داشته، دین است و نامش اسلام و آنچه ابراهیم علیه السلام داشته، دین است و نامش اسلام و آنچه موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و هر پیغمبر به حقی داشته، دین است و نامش اسلام. این نام‌هایی که بعدها پیدا می‌شود، انحراف از آن دین اصلی و از آن فطرت اصلی است؛ به همین دلیل می‌فرماید:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا؛

ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، حنیف بود و مسلم.»

نمی‌خواهد بگوید ابراهیم علیه السلام مثل یکی از مسلمانان زمان پیغمبر، یعنی از امت پیغمبر آخرالزمان بود؛ می‌فرماید: یهودیت انحرافی است از اسلام حقیقی؛ نصرانیت هم انحرافی است از اسلام حقیقی و اسلام یک چیز بیشتر نیست.

در آن آیه شریفه‌ای که عرض کردم، می‌فرماید این رنگ زدن‌ها چه اثری دارد؟! این غسل تعمیدها چه اثری دارد؟! مگر با غسل تعمید هم می‌شود کسی را که چیزی نیست، آن چنانی کرد؟! رنگ زدن، آن رنگ زدنی است که دست خلقت در متن آفرینش زده است. می‌خواهد بفرماید آنچه پیغمبر ما می‌گوید، همان اسلام واقعی و همان فطرت واقعی است. فطرت واقعی، یعنی رنگی که خداوند در متن خلقت به روح و روان بشر زده است.



راغب می‌گوید:

صِبْغَةَ اللَّهِ إِشَارَةٌ إِلَى مَا أَوْجَدَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي النَّاسِ مِنَ الْعَقْلِ الْمُتَمَيِّزِ بِهِ عَنِ الْبَهَائِمِ كَالْفِطْرَةِ. (البته او فطرت را منحصر به عقل دانسته است) وَ كَانَتْ النَّصَارَى إِذَا وُلِدَ لَهُمْ وَلَدٌ غَمَسُوهُ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ فِي مَاءِ عَمُودِيَّةٍ؛ مسیحی‌ها بچه‌ای را که متولد می‌شود، در روز هفتم در آب عمودیّه غسل تعمید می‌دادند.

يَزْعَمُونَ أَنَّ ذَلِكَ صِبْغَةٌ، فکر می‌کردند که این رنگ مسیحیت به او زدن است. فقال تعالى له ذَلِكَ: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ هیچ کس از خدا بهتر نمی‌تواند رنگ بزند؛ یعنی رنگ، رنگی است که خدا زده است.» در حدیث است: «الْدِّينُ الْحَنِيفُ وَالْفِطْرَةُ وَصِبْغَةُ اللَّهِ وَالتَّعْرِيفُ فِي الْمِيثَاقِ؛ دین حنیف یا دین فطری یا صبغه الله همان است که خدا در میثاق، یعنی در پیمانی که خدا با روح بشر بسته، بشر را با آن آشنا کرده است که اشاره دارد به آن مطلبی که از آن، تعبیر به «عالم ذر» می‌کنند.<sup>۱</sup>

### معنای «حنیف»

زراره از امام باقر (علیه السلام) می‌پرسد: عبارت «حُنَفَاءَ لِلَّهِ» یعنی چه؟ مَا الْحَنِيفِيَّةُ؟ امام علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «حَنِيفِيَّةٌ، یعنی فطرت. باز ارجاع کرده‌اند به یک امر تکوینی و طبیعی.»

شیخ صدوق در کتاب نفیس «توحید» می‌گوید که زراره از امام باقر (علیه السلام) راجع به «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ»<sup>۲</sup> بعد از «حَنِيفِيَّةٌ» سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمودند:

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.، ص ۲۷-۲۴.

۲. سوره حج، آیه ۳۱.

«هِيَ الْفِطْرَةَ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، قَالَ: فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ؛

آن فطرتی است که خداوند مردم را با آن سرشته و در آن، تغییری راه نمی‌یابد.»

آنگاه فرمودند:

«خدا مردم را بر معرفت خودش مفطور کرده است.»

بعد، امام به داستان ذر اشاره کردند و فرمودند: «پیغمبر ﷺ هم فرمودند:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ؛ يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ؛

هرکس که به دنیا می‌آید، بر اساس فطرتش زاده می‌شود؛ یعنی بر معرفت به اینکه خداوند عز و جل آفریدگار اوست.»

یعنی در فطرت هر کسی این معرفت وجود دارد که خداوند، آفریننده اوست.

باز در حدیث دیگری امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى التَّوْحِيدُ، وَالصُّبْغَةُ الْإِسْلَامُ؛

ریسمان محکم خداوند، توحید است و رنگ و نگارگری، اسلام.»

ابن اثیر در ماده «حنف»، بر اساس همین معانی‌ای که در احادیث آمده، می‌گوید که معنای «حنفاء» این است که خداوند، انسان‌ها را از معاصی، پاک آفریده است...

خلاصه حرف او این می‌شود که حنیفیت، یعنی میل و گرایش به حقیقت. پس ما اگر بخواهیم لغت حنیف را معنی کنیم، معنایش چنین می‌شود: حق‌گرا؛ حقیقت‌گرا یا خداگرا، توحیدگرا. در فطرت انسان، حنیفیت هست، یعنی در فطرت او حق‌گرایی و حقیقت‌گرایی هست.

تا اینجا، بحث درباره لغت «فطرت» بود، برای اینکه ریشه‌هایش را در آیات و احادیث به دست بیاوریم و اجمالاً بدانیم که فطرت در احادیث و در آیات قرآنی، ریشه‌ای دارد و یکی از اصول است؛ بنابراین، لازم بود این مقدار عرض کنم.<sup>۱</sup>

### فطریات انسان

فطریات انسان را به تعبیر استاد شهید مطهری در کتاب «فطرت»، می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی در ناحیه شناخت‌ها، درک‌ها و دریافت‌ها و دیگری در ناحیه خواست‌ها و میل‌ها.<sup>۲</sup>

### فطریات انسان در ناحیه شناخت‌ها

در ناحیه دریافت‌ها و شناخت‌ها، این مسئله هست که آیا انسان دارای یک سلسله معلومات فطری، یعنی معلومات غیر اکتسابی هست یا خیر؟ ما الآن هزارها تصور و تصدیق در ذهن خودمان داریم که بدون شک، اکثریت قریب به اتفاق اینها اکتسابی است. از این آیه «قرآن» که در سوره مبارکه «نحل» است:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۳</sup>

خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد؛ در حالی که هیچ نمی‌دانستید و به شما چشم و گوش و قلب اعطا کرد تا مگر دانا شوید و شکر این نعمت‌ها

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۲۸-۲۹.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. سوره نحل، آیه ۷۸.

به جای آرید.»

بعضی خواسته‌اند استنباط کنند که همهٔ معلومات انسان، اکتسابی است و معلومات فطری در کار نیست. ظاهر آیه این است که وقتی خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، هیچ چیز نمی‌دانستید؛ یعنی لوح ضمیر شما صاف و پاک بود و هیچ نقشی در آن نبود. چشم و گوش به شما داده شد که به عنوان نمونه‌ای از حواس است و البته منحصر به چشم و گوش هم نیست و دل به شما داده شده که مقصود مایهٔ تفکر است؛ یعنی در لوح ضمیر شما، چیزی نوشته نشده بود؛ با قلم حواس و با قلم دل و عقل است که روی این لوح صاف چیزهایی نوشته می‌شود.

اقسام علم (حصولی و حضوری):

منتها باید توجه داشت که علوم انسان دو قسم است: یکی علم حصولی و اکتسابی که از طریق حواس پنج‌گانه حاصل می‌شود و دیگری علم حضوری و شهودی که در ذات و فطرت آدمی و از بدو تولد با اوست.

«قرآن کریم» به این علم حضوری و شهودی در سورهٔ مبارکهٔ «شمس» چنین اشاره فرموده است:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛<sup>۱</sup>

قسم به نفس و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر او را الهام کرد.» علم حضوری، همان حس ماوراء است که به وسیلهٔ آن، حواس معمولی صورت می‌گیرد و دانشمندان و روانشناسان و عارفان الهی در تأیید این حس، سخنان فراوانی گفته‌اند و اصطلاحاً از آن، به «من ناخودآگاه» تعبیر نموده‌اند که بسیاری از حقائق هستی که در فهم ظاهر و چشم سر، مستور

۱. سورهٔ شمس، آیهٔ ۷ و ۸

و مخفی آمده است، توسط این من ناخود آگاه بر انسان مکشوف می‌گردد.

که مولوی در وصف آن می‌گوید:

جسم، ظاهر روح، مخفی آمده است  
جسم، همچون آستین، جان، همچو دست  
باز عقل از روح، مخفی‌تر بود  
حسّ به سوی روح، زودتر ره برد  
آن حسّی که حقّ بدان حسّ مظهر است  
نیست حسّ این جهان، آن دگر است  
حسّ حیوان‌گر بدیدی آن صور  
بایزید وقت بودی گاو و خر

ویلیام جیمز، عارف و روانشناس معروف آمریکایی در مورد «من

ناخودآگاه» انسان می‌گوید:

من به خوبی می‌پذیرم که سرچشمه زندگی دل است و قبول هم دارم که

فرمول‌ها و دستورالعمل‌های فلسفی، مانند مطلب ترجمه شده‌ای است که

اصل آن با زبان دیگری باشد.<sup>۱</sup>

پاسکال نیز می‌گوید:

به وجود خداوند، دل گواهی می‌دهد نه عقل و ایمان از این راه به دست

می‌آید.

و همو می‌گوید:

دل دلالتی دارد که عقل را به آن دسترسی نیست.<sup>۲</sup>

۱. جیمز، ویلیام، «دین و روان»، ترجمه مهدی قائمی، ص ۷۶.

۲. فروغی، محمّد علی، «سیر حکمت در اروپا»، ص ۱۴.

۳. مطهری، مرتضی، «اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه سید محمّد حسین طباطبایی»، انتشارات صدرا، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۷-۲۸.

اصل تقدم روانشناسی انسان بر جامعه شناسی او

متفکر عالی مقام، استاد شهید مطهری رحمته الله علیه در بیان اصل «فطرت» و محوریت آن برای همه تفکرات و گرایش‌های انسانی و تقدم وجه روانشناسی انسان بر وجه جامعه‌شناسی او و تأیید این مطلب که انسان بالفطره به یک سلسله ارزش‌های متعالی که معیارهای انسانیت او است، به صورت ناخودآگاه گرایش دارد، می‌فرماید:

پایه و اساس شخصیت انسانی که مبنای تفکرات او و گرایش‌های متعالی اوست، در متن خلقت او با دست عوامل آفرینش نهاده شده است، درست است که انسان، برخلاف نظریه معروف افلاطون با شخصیتی ساخته و پرداخته به دنیا نمی‌آید؛ اما ارکان و پایه‌های اصلی شخصیت خود را از آفرینش دارد نه از اجتماع، اگر بخواهیم به اصطلاح فلسفی سخن بگوییم، این چنین باید گفت که مایه اصلی ابعاد انسانی انسان، اعم از اخلاقی، مذهبی، فلسفی، هنری، فنی، عشقی، نفس ناطقه اوست که با عوامل خلقت تکوین می‌یابد.

جامعه، انسان را از نظر استعدادهای ذاتی یا پرورش می‌دهد یا مسخ می‌کند. نفس ناطقه، نخست بالقوه است و تدریجاً به فعلیت می‌رسد، علیهذا انسان از نظر اصول اولیه فکر و اندیشه و از نظر اصول گرایش‌ها و جاذبه‌های معنوی و مادی، مانند هر موجود زنده دیگر است که نخست همه اصول به صورت بالقوه در او وجود دارد، سپس به دنبال یک سلسله حرکات جوهری، این خصلت‌ها در او جوانه می‌زند و رشد می‌کند، انسان تحت تأثیر عوامل بیرونی، شخصیت فطری خود را پرورش می‌دهد و به کمال می‌رساند یا احیاناً آن را مسخ و منحرف می‌نماید. این اصل همان است که در معارف اسلامی از آن، به اصل «فطرت» یاد می‌شود. اصل

فطرت، اصلی است که در معارف اسلامی، اصل مادر شمرده می‌شود. بنابراین اصل فطرت، روانشناسی انسان بر جامعه‌شناسی او تقدّم دارد، جامعه‌شناسی انسان از روانشناسی او مایه می‌گیرد؛ بنابراین اصل فطرت، انسان در آغاز که متولد می‌شود، در عین اینکه بالفعل نه درکی دارد و نه تصویری و نه تصدیقی و نه گرایش انسانی، در عین حال با ابعاد وجودی‌ای علاوه بر ابعاد حیوانی به دنیا می‌آید.

... و همین ابعاد است که پایه اصلی شخصیت انسانی انسان به شمار می‌رود... مطابق نظریه اصالت فطرت و اصل تقدّم روانشناسی انسان بر جامعه‌شناسی او، انسان در آغاز، هر چند فاقد هر ادراک بالفعل و هر گرایش بالفعل است؛ اما از درون خود، به صورت دینامیکی به سوی یک سلسله قضاوت‌های اولی که بدیهیات اولیه نامیده می‌شود و به سوی یک سلسله ارزش‌های متعالی که معیارهای انسانیت اوست، پویاست. پس از آنکه یک سلسله تصورات ساده که ماده‌های اولی تفکر است و به اصطلاح فلسفی: معقولات اولیه، از بیرون وارد ذهن شد، آن اصول به صورت یک سلسله تصدیقات نظری یا عملی جوانه می‌زند و آن گرایش‌ها خود را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

بنابراین با توجه به کلام گهربار استاد شهید، می‌توان گفت که «فطرت» اصلی پایدار و مشترک در همه انسان‌هاست که اساس همه گرایش‌های متعالی و معیارهای انسانی انسان است و برخلاف نظریه اصالت اجتماع که فرد را به طور مطلق، محصول عوامل بیرونی می‌داند، نظریه اصالت فطرت، مایه اصلی ابعاد انسانی را محصول خلقت و آفرینش الهی می‌داند که به

۱. مطهری، مرتضی، «جامعه و تاریخ»، ص ۹۱-۸۹.



دست توانای خداوند متعال، در بطن وجودی انسان، یعنی همان فطرت انسانی یا الهی او به ودیعت گذاشته شده است. بنابراین می‌توان گفت جامعه و محیط تنها استعدادهای ذاتی و بالقوهٔ انسان را پرورش می‌دهد یا مسخ می‌نماید و به تعبیر فلسفی، روانشناسی انسان بر جنبهٔ جامعه‌شناسی او مقدم است؛ یعنی جنبهٔ جامعه‌شناسانهٔ انسان از جنبهٔ روانشناسانهٔ او نشئت می‌گیرد.

### فطریات انسان در ناحیهٔ خواست‌ها

قسمت دوم، فطریات در ناحیهٔ خواست‌هاست. آیا انسان در ناحیهٔ خواست‌های خودش یک سلسله فطریات دارد یا ندارد؟ قسمت اول، شناخت‌ها بود؛ این می‌شود خواست‌ها. این قسمت را ابتدا من تقسیم می‌کنم به دو بخش. (به لفظش هم کار ندارم که اینجا «غریزه» باید گفت یا «فطرت» یا چیز دیگر).

خواست‌های فطری یا غریزی انسان دو نوع است: جسمی و روحی. مقصود از خواست جسمی، تقاضایی است که صد در صد وابسته به جسم باشد، مثل غریزهٔ گرسنگی یا خوردن، غذا خواستن، میل به غذا به دنبال گرسنگی. این یک امر بسیار مادی و جسمانی، ولی غریزی است؛ یعنی مربوط به ساختمان بدنی انسان و هر حیوانی است. انسان بعد از اینکه به اصطلاح قدما نیاز به «بدل ما یتحلل» پیدا کرد - غذا هضم شد و احتیاج به غذای جدید پیدا شد - یک سلسله ترشحات در معدهٔ او پیدا می‌شود، بعد اینها به صورت یک احساسی در شعور انسان منعکس می‌شود؛ ولو انسانی که اصلاً نداند معده دارد، مثل بچه. بعد او برای اینکه این احساس خودش را خاموش کند، شروع می‌کند به غذا خوردن و وقتی غذا خورد، دیگر

احساس هم از بین می‌رود؛ بلکه یک حالت نفرتی هم پیدا می‌کند و همین طور است غریزه جنسی. غریزه جنسی تا آنجا که به شهوت مربوط است<sup>۱</sup> و تا آنجا که به هورمون‌های بدنی و ترشحات غده‌ها مربوط است، شک ندارد که یک امر غریزی است - خواه اسمش را «فطری» بگذارید و خواه نگذارید - یعنی امری است که اکتسابی نیست و به ساختمان انسان مربوط است. همچنین «خواب» - ماهیت خواب هر چه می‌خواهد باشد؛ خستگی سلول‌ها یا مسموم شدن سلول‌ها در اثر کار زیاد یا مصرف شدن انرژی که باز بدن باید انرژی بگیرد، هر چه هست، بالأخره - مربوط به ساختمان جسمانی انسان است. به اینها معمولاً می‌گویند: امور غریزی.

ما فعلاً به این امور غریزی یا فطری جسمانی کاری نداریم. اینها از بحث ما خارج است. یک سلسله غرایز یا فطریات است در ناحیه خواست‌ها و میل‌ها که حتی روانشناسی هم اینها را «امور روحی» می‌نامد و لذات ناشی از اینها را نیز «لذات روحی» می‌داند؛ مثل میل به فرزند داشتن. میل به فرزند داشتن غیر از غریزه جنسی است که مربوط به ارضای شهوت است. غیر از این، هر کسی مایل است فرزند داشته باشد و لذتی که انسان از داشتن فرزند می‌برد، یک لذتی است که شبیه این لذت‌ها نیست؛ یعنی لذت جسمانی نیست و به هیچ عضوی وابسته نمی‌باشد. حال فرقی هم که خود روانشناس‌ها میان لذات روحی و لذات جسمی گذاشته‌اند، به جای خود. این موضوع از بحث ما خارج می‌شود.

برتری طلبی، تفوق خواهی و قدرت‌طلبی نیز در انسان، یک عطش

۱. چون اینکه مسئله عشق با مسئله شهوت آیا یکی است یا دو تا، حتی در رابطه دو انسان با یکدیگر آیا عشق از مقوله شهوت است یا نه، در آن بحث است. ما فعلاً این دو را مخلوط نمی‌کنیم. (نقل از استاد شهید مطهری، «کتاب فطرت»، پاورقی ص ۶۰.)

روحی است.

انسان هر مقدار قدرت داشته باشد، باز می‌خواهد قدرت بیشتری داشته باشد و این امر حتی لانهایی هم هست. سعدی می‌گوید:

نیم نانی گر خورد مرد خدای  
بذل درویشان کند نیم دگر  
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه  
همچنان در بند اقلیمی دگر

هر انسانی اگر بیفتد در مسیر قدرت‌طلبی و برتری‌طلبی و بسط سلطه خود، این امر نهایت ندارد. اگر تمام زمین هم تحت قدرت و تسلطش درآید، باز اگر بشنود که در یک کره دیگر نیز انسان‌ها و تمدن‌هایی هستند، در فکر این است که به آنجا لشکرکشی کند و برود آنجا را هم بگیرد.

[همین طور است] حقیقت‌خواهی، حقیقت‌جویی، مسئله علم، دانایی و کشف حقایق، هنر و زیبایی، خلاقیت و فن‌انیت و ابداع و آفرینندگی و از همه بالاتر آنچه که ما آن را «عشق و پرستش» می‌نامیم. اصلاً پرستش، آن پرستشی است که در زمینه عشق پیدا می‌شود.

پرستش‌هایی که از راه طمع یا ترس است می‌دانیم که از نظر اسلامی هم ارزش زیادی ندارد؛ یعنی ارزشش ارزش مقدماتی و برای این است که بعد انسان به مرحله بالاتر برسد. مثل این است که انسان، بچه کوچک را با تهدید یا تطمیع به مدرسه می‌فرستد، نه از باب اینکه واقعاً مدرسه رفتن امری قابل خرید و فروش است و باید مزدی به او داد. واقعاً این جور نیست. آن ارزش ذاتی دارد؛ ولی از باب اینکه او بچه است و هنوز عقل و شعورش نمی‌رسد، باید با نخودچی، کشمش یا خریدن دو چرخه او را

به مدرسه فرستاد.<sup>۱</sup>

اینها یک سلسلهٔ خواسته‌هاست که ما آنها را تحت عنوان «جهت‌یابی  
امیال فطری» در فصل بعدی، مورد تأمل و بررسی بیشتر قرار می‌دهیم.

---

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۵۹-۶۲.

## فصل دوم

### جهت‌یابی امیال فطری

## مقدمه

«قرآن»، انسان را موجود آگاه بالفعل می‌داند؛ نه موجود آگاه بالقوه. انسان هنگام تولد از هیچ‌گونه علوم حصولی (اکتسابی) بهره‌ای ندارد؛ ولی دارای علوم حضوری و شهودی است؛ زیرا انسان روحی مجرد دارد که نزد خود او حاضر است و هرگز از وی غیبت ندارد. پس همواره خود را می‌بیند و اصول و اساس چیزی را که سعادت و شقاوت او را می‌سازد، بالذات درک می‌کند. خدای سبحان ارواح بشر را با فطرت توحیدی آفریده و این شکل خلقت را تبدیل‌ناپذیر معرفی کرده است:

«فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ.»<sup>۱</sup>

و با اشاره به آفرینش روح انسان و اینکه خلقتش مستوی، معقول و بدون نقص و عیب است، «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»، در بیان استوای خلقت جان آدمی فرموده است:

«فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛<sup>۲</sup> خدا به نفس انسان، فجور و تقوا را الهام

کرد.»

---

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره شمس، آیه ۸.

در واقع، تسویهٔ جان آدمی به همین الهام اوست؛ به گونه‌ای که اگر فجور و تقوای خود را نداند، نفسش موجودی ناقص الخلقه است؛ یعنی اعتدال خلقت انسان به آگاهی او از مایهٔ سعادت و شقاوت خویش است و الهام درست و نادرست به وی، سبب تسویه و تعدیل آفرینش او می‌شود. آگاهی فطری انسان از چیزی که برای او بد یا خوب و برای جان او زشت یا زیباست، در اعتدال آفرینش روح آدمی مؤثر است؛ نه مطلق آگاهی به بدها یا خوب‌های جهان:

«فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، یعنی زشتی نفس و زیبایی وی را به او الهام کرد و آنچه را خداوند با الهام و اعلام شهودی به او آموخت، در شریعت به تفصیل بیان کرد؛ چنان که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«الشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ؛<sup>۱</sup>

ریاضت نفس، بدون آگاهی از فجور و تقوای خود نفس نمی‌شود. «  
اگر خدای متعالی نفس انسان را به زشتی و زیبایی خود نفس آگاه نمی‌کرد، هرگز جان آدمی مستوی الخلقه نمی‌بود؛ بلکه همواره گرفتار نقص جهل و عیب نادانی می‌شد. پس خداوند، نفس انسان را آگاه به حسن و قبح فطری آفرید؛ به گونه‌ای که از هنگام ولادت، از صلاح و فلاح فطری خود با علم حضوری آگاه است و می‌داند که چه می‌خواهد و به کدام سمت باید برود.<sup>۲</sup>  
تا آنجا که می‌توان گفت: از راه تأمل در امیال فطری، ما می‌توانیم هدف خویش را بشناسیم و به واقع، امیال فطری به مثابه عقربهٔ قطب نما، جهت کمال را به ما نشان می‌دهند و توسط آنها ما می‌توانیم به جهت حرکت

۱. آمدی، عبدالواحد، «شرح غررالحکم و دررالکلم»، تحقیق جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. جواد آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، تحقیق حجت الاسلام محمد حسین الهی زاده، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱-۱۷۲.

وجودی خویش پی ببریم؛ علاوه بر آن، امیال نیرو و توان لازم جهت حرکت به سوی کمال را نیز در ما فراهم می‌آورند. بر این اساس، شناخت تمایلات فطری و سوگیری و خطّ سیر آنها، ما را از تمسک به استدلال‌های عقلی و دلایل نقلی و تعبّدی که دشواری‌های خاصّ خود را دارند، بی‌نیاز می‌سازد. چون بهره‌گیری از براهین عقلی، فرصت و مجال گسترده‌ای می‌طلبد و به علاوه، کارکرد عمومی ندارد و تنها در سطح خواص و آشنایان با علوم عقلی، طرح براهین عقلی میسر است. استدلال به آیات و روایات نیز در میانه راه، گرفتار تفاوت نگرش‌ها و سوء برداشت‌ها می‌گردد؛ چرا که ممکن است هر کسی تفسیر خاصی ارائه دهد که در نهایت، وحدت رویه از بین می‌رود و اختلاف در استدلال و استنتاج، چه بسا نتیجه معکوس می‌دهد؛ به علاوه، احاطه بر همه آیات و روایات و استفاده جامع و تطبیقی از آنها، بسیار دشوار است؛ از این رو، برای شناخت خواسته‌های اصیلی که خداوند در اعماق دل ما قرار داده، ساده‌ترین و کوتاه‌ترین راه، کاوش در امیال فطری است. البتّه پس از بررسی در تمایلات فطری، اگر به استدلال‌های عقلی و دلایل روایی و نقلی نیز تمسک جستیم و آنها را نیز منطبق بر نتیجه بررسی خویش در تمایلات فطری یافتیم، اطمینان بیشتری برای ما حاصل می‌گردد.<sup>۱</sup>

### بررسی امیال فطری

انسان دارای غرایز و احساسات و عواطف و امیال و انگیزه‌ها و کیفیات نفسانی و فعالیت‌ها و انفعالات روانی زیادی است که کم و بیش مورد

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، «به سوی خودسازی»، نگارش کریم سبحانی، ناشر مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ص ۵۸-۵۹.



بحث فلاسفه و روانشناسان و روانکاوان واقع شده و نظرات گوناگونی دربارهٔ شناخت حقیقت و دسته‌بندی و تشخیص اصیل از غیر اصیل و کیفیت پیدایش و رشد و ارتباط آنها با اعضای بدن و مخصوصاً سلسلهٔ اعصاب و مغز و غدد ابراز شده است که نقل و نقد آنها با اسلوب این بحث سازگار نیست. ما در اینجا بدون اینکه مکتب فلسفی یا روانشناسی و روانکاوی خاصی را تأیید یا رد کنیم، به تأمل دربارهٔ تعدادی از اصیل‌ترین امیال فطری که به نظرمان می‌رسد، می‌پردازیم؛ زیرا امیال فطری، اصیل‌ترین نیروهایی هستند که دست آفرینش در نهاد آدمی به ودیعت نهاده است تا به اقتضای آنها، به حرکت و جنبش و تلاش و کوشش پردازد و با استفاده از نیروهای طبیعی و اکتسابی و امکانات خارجی، مسیر خود را به سوی کمال و سعادت بپیماید و همان‌طوری که پیش از این اشاره شد، جهت یا جهاتی که این امیال مشخص می‌سازند، می‌تواند همچون عقربهٔ قطب‌نما، ما را به هدف و مسیر نهایی آنها رهنمون گردد. بنابراین جا دارد با دقت و صبر و حوصله، آنها را مطالعه و در آنها تأمل کنیم و با اجتناب از پیش‌داوری و قضاوت‌های عجولانه بکوشیم نتیجهٔ صحیح و قاطعی از تأملات خود بگیریم تا کلید گنج سعادت را به دست آوریم. اصیل‌ترین امیال فطری انسان را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

### حقیقت‌جویی

در انسان، یک میل فطری برای دانستن و آگاه شدن و احاطه یافتن بر حقایق هستی وجود دارد. این میل از همان اوان کودکی بروز می‌کند و تا پایان زندگی از انسان سلب نمی‌شود. پرسش‌های پی‌در پی کودکان، نشانهٔ وجود این خواست فطری است و هر قدر استعداد طفل بیشتر باشد،

پرسش‌های او وسیع‌تر و عمیق‌تر است و هر قدر بر اطلاعات و معلومات او افزوده گردد، مجهولات بیشتری در برابرش، نمایان و مسائل جدیدتری برای او مطرح می‌شود. پس جهت میل نیروهای ادراکی که ابزارهایی برای اشباع این خواست فطری هستند، به سوی احاطه علمی کامل و همه جانبه بر جهان هستی و دایره این خواست، به قدری وسیع است که هیچ موجودی از آن خارج نمی‌ماند.

اینک به بررسی سیر علمی انسان از نقطه آغاز می‌پردازیم و قدم به قدم آن را دنبال می‌کنیم تا ببینیم به کجا منتهی می‌شود.

آگاه شدن انسان از جهان به وسیله حواس ظاهری و ارتباط اندام‌های بدن با اشیایی که در پیرامون او قرار گرفته است، شروع می‌شود و هر یک از اندام‌های حسی با فعل و انفعالات خاصی، آثاری از نور و صوت و حرارت و بو و مزه و مانند آنها را به اعصاب و سپس به مغز منتقل می‌کند و بدین وسیله، انسان از این‌گونه کیفیات و خصوصیات که مربوط به ظواهر اشیای مادی و در شعاع معینی در پیرامون او قرار گرفته است، آگاه می‌شود.

ولی ادراک حسی، از چند جهت نارسا و برای اشباع حس کنجکاو و غریزه حقیقت‌جویی انسان غیر کافی است؛ زیرا اولاً به کیفیات معینی از ظواهر و اعراض اشیای محسوس تعلق می‌گیرد؛ نه به همه آنها و نه به ذات و جوهر آنها و نه به اشیای غیر محسوس؛ ثانیاً شعاع کشف آنها محدود و مقید به شرایط خاصی است؛ مثلاً چشم انواری را می‌تواند ببیند که طول موج آنها از ۰.۴ میکرون کمتر و از ۰.۸ میکرون بیشتر نباشد و از این رو، انوار ماورای بنفش و مادون قرمز برای ما قابل رؤیت نیستند و همچنین گوش صداهایی را می‌تواند بشنود که فرکانس آن بین ۳۰ تا ۱۶۰۰۰ ارتعاش در ثانیه باشد و همچنین دیگر ادراکات حسی، دارای شرایط معینی هستند و

ثالثاً بقای آنها از نظر زمان بسیار کوتاه است و مثلاً چشم و گوش، اثر نور و صوت را تنها یک ثانیه می‌تواند در خود حفظ کنند و تقریباً هم زمان با قطع ارتباط اندام‌های حسی با خارج، راه آگاهی ما مسدود می‌شود. موضوع خطاهای حسی هم داستان دیگری دارد که نارسایی ادراکات حسی را بیشتر روشن می‌سازد.

راه آگاهی و شناسایی، منحصر به اندام‌های حسی نیست؛ مثلاً در انسان نیروی دیگری وجود دارد که می‌تواند پس از قطع ارتباط بدن با جهان ماده، آثاری را که از آن دریافت داشته، به شکل ویژه‌ای حفظ کند و در موقع لزوم به خاطر آورده در صفحه‌ی ذهن منعکس سازد و همچنین قوه‌ی دیگری هست که مفهوم‌های کلی را درک می‌کند و ذهن را برای ساختن تصدیقات و قضایا آماده می‌سازد و تفکر و استنتاجات ذهنی را اعم از تجربی و غیرتجربی میسر می‌کند.

انسان به وسیله‌ی این قوای درونی می‌تواند دایره‌ی آگاهی خود را توسعه دهد و از تجربیات و ادراکات فطری و بدیهی، نتیجه‌گیری‌هایی به عمل آورد. پیشرفت فلسفه و علوم و صنایع، مرهون همین نیروهای باطنی و عقلانی است؛ با این تفاوت که آنچه در علوم دیگر (غیر از فلسفه) مورد نظر است، شناختن خواص و آثار موجودات برای بهره‌برداری بیشتر از آنها در راه بهزیستی است؛ ولی منظور اصلی در فلسفه، شناختن ماهیات اشیا و روابط علی و معلولی آنها است و شناختن کامل یک موجود، بدون شناخت علل وجودی آن میسر نیست:

«ذَوَاتُ الْأَسْبَابِ لَا تُعْرَفُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا.»<sup>۱</sup>

۱. این قاعده را شیخ الرئیس در «برهان شفا» مبسوطاً بیان کرده است.

و چون سلسلهٔ عقل، منتهی به ذات مقدس حق تعالی می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که سیر عقلانی انسان، منتهی به خداشناسی می‌شود.

#### معنای حقیقت‌طلبی (شهودی بودن حقیقت‌طلبی)

بسیاری از فلاسفه پنداشته‌اند که تکامل علمی انسان به همین جا خاتمه می‌یابد و از این رو، کمال انسان یا به تعبیر دقیق‌تر، کمال علمی انسان را منحصر به آگاهی همه‌جانبهٔ ذهن از جهان هستی دانسته‌اند؛ ولی تأمل بیشتر درخواست‌های فطری نشان می‌دهد که غریزهٔ حقیقت‌جویی حضوری و شهودی، حقایق هستی است و چنین درکی به وسیلهٔ مفاهیم ذهنی و بحث‌های فلسفی حاصل نمی‌شود.

تصویرات و مفاهیم ذهنی، هر قدر وسیع و روشن باشند، نمی‌توانند حقایق عینی را به ما نشان دهند و فرق بین آنها با خودِ حقایق خارجی را می‌توان فرق بین مفهوم گرسنگی با حقیقت وجدانی آن قیاس کرد. مفهومی که از گرسنگی داریم، آن حالتی است که هنگام نیاز بدن به غذا برای انسان حاصل می‌شود؛ ولی اگر کسی چنین حالتی را در خود احساس نکرده باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند از این راه، مفهوم آن را بیابد.<sup>۱</sup>

لذا گرایش به کشف واقعیت‌ها، درک حقایق اشیا «کَمَا هِيَ عَلَيَّهَا» و اینکه انسان می‌خواهد جهان را، هستی را، اشیا را آن‌چنان که هستند، دریافت کند، همان گرایش «حقیقت‌طلبی» است که در انسان به طور فطری وجود دارد و همان‌طور که اشاره شد، غیر از شناخت ذهنی و حسی اشیا است. از دعاهای منسوب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمودند:

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، «خودشناسی برای خودسازی»، ناشر مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۵ ش.، ص ۲۷-۳۱.

### «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»

خدایا واقعیت اشیا را همان‌گونه که هستند، بر من آشکار نما.»

اساساً هدف آنچه که به نام «حکمت» و «فلسفه» نامیده می‌شود، و به دنبال فلسفه رفتن بشر هم، برای همین حس بوده است که می‌خواسته حقیقت را و حقایق اشیا را درک کند. ما نام این حس را می‌توانیم «حس فلسفی» هم بگذاریم. می‌خواهید بگویید «حقیقت جویی»...

داستان معروف ابوریحان بیرونی را شاید شنیده باشید که در هنگام موتش بود و همسایه‌ای فقیه داشت که به عیادت ابوریحان آمده بود. ابوریحان از او مسئله‌ای در باب ارث پرسید. فقیه تعجب کرد، گفت: حالا چه وقت سؤال کردن مسئله است؟!

ابوریحان به او گفت: من می‌دانم که می‌خواهم بمیرم؛ ولی از تو می‌پرسم: اگر من بمیرم و پاسخ این مسئله را بدانم بهتر است یا بمیرم و ندانم؟

گفت: بدیهی است که بمیری و بدانی. (همین خودش یک حقیقتی است.)  
گفت: پس جوابم را بده. جوابش را گفت. آن فقیه مدّعی است که من هنوز به خانه نرسیده بودم که صدای گریه زن‌ها از خانه ابوریحان بلند شد.

حال، این خود یک حسّی است در بشر. کسانی که از این حس استفاده کرده و این حس را در خود زنده نگه داشته‌اند، به مرحله‌ای می‌رسند که لذّت کشف حقیقت برای آنها برتر از هر لذّت دیگری است و به عبارت دیگر لذّت علم برایشان از هر لذّتی بالاتر است.

در مورد مرحوم حجّت‌الاسلام سید محمدباقر شفتی اصفهانی هم این داستان را قدمای ما نقل کرده‌اند و هم در مورد پاستور، ظاهراً عین این داستان آمده است. مرحوم آقا سیدمحمدباقر در شب زفافش بعد از آنکه به اصطلاح عروس و داماد را دست به دست دادند و عروس را بردند به حجله

که بعد معمولاً زن‌ها می‌آیند، رفت به اتاق دیگری که وقتی زن‌ها رفتند، برود نزد عروس. با خود گفت اکنون فرصتی است. از این فرصت استفاده کنیم و مطالعه کنیم. شروع کرد به مطالعه کردن. زن‌ها رفتند. عروس بیچاره تنها ماند. هر چه منتظر ماند که داماد بیاید، نیامد. یک وقت مرحوم سید متوجه شد که صبح شده است؛ یعنی آن چنان جاذبه علم این مرد را کشید که شب زفاف عروس را فراموش کرد و عین این داستان را برای پاستور هم نقل کرده‌اند.

درباره او هم می‌گویند که در همان شب زفافش یک ساعتی تا رفتن نزد عروس فرصت پیدا کرده بود، رفت در لابراتوارش برای کارهایش. چنان سرش گرم شد که تا صبح همانجا ماند و یادش رفت که امشب شب عروسی اوست.

اینها واقعیت‌هایی درباره حسی است که کم و بیش در همه افراد بشر وجود داشته و نیز بستگی دارد به اینکه انسان چقدر آن را تربیت کرده و پرورش داده باشد. بنابراین، انسان را به دلیل «دانستن» بر غیر انسان ترجیح می‌دهند.

جان استوارت میل،<sup>۱</sup> فیلسوف معروف انگلیسی می‌گوید:

اگر انسان دانایی باشد بد حال، به از ابلهی است خوشحال.

یعنی اگر امر دایر بشود میان اینکه من یک دانا باشم، ولی در فقر و مسکنت و بدبختی زندگی کنم و اینکه ابله باشم، ولی خوشحال؛ یعنی همه چیز برایم فراهم باشد، من آن را بر این ترجیح می‌دهم.

سقراطی ملول، ترجیح دارد بر خوکی فربه.

این حرف‌ها همه، ارزش حقیقت را برای بشر نشان می‌دهد؛ چون اصلاً

1. John Stuart Mill.

معنای دانایی چیست؟ مگر غیر از آگاهی و رسیدن به جهان و درک کردن جهان است؟

این یک گرایش (از گرایش‌ها و امیال فطری انسان)، که از مقولهٔ حقیقت است.<sup>۱</sup>

### خداجویی

بی‌هیچ شک و تردید می‌توان گفت که شاخص‌ترین و متعالی‌ترین گرایش فطری در وجود انسان، گرایش به خداوند متعال و خالق خود است. تعالیم «قرآن کریم» نیز مؤید فطری بودن گرایش خداخواهی و خداجویی در خلقت وجودی انسان است. بنابراین، هر انسانی به مقتضای خلقت وجودی و ساختار اصلی روحی خود، خدا را می‌شناسد؛ بدون اینکه نیازی به اکستاب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد و ظاهراً قرآن کریم اولین کتابی است که مسئلهٔ فطرت خداجویی و خداپرستی انسان را به طور صریح، عنوان کرده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۲</sup>

پس توای رسول! مستقیم روی به جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریقهٔ دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن. «

امروزه این مسئله در میان فلاسفه و روانشناسان جای بسیار شایسته‌ای پیدا کرده است. افراد بزرگی، نظیر اینشتاین، ویلیام جیمز، آکسیس کارل، برگسون، یونگ و... هم از آن دفاع کرده‌اند که در اینجا، مجال پرداختن به آن نیست؛ به هر حال خداشناسی فطری هر آدمی است؛ یعنی هر آدمی

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۷۸-۷۶.

۲. سورهٔ روم، آیهٔ ۳۰.

به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود، خدا را می‌شناسد؛ بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد.

لازم به توضیح این نکته است که برخی از مدعیان فطری بودن خداشناسی مقصودشان از این مطلب، فطرت عقل است و می‌گویند انسان به حکم عقل فطری، بدون اینکه نیازی به تحصیل مقدمات استدلالی داشته باشد، به وجود خداوند پی می‌برد. توجه به نظام هستی و مقهوریت و مربوطیت موجودات، خود به خود و بدون اینکه انسان بخواهد استدلال کند، اعتقاد به وجود مدبّر و قاهر را در انسان به وجود می‌آورد؛ همچنان که در همه فطریاتی که در اصطلاح منطق، فطریات نامیده می‌شوند، مطلب از این قرار است؛ ولی مقصود از عنوان بالا، فطرت عقل نیست؛ مقصود ما فطرت دل است. فطرت دل، یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود، متمایل و خواهان خدا آفریده شده است. در انسان، خداجویی و خداخواهی و خداپرستی به صورت غریزه نهاده شده است؛ همچنان که غریزه جست‌وجوی مادر در طبیعت کودک نهاده شده است.

این غریزه به صورت غیرمستشعر<sup>۱</sup> در کودک وجود دارد، او مادر را می‌خواهد و جست‌وجو می‌کند؛ بدون آنکه خود بداند و بفهمد که چنین خواهش و میلی در او وجود دارد؛ بدون آنکه در سطح شعور ظاهرش، انعکاسی از این میل و خواهش وجود داشته باشد. مولوی عیناً همین تشبیه را آورده است. آنجا که می‌گوید:

هم‌چو میل کودکان با مادران  
سرّ میل خود نداند در لبان  
هم‌چو میل مفرط هر نو‌مرید

۱. ناخودآگاه.



سوی آن پیر جوان بخت مجید  
جزو عقل این از آن عقل کلّ است  
جنبش این سایه زان شاخ گل است  
سایه‌اش فانی شود آخر درو  
پس بداند سرّ میل و جست و جو

... غریزه خداخواهی و خداجویی، نوعی جاذبه معنوی است میان کانون  
دل و احساسات انسانی از یک طرف و کانون هستی؛ یعنی مبدأ اعلی و  
کمال مطلق از طرف دیگر، نظیر جذب و انجذابی که میان اجسام موجود  
است.<sup>۱</sup>

«قرآن کریم» خدا و دین را محبوب انسان‌ها معرفی می‌کند و می‌کوشد  
به انسان‌ها بهفماند، دین مجموعه قوانین الهی است. چیزی تحمیلی بر بشر  
نیست؛ لیکن خدای سبحان، ایمان را محبوب انسان کرده و آن را در دل  
او زینت داده است:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزِينَةُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۲</sup>

لیکن خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های  
شما بیاراست.

ایمان به خداوند، تکلیف و تحمیل نیست؛ بلکه تحبیب است. محبت،  
کشش درونی بین محبّ و محبوب است و ایمان برای محبّ دشوار نیست؛  
بلکه دلپذیر اوست؛ یعنی خداوند، تکویناً انسان را دوستدار فضایل و معارف  
آفریده است و او به معارف اعتقادی، بینش شهودی و نیز به فضایل اخلاقی  
گرایش دارد و آنها را می‌پذیرد. ذات اقدس الهی که سازنده و نوازنده این

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، انتشارات صدرا، پاورقی استاد

شهید مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۷۳.

۲. سوره حجرات، آیه ۷.

دستگاه است، انسان را هم عالم، «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۱</sup> و هم عاشق کرده است:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ  
وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ»<sup>۲</sup>

لیکن خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. «بد و خوب را به او فهمانده است تا در بخش اندیشه، صاحب فکر باشد. در بخش انگیزه نیز برای او محبوب گذارده و دل او را با محبوبش پیوند داده و قلب و جان وی را به زینت ایمان و توحید زینت کرده است.

او همان گونه که آسمان را با خورشید و ماه و ستارگان آراسته، گوهر خلیفه خود را نیز با زینت آفریده است. آسمان با تمام زر و زیوری که دارد، از جان انسان بیگانه است و همه ستارگان سپهری هم نمی‌توانند حقیقت او را بیارایند؛ لذا این ستاره‌ها زینت آسمانند، نه انسان. بر فرض هم اگر کسی همه آسمان‌ها را فتح کند و بر کرات دیگر قدم نهد و کهکشان‌ها را به نام خود ثبت کند، زینت نمی‌یابد؛ چون اینها زینت بیرون است:

«إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»<sup>۳</sup>

همانا ما آسمان دنیا را با ستارگان زینت بخشیدیم.

ستارگان برای آسمان، زینتند و برای ما تزئین:

«وَزَيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ»<sup>۴</sup>

اختران زینت دهنده آسمان برای انسان جلوه‌گری می‌کنند و دیدگان او

۱. سوره شمس، آیه ۸

۲. سوره حجرات، آیه ۷

۳. سوره صافات، آیه ۶

۴. سوره حجر، آیه ۱۶

از آنها لذت می‌برد؛ اما زینت انسان ایمان است:

«حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ.»<sup>۱</sup>

نتیجه آنکه، انسان بالفطره، محبّ حقیقت است و شاید از راه چشم و گوش و سایر حواسّ طبیعی با بدآموزی‌ها به باطل گراید؛ ولی خداوند متعال، ایمان را محبوب انسان شناسانده و آن را زینت دل قرار داده است.

#### احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام)

برای تبیین این حقیقت که خداوند تعالی و دین الهی محبوب انسان است، احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام) شاهد خوبی است:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ  
الْآفَلِينَ؛<sup>۲</sup>

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید. گفت: «این پروردگار من است» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» وقتی آفتاب غروب کرد، ستاره‌ای درخشید و ایشان آن را پروردگار خواند و هنگامی که آن ستاره غروب کرد، فرمود که چیز غروب‌کننده و زوال‌دار، محبوب او نیست، وقتی ماه تابان طلوع کرد، گفت آن پروردگار اوست و آنگاه که غروب کرد، گفت:

«لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ؛<sup>۳</sup>

آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم.»

پس پیش از تحقیق علمی، گرایش به پروردگار جهان در نهان آن

۱. سوره حجرات، آیه ۷.

۲. سوره انعام، آیه ۷۶.

۳. سوره انعام، آیه ۷۷.

حضرت تعبیه شده بود و منشأ هرگونه خیر و هدایتی را آن مبدأ و هرگونه شر و گمراهی را از ذات مقدّس او دور می‌دانست. آنگاه که حضرت خلیل (علیه السلام) طلوع و غروب خورشید را دید، انزجارش را از شرک اعلام کرد:

«فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ  
إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>

پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من! من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید، بیزارم.»

و سپس فرمود با ایمان خالص به خدایی روی می‌آورد که آفریننده همه آسمان‌ها و زمین است:

«إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ  
الْمُشْرِكِينَ»<sup>۲</sup>

من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.»  
از وصف کردن خدا به «فاطر» بر می‌آید که خدا سرشت انسان‌ها، بلکه سرشت همه جهان را آفریده است و چون همه موجودات مخلوق اویند، همه کاروان هستی منقاد امر الهی است:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۳</sup>

و انسان هم در مجموعه جهان هستی، تافته جدا بافته‌ای نیست؛ بلکه او هم به سوی خدا گرایش دارد.»

۱. سوره انعام، آیه ۷۸.

۲. سوره انعام، آیه ۷۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

خلاصه استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام این است: انسان به موجودی می‌گراید که از هرگونه زوال و دگرگونی و غیب و احتجاب، مصون است و مرگ و تحوّل در حریم او راه ندارد. انسان فطرتاً خواهان مبدئی فناپذیر است، اگر چیزی به غروب و افول و دگرگونی مبتلا باشد، محبوب فطری انسان نیست؛ زیرا ارتباط انسان با چنین موجودی در حال غیبت، قطع می‌شود و پروردگار، محبوبی است که باید پیوند مخلوق با او دائمی باشد. انسان، همانند سایر موجودات، نیازمند محض و گرایش او به سوی خداوند بی‌نیاز، پیوسته و همیشگی است و هرگز کشش مستمر و گرایشی دائم، با زوال متعلق و تحوّل محبوب سازگار نیست؛ زیرا با غیبت متعلق محبت، ارتباط می‌گسلد. بنابراین موجودهای زوال‌پذیر یا افول‌پذیر، پروردگار جهان نیستند. بر پایه این مطالب، اساس استدلال حضرت خلیل علیه السلام محبت است که حدّ وسط برهان قرار گرفته است. جمله «من أفل را دوست ندارم»، یعنی چون محبت به مبدأ، کمال و رافع نیاز فطری است.

اگر محبوب گاهی باشد و زمانی نباشد، لازم آن، مقطعی بودن محبت است؛ در حالی که فطرت دائم هرگز بدون محبت نیست و پیوسته، تشنه کمال مطلق است. از این رو، محبت او نیز دائمی است و محبت دائمی، محبوب حاضر و همیشگی می‌طلبد؛ نه محبوب غایب. اگر رابطه بین محبّ و محبوب بر اثر زوال یا غیبت محبوب گسیخته شود، دیگر محبتی وجود ندارد؛ در حالی که کشش به کمال مطلق و دوستی کمال بیکران، فطری و ذاتی انسان است.<sup>۱</sup>

۱. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، ص ۱۷۹-۱۸۳.

### قدرت طلبی

از امیال فطری انسان، میل به قدرت و توانایی بر انجام کار و تصرف در موجودات دیگر است. این میل نیز از همان اوان طفولیت بروز می‌کند و تا پایان زندگی همچنان ادامه دارد، البته با تفاوت‌هایی که به حسب اختلاف سنین و فصول زندگی و شرایط خارجی در متعلقات آن، حاصل می‌شود. جنب و جوش و حرکت دادن مداوم دست و پا در نوزادان سالم و جست و خیزهای خستگی‌ناپذیر کودکان، نشانه این خواست فطری است و تدریجاً دایره قدرت‌طلبی انسان وسعت یافته، شعاع آن به سوی بی‌نهایت امتداد می‌یابد.

انجام کار و اعمال نیرو و بسط قدرت در ابتدا، به وسیله اعصاب حرکتی و عضلات بدن و تنها به اتکای نیروهای طبیعی صورت می‌گیرد و همین حرکات پی‌درپی که طفل به حکم غریزه انجام می‌دهد، به افزایش نیروی بدنی‌اش کمک می‌کند. رفته‌رفته عضلات او قوی‌تر و برای انجام کارهای بزرگ‌تر و سنگین‌تر آماده‌تر می‌شود تا هنگامی که به سر حد جوانی و اوج قدرت بدنی برسد. از آن پس، دوران رکود و توقف و سپس دوران ضعف و پیری فرا می‌رسد و تدریجاً نیروهای بدنی تحلیل می‌رود؛ ولی عطش قدرت‌طلبی هیچگاه در درون آدمی فرو نمی‌نشیند.

انسان برای توسعه قدرت خود، به نیروهای طبیعی اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد به کمک علوم و صنایع، ابزارهای بهتری برای تصرف در جهان و تسخیر کائنات بیابد. نیاز به تذکر ندارد که اکتشافات و اختراعات علمی، مخصوصاً در اعصار اخیر، چه کمک‌های شایانی به ارضای این خواست فطری کرده‌اند و بعداً نیز خواهند کرد.

انسان حتی از استخدام نیروهای ممنوعان خود نیز دریغ نمی‌ورزد

و تا آنجا که شرایط و امکانات اجازه بدهد، از دیگران نیز به سود خود بهره‌برداری می‌کند. کوشش برای به دست آوردن موقعیت‌های اجتماعی و اعتباری در سطح ملی و برتری‌جویی‌های ملت‌ها در سطح بین‌المللی نیز از مظاهر این خواست است که گاهی به صورت صحیح و معقول و زمانی به صورت تجاوز به حقوق دیگران در شکل‌های مختلف استعمار و استثمار ظالمانه نمودار می‌گردد.

افزایش طلبی قدرت در این حد هم متوقف نمی‌شود و حتی نیروهای نامحسوس و ماورای طبیعی را هم در بر می‌گیرد. شعب مختلف علوم غریبه و تسخیر جن و ارواح و انواع ریاضات نفسانی، همه روشنگر این حقیقت هستند که انسان چه تلاش‌های عجیبی برای توسعه توانایی نموده و چه کوشش‌های شگفت‌انگیزی مبذول داشته است؛ ولی آیا با فرض تسخیر نیروهای محسوس و نامحسوس، توانایی انسان به سرحد کمال می‌رسد و خواست قدرت‌طلبی او کاملاً اشباع می‌شود؟ آیا این نیروها هر قدر وسیع و متنوع باشند، سرانجام، محدود و مورد مزاحمت نیروهای مشابه و محکوم نیروهای عالی‌تری نیستند و با وجود این محدودیت‌ها چگونه می‌توانند خواست بی‌نهایت انسان را ارضا نمایند؟

واضح است که این عطش فطری، جز به وسیله دست یافتن به یک منبع بی‌نهایت قدرت فرو نمی‌نشیند و تلاش انسان‌های بلند همت، بدون آن پایان نمی‌پذیرد.<sup>۱</sup>

### عشق و پرستش

در انسان یک میل فطری دیگری وجود دارد که از سنخ میل به دانستن

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، «خودشناسی برای خودسازی»، ص ۳۱-۳۲.

و توانستن یا آگاهی و تصرف در جهان نیست؛ بلکه میل به جذب و انجذاب و پیوستن وجودی و ادراکی است و چون این میل، چنان‌که باید و شاید برای روانشناسان و روانکاوان شناخته نشده و در اطراف آن، بحث و تحقیق کافی انجام نگرفته است، تبیین و توضیح آن دشوار می‌باشد.

هر کس در درون خود می‌یابد که به چیزی یا کسی علاقه دارد و گویی همواره روان او را مانند یک مغناطیس نیرومند به سوی خود می‌کشاند. این جذب و کشش، مراتب و آثار مختلفی دارد و اختلاف مراتب، به حدی است که موجب تردید در وحدت ماهوی آنها می‌شود. روشن‌ترین تجلی محبت فطری در مادر وجود دارد و نشانه‌اش این است که از دیدن و در آغوش گرفتن و نوازش کردن و پرستاری طفل خود لذت می‌برد. محبت مادری از شکوهمندترین تجلیات محبت فطری است و مظاهر آن، همواره مورد توصیف و ستایش نویسندگان و شاعران بوده است و همچنین محبت پدر به فرزند. مشابه این محبت، میان فرزند و والدین و خواهر و برادر و دیگر افراد خانواده، که رشته طبیعی ویژه‌ای ایشان را به هم می‌پیوندد، وجود دارد.

تجلی دیگری از محبت در میان همهٔ هم‌نوعان مشاهده می‌شود و رابطه کلی انسانیت ایشان را به هم پیوسته می‌کند و هر قدر روابط انسانی دیگری به آن ضمیمه شود؛ مانند رابطه همشهری و همسایگی و هم‌سنی و همسری و هم‌کیشی و هم‌مسلمی و... بر شدت آن می‌افزاید.

تجلی دیگری از محبت در علاقهٔ انسان به اشیایی است که در زندگی مادی، از آنها بهره‌مند می‌شود و از راه دخالتی که در تأمین نیازمندی‌های زندگی می‌توانند داشته باشند، با آنها ارتباط پیدا می‌کند؛ مانند علاقه به مال و ثروت و لباس و مسکن.



تجلی دیگری از محبت در انسان، که به جمال و اشیای جمیل و مخصوصاً انسان‌های زیبا نمودار می‌گردد؛ یعنی به اشیایی که حس زیبادوستی انسان را ارضا و با روان او ارتباط پیدا می‌کنند، مشابه آن علاقه‌ای است که به جمال‌های معنوی تعلق می‌گیرد؛ مانند زیبایی مفاهیم و تشبیهات و استعارات و کنایات و زیبایی الفاظ و ترکیبات نظم و نثر که مورد علاقه شاعران و خوش‌طبعان واقع می‌شود یا کمال و جمال روحی و اخلاقی، که مورد ستایش روانشناسان و علمای اخلاق می‌باشد یا زیبایی عقلانی، مانند زیبایی نظام هستی، که مورد اعجاب حکیمان و فیلسوفان قرار می‌گیرد یا زیبایی وجودی که با شهود عرفانی درک می‌شود و بر حسب این درک، هستی مساوی با زیبایی است:

«الذی أَحْسَنَ كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَهُ؛<sup>۱</sup>

آن کس که نیکو ساخت هر چه را آفرید.»

و هر چه مرتبه وجود، قوی‌تر باشد، جمال آن بیشتر و مشاهده آن لذت‌بخش‌تر است.

به عبارت دیگر، هر موجودی به اندازه ظرفیت خود، پرتوی از نور جمال احدی را نمودار می‌سازد و هر قدر کامل‌تر باشد، تجلیات بیشتری از آن را منعکس می‌کند.

#### مراتب محبت

به طور کلی برای محبت از نظر شدت و ضعف، سه مرتبه می‌توان قائل شد:

اول: مرتبه ضعیف که مقتضی نزدیک شدن به محبوب در شرایط عادی

۱. سوره سجده، آیه ۷.

است؛ ولی هیچ نوع فداکاری و از خودگذشتگی در آن وجود ندارد؛ دوم، مرتبه متوسط که علاوه بر خواست نزدیک شدن، مقتضی فداکاری در راه او است؛ ولی تا حدی که برای منافع کلی و مصالح اساسی شخصی مزاحمت نداشته باشد؛

سوم، مرتبه شیفتگی و خودباختگی که از هیچ نوع فداکاری در راه محبوب دریغ نمی‌دارد و کمال لذت خود را در تبعیت از او، در اراده و صفات و اطوار، بلکه در تعلق وجودی و به تعبیر دیگر، در فنای خود نسبت به او می‌داند و نشانه آن، لذت بردن از اظهار خضوع و کرنش در برابر او است. نشانه دیگرش این است که خواست او را بر همه چیز و همه کس، بدون قید و شرط مقدم می‌دارد. بدیهی است هر قدر محبت به چیزی شدیدتر باشد، لذتی که از وصول به آن حاصل می‌شود، بیشتر خواهد بود؛ ولی از سوی دیگر، کمال لذت، بستگی به مرتبه مطلوبیت و ارزش وجودی محبوب نیز دارد. پس اگر کسی شدیدترین محبت را به ارزنده‌ترین موجودات پیدا کند و ارزش وجودی او را درک نماید، با وصول به او، به عالی‌ترین لذت‌ها نائل خواهد گشت و در صورتی که این وصول، مقید به زمان و مکان و شرایط محدود کننده دیگری نباشد و در عوض همه وقت و در همه جا میسر باشد، این خواست فطری به طور کامل ارضا می‌شود و کمبودی برای آن باقی نمی‌ماند. بنابراین، جهت این میل فطری در بی‌نهایت، به سوی عشقی است، هستی‌سوز و به معشوقی بی‌نهایت زیبا و بی‌نهایت کامل که شدیدترین رابطه وجودی را با انسان داشته باشد و انسان بتواند وجود خود را قائم به او و فانی در او و متعلق و مرتبط به او مشاهده کند و بدین وسیله، به وصول حقیقی نائل گردد و هیچ عاملی او را از محبوبش جدا نسازد.

عشق به موجودی که واجد این شرایط نباشد، نمی‌تواند این خواست را به طور کامل ارضا کند و همیشه توأم با ناکامی و شکست و فراق و هجران و... خواهد بود.<sup>۱</sup>

### گرایش به جمال و زیبایی

همان‌گونه که در بحث گرایش انسان به عشق و پرستش، به تفضیل اشاره شد که انسان، عاشق هر چیز نیکو و زیباست؛ اعم از آنکه جمال ظاهری و جسمانی باشد یا جمال روحی و باطنی، در اینجا، بار دیگر به طور مستقل از گرایش آدمی به جمال و زیبایی، به عنوان یکی دیگر از گرایش‌های فطری انسان سخن گفته شده است و تأکید می‌شود که در انسان، گرایشی به جمال و زیبایی، چه به معنی زیبایی دوستی و چه به معنی زیبایی‌آفرینی که نامش هنر است، به معنی مطلق وجود دارد. این هم خود، یک گرایش است در انسان و هیچ کس نیست که از این حس فارغ و خالی باشد.

انسان، لباس هم که می‌پوشد کوشش می‌کند تا حدی که برایش ممکن باشد، وضع زیباتری برای خودش به وجود بیاورد. اتاقش را زیبا می‌کند و اصلاً زیبایی برای انسان موضوعیت دارد. همچنین انسان، ساختمان را در درجهٔ اول برای حفظ خود از گرما و سرما و دزد و امثال اینها می‌سازد؛ ولی همیشه آن را با حس زیبایی خودش مخلوط می‌کند؛ یعنی همیشه می‌خواهد منظرهٔ آن ساختمان، مبلمان و فرش اتاقش زیبا باشد.

انسان زیبایی‌های طبیعت را دوست دارد. یک جا که یک آب صاف و

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، «خودشناسی برای خودسازی»، ص ۳۳-۳۶.

زالال می‌بیند، یک استخر، یک دریا، از دیدنش لذت می‌برد، از مناظر خیلی عالی طبیعی لذت می‌برد؛ یعنی اینها را زیبا می‌بیند و از زیبایی اینها لذت می‌برد.<sup>۱</sup>

شهید مطهری رحمته‌الله می‌فرماید:

مرحوم ابوی ما (رضوان الله علیه) که خط خودشان هم خوب بود، به «خط» مخصوصاً علاقه خاصی داشتند. ایشان می‌گفتند اگر قرآن خیلی خوش خط دست من باشد، دیگر نمی‌توانم بخوانم. چون آن قدر خیره می‌شوم به خطش و به زیبایی‌اش که از خواندن می‌مانم.<sup>۲</sup>

یکی از جهات آیت بودن «قرآن کریم»، از مقوله زیبایی، یعنی فصاحت و بلاغت است و یکی از بزرگترین عوامل جهانی شدن قرآن، عامل زیبایی، یعنی فصاحت و بلاغت فوق‌العاده آن است. غرض این است که گرایش به زیبایی و مظاهر زیبایی نیز یک گرایش در انسان است.

### گرایش به خلاقیت و ابداع در انسان

این گرایش در انسان هست که می‌خواهد خلق کند و بیافریند و چیزی را که نبوده است، به وجود بیاورد. درست است که بشر برای رفع حوایج زندگی‌اش هم به کار صنعت و خلاقیت و ابداع پرداخته است؛ ولی همان طور که علم، هم برای زندگی وسیله و هم خودش برای انسان هدف بوده، خلاقیت نیز چنین است.

مسئله‌ای امروز مطرح است که علم برای علم یا علم برای زندگی؟ جوابش این است که هر دو؛ یعنی علم برای بشر، هم به اصطلاح طلبه‌ها،

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۸۱-۸۰.

۲. همان، ص ۸۱.

مطلوب بالذات است و هم مطلوب بالغیر؛ یعنی علم هم برای ذات خودش مطلوب است و هم برای آنکه وسیله‌ای است برای حل مشکلات بشر. از آن جهت که علم و کشف حقیقت است، مطلوب بالذات است و از آن جهت که در عین حال قدرت است و توانایی و توانا بود هر که دانا بود و وسیله‌ای است برای حل مشکلات زندگی، مطلوب بالغیر است. خلاقیت نیز همین طور است.

شما در دانش‌آموزان، بهتر تجربه کرده‌اید و می‌دانید یک بچه وقتی چیزی را خلق و ایجاد می‌کند، چگونه به او سرور و فرح دست می‌دهد و احساس شخصیت در خودش می‌کند. وقتی کاردستی به او می‌دهید که این کاردستی را بساز، [سرور می‌شود]. می‌خواهد که یک چیز جدیدی به وجود آورده باشد. به طور کلی ابتکار در هر قسمتی، خودش خلق است. شما به افرادی می‌گویید، اینها ابتکار دارند؛ مثلاً می‌گویید که در کار معلمی، فلان شخص ابتکار دارد؛ یعنی روشی را خلق می‌کند. افراد دیگر ممکن است تابع و مقلد باشند؛ یعنی روش‌های دیگران را تقلید و پیروی می‌کنند؛ ولی بعضی از افراد این قدرت را دارند که می‌توانند روش بیافرینند.

به طور کلی در طرح‌های اجتماعی، طرح‌های مملکت‌داری، طرح‌های شهرسازی، در اموری که مثلاً یک شهرداری باید طرح و ابتکار داشته باشد، در برنامه ریزی‌ها و تألیف کتاب‌ها [برخی مبتکرند و برخی مقلد]. می‌بینید خیلی از کتاب‌ها صرفاً جنبه تقلیدی دارد؛ مثل معروف می‌گویند: کتاب‌های چاپی را خطی می‌کنند، دو مرتبه خطی‌ها را چاپی می‌کنند؛ یعنی حرف‌هایی را که از کتاب‌های چاپی گرفته‌اند، می‌نویسند و دوباره می‌دهند به چاپ. بدیهی است که در این کار ابتکار نیست؛ ولی افرادی هستند که

کتاب‌هایشان ابتکار است، خلق و آفرینندگی است و این تمایل در هر انسانی هست که می‌خواهد آفریننده باشد.<sup>۱</sup>

### گرایش به خیر و فضیلت

گرایش دیگری در انسان هست که به اصطلاح از «مقوله خیر و فضیلت» و به تعبیر دیگر، از مقوله اخلاق است. آنچه که ما در اصطلاح خودمان «اخلاق» می‌نامیم.

انسان به بسیاری از امور گرایش دارد؛ به حکم آنکه منفعت و سود است. انسان به پول گرایش دارد، برای اینکه پول برای انسان منفعت دارد؛ یعنی وسیله‌ای است که می‌تواند حوائج مادی او را رفع کند. این خیلی عالی است. گرایش انسان به منفعت، همان «خودمحوری» است؛ یعنی انسان به چیزی گرایش پیدا می‌کند، برای اینکه آن را به خود جذب کند برای ادامه و بقای حیاتش. (البته همین گرایش موجود زنده به اینکه حیات خویش را حفظ کند، چیست و چه رمزی دارد، خود مسئله‌ای است.)

تا این اندازه، تحلیل آن کمی ساده‌تر است؛ اما اموری هست که انسان به آنها گرایش دارد، نه به دلیل اینکه منفعت دارد؛ بلکه به دلیل اینکه فضیلت و خیر عقلانی است.

منفعت، خیر حسّی است و فضیلت، خیر عقلی.

فضیلت، مانند گرایش انسان به راستی، از آن جهت که راستی است و در مقابل، تنفر از دروغ، گرایش انسان به تقوا و پاکی است.

به طور کلی گرایش‌های فضیلت‌گونه دو نوع است: بعضی فردی و بعضی اجتماعی.

---

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۸۴-۸۲؛ همراه با اضافات و تصرفات.

فردی، مثل گرایش به نظم و انضباط، گرایش به تسلط بر نفس، آنچه که ما مالکیت نفس می‌نامیم، بر خود مسلط بودن و بسیاری دیگر از مفاهیم اخلاق فردی؛ حتی شجاعت، به معنی قوت قلب، نه زور بازو که آن از مقولهٔ اخلاق نیست. شجاعت در مقابل جبن و امثال اینها؛

گرایش اجتماعی به فضیلت، مانند گرایش به تعاون، کمک دیگران بودن، با یکدیگر یک کار اجتماعی کردن، گرایش به احسان و نیکوکاری، گرایش به فداکاری (که هیچ با منطق منفعت جور در نمی‌آید؛ زیرا فداکاری یعنی فدا کردن خود، حتی جان خود) و گرایش به ایثار:

«وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»<sup>۱</sup>

هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، دیگران را بر خودشان مقدم می‌دارند.

اینکه انسان در حالی که کمال احتیاج به چیزی را دارد، دیگری را بر خود مقدم بدارد:

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»<sup>۲</sup>

و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. «ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.»

پس به طور کلی، گرایش به فضیلت یا گرایش‌های اخلاقی یا به تعبیر دیگر، گرایش‌هایی که از مقولهٔ فضیلت و خیر اخلاقی است، در انسان وجود

۱. سورهٔ حشر، آیهٔ ۹.

۲. سورهٔ انسان، آیات ۸-۹.

دارد.<sup>۱</sup>

### عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی

دین عبارت است از التزام به حقایقی که فطرت الهی انسان نیز به آنها ملتزم است و دین هم از همین ماده و معنی آن التزام به حقوق و اموال مردم است. بنابراین، یکی از گرایش‌های فطری انسان که به طور خدادادی در وجود او به ودیعه گذاشته شده، گرایش فطری به معدلت، یعنی تأدیة حقوق صاحبان است؛ ولو اینکه انسان در مقام عمل (خودش) ظالم باشد و به التزام فطری عمل نکند و دلیل بر این مطلب، ظهور حس انتقام است در انسان، اگر نسبت به حقوق مفروضه او تجاوز و تعدی شود؛ ولو اینکه خودش (در مقام عمل) نسبت به حقوق مسلم دیگران ظالم باشد؛ زیرا اگر فطرت، ملتزم به عدالت نباشد، هر آینه حس انتقام در او ظاهر نمی‌شود. این التزامات فطری، همان دین قیّم است<sup>۲</sup> که هیچ فردی از افراد انسانی فاقد آنها نیست.<sup>۳</sup>

اسلام معتقد است که در نهاد بشر، عدالت‌خواهی وجود دارد؛ گرچه منافعش را نیز تأمین نکند. اگر بشر خوب تربیت شود، به جایی می‌رسد که خودش واقعاً عدالت‌خواه می‌شود.

برای اثبات این مطلب می‌توانیم مواردی را عرضه کنیم که افرادی عادل و عدالت‌خواه بوده‌اند و در حالی که منافعشان هم ایجاب نمی‌کرده، ولی عدالت، ایده و هدف و آرزویشان بوده است؛ بلکه عدالت را در حدّ یک

۱. مطهری، مرتضی، «فطرت»، ص ۸۰-۷۸.

۲. «ذَکَ الدِّینِ الْقِیْمِ» (سوره روم، آیه ۳۰).

۳. شاه‌آبادی، محمد علی، «رشحات بحار»، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تصحیح و تحقیق و ترجمه زاهد ویسی، چاپ سوم، ۱۳۹۴ ش.، ص ۳۳۰.



محبوب دوست داشته‌اند و خودشان را فدای راه عدالت کرده‌اند.

### نظر فیلسوفان غرب درباره عدالت

اکثر فیلسوفان اروپا معتقدند که در نهاد بشر چنین قوه و نیرویی اساساً وجود ندارد و همین فکر است که دنیا را به آتش جنگ سوق داده و می‌دهد. آنان معتقدند که عدالت، اختراع مردان زبون است؛ زیرا مردان ضعیف و زبون وقتی در مقابل افراد قوی قرار گرفتند، چون زور نداشتند با آنها مبارز کنند، کلمه عدالت را اختراع کردند که عدالت خوب است و انسان باید عادل باشد و دلیلشان هم این است که همین شخص طرفدار عدالت اگر خودش زورمند شود، همان کاری را خواهد کرد که آن زورمند سابق می‌کرد.

نیچه، فیلسوف معروف آلمانی می‌نویسد:

چقدر زیاد اتفاق افتاده که من خندیده‌ام؛ وقتی دیده‌ام ضعیفا دم از عدالت و عدالت‌خواهی می‌زنند. نگاه می‌کنم، می‌بینم اینها که می‌گویند عدالت، چون چنگال ندارند. می‌گویم: ای بیچاره! تو اگر چنگال می‌داشتی، هرگز چنین حرفی را نمی‌زدی.

این گروه خود نیز بر دو دسته‌اند: یک دسته می‌گویند، عدالت را به عنوان یک آرزو نباید به دنبالش رفت؛ بلکه باید به دنبال قوت و نیرو رفت و گروهی دیگر معتقدند که به دنبال عدالت باید رفت، از آن جهت که منافع فرد در آن است، نه از جهت مطلوبیت ذاتی آن. برتراند راسل چنین می‌اندیشد؛ ولی از همه این اقوال که بگذریم، هنگامی که به فطرت خود باز می‌گردیم، درمی‌یابیم که موضوع عدالت‌خواهی از امور فطری بشر است.

### راه‌های اثبات فطری بودن عدالت

فطری بودن عدالت‌خواهی را از چند راه می‌توان به اثبات رسانید:

۱. درونکاوی و مطالعه حالات روانی؛ زیرا گرایش‌های فطری از نهاد روح و جان انسان سرچشمه گرفته و از پدیده‌های روانی اوست؛
۲. رجوع به آرای روانشناسان که به فعالیت‌های روانی و رفتارهایی که نمودار آنها است، می‌پردازد.<sup>۱</sup> بنابراین، یک کودک خردسال با وجود آنکه تصور عقلانی و صحیحی از عدل و ظلم ندارد، به خاطر حسن و قبح ذاتی این دو و ریشه داشتن آنها در فطرت و نهاد آدمی، در مقابل تعدی و تجاوز دیگران مقاومت و خشم و نارضایتی خود را به عناوین مختلف، مثل گریه کردن یا فریاد زدن ابراز می‌نماید؛ حتی اگر این تعدی و تجاوز در حد گرفتن یک آب نبات چوبی از دست وی باشد. همچنان که وقتی بر خلاف فطرت خود رفتار نموده و دروغ می‌گوید، چون گرایش به صدق و راستگویی و تنفر و انزجار از کذب و دروغگویی توأمان در نهاد و ذات او تعبیه شده است، دچار لکنت زبان می‌شود.

### کمال طلبی (تمایل فطرت به کمال مطلق و نامحدود و تنفر از نقص)

پیش از این، در مقدمه این فصل گفته شد که معنای آیه «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۲</sup> این نیست که گرایش انسان به فجور و تقوا مساوی باشد؛ بلکه تقوا برایش کمال است و فجور، نقص. آری؛ علمش به هر دو مساوی است؛ ولی استعداد و گرایش فطری و درونی‌اش یکسان نیست؛ چون به طرف کمال مایل است، نه به سوی نقص؛ هر چند گاهی در تشخیص کمال

۱. «۵۰۰ پرسش و پاسخ در حوزه فرهنگ مهدوی»، ص ۲۴-۲۷.

۲. سوره شمس، آیه ۸.

دچار اشتباه می‌شود و بر اثر بدآموزی، به باطل می‌گراید.

فطرت انسان، از آنجا که کمال مطلق را اصیل می‌بیند و اصالت آن را مشاهده می‌کند، بالاصاله به کمال مطلق گرایش دارد و چون کمالات محدود و مقطعی را تابع می‌بیند و پیروی آنان را مشاهده می‌کند، بالتبع به کمال‌های محدود و مقطعی می‌گراید؛ لیکن پس از شکوفایی توسط هدایت و عنایت و حمایت وحی نبوی و الهام ولوی، بینش و گرایش اصل و تبع، به حقیقت و مجاز تلطیف می‌شود؛ یعنی گرایش فطرت، حقیقتاً به کمال مطلق است و مجازاً به کمال محدود؛ زیرا آن حقیقت نامحدود (خدای سبحان) مجالی برای وجود حقیقی غیر او نمی‌گذارد؛ چون غیر آن کمال نامتناهی، کامل مجازی است، نه کامل حقیقی. هنگامی که کمال آن کامل مفروض، مجازی بود و نه حقیقی، گرایش فطرت به سوی او نیز مجازی خواهد بود، نه حقیقی و این معنی در ظرف ظهور حقیقت و رخت بر بستن هرگونه مجاز و عاریت (حشر اکبر) روشن می‌شود.

فطرت انسان به کمال گرایش دارد و از نقص گریزان و به جمال می‌گردد و از قبح می‌گریزد؛ اما پس از تحلیل، مرجع همه گریزها، همان گرایش‌هاست: لازم گرایش به کمال، همان گریز از نقص است که آن، همان سلب نقص و زوال عیب است<sup>۱</sup> و چون در عالم امکان، همه موجودات به دلیل فقر ذاتی و وجودی‌اشان ناقصند، به همین دلیل مطلوب ذاتی انسان نمی‌باشد؛ زیرا انسان فطرتاً از نقص گریزان و منزجر بوده و طالب کمال مطلق و سعادت جاودان است؛ به طوری که آرزوی همه انسان‌ها، رسیدن به آرامش پایدار و سعادت جاودان است؛ هر چند گاهی انسان‌ها در شناخت موضوع کمال و مصداق آن دچار خطا و اشتباه می‌شوند؛ لذا بعضی

۱. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، ص ۱۷۷-۱۷۸.

کمال مطلق را در کسب قدرت می‌بینند و بعضی دیگر، مصداق کمال را در رسیدن به ثروت بی‌حدّ و حصر می‌دانند. حقیقت این است که همه این افراد، طالب کمال مطلقند، منتها گروه اول تصور می‌کنند، کمال حقیقی و مطلق، در داشتن قدرت است و گروه دوم، همین سعادت و کمال مطلق را در کسب ثروت می‌جویند و به عبارت دیگر، می‌توان گفت که غایت و مقصود همه انسان‌ها در تمام طول عمر و زندگی، رسیدن به قلّه کمال است؛ منتها بعضی‌ها برای رسیدن به قلّه کوه از شکاف کوه بالا می‌روند و بعضی دیگر از کمر کوه و گروهی هم از پشت کوه به سمت قلّه آن حرکت می‌کنند. بنابراین، عده‌ای ثروت را قلّه کمال و عده‌ای دیگر، قدرت را قلّه کمال می‌انگارند؛ یعنی به خیال خود فکر می‌کنند، اگر به قدرت یا ثروت برسند آن وقت به کمال حقیقی و مطلق رسیده‌اند. بنابراین همه انسان‌ها، طالب کمال و سعادت مطلقند؛ لیکن در تشخیص مصداق آن، گاهی دچار خطا و اشتباه می‌شوند.

بر این اساس، لازم است متذکر شویم که این عبارات از کلام ارزشمند استاد اسماعیل شفیعی سروستانی در کتاب گرانسنگ «استراتژی انتظار» که پیش از این در مقدمه بیان گردید، یعنی:

انسان کمال طلب است و هرگز ترقی صرفاً مادی او را ارضا نمی‌کند و باور مهدوی همه آمادگی (جسمانی و نفسانی) و همه کمال زمینی و آسمانی را در خود دارد. ( در واقع، مبتنی بر همین تفسیر و برداشتی است که از فطرت کمال جو و کمال طلب انسان بیان گردید.

### خضوع در مقابل وجود کامل و صاحب کمالات

از دیگر گرایش‌های فطری در وجود انسان، می‌توان به احترام و خضوع

فطری انسان به وجود کامل و صاحب کمالات اشاره نمود. عارف کامل واصل، مرحوم حضرت آیت الله محمد علی شاه آبادی رحمته الله علیه که استاد اخلاق حضرت امام راحل رحمته الله علیه می‌باشند و به «فیلسوف فطرت» ملقب گشته‌اند و حضرت امام رحمته الله علیه همواره از ایشان با احترام و با تعبیر شیخ کامل ما یاد فرموده‌اند، در مورد خضوع فطری انسان به کمال می‌فرمایند:

انسان چون ادراک کمال و جمال در چیزی نمود، بی اختیار در قلبش نسبت به او خاضع می‌شود و لذا انسان به موجود حی، علیم و قادر خاضع می‌باشد؛ ولی نسبت به میت، جاهل و فقیر خاضع نمی‌باشد و چون خضوع، امری است نسبی و اضافی، یعنی قائم است به طرفین و بدون طرفین تحقق نمی‌یابد و طرفین آن، خاضع و مخصوص له است.

اما خاضع، فطرت انسان است و مخصوص له فطرت را باید از طریق خود فطرت خاضعه کشف نمود؛ یعنی مشاهده اینکه فطرت برای چه چیزی منقاد و خاضع است. حال اگر از فطرت خود سؤال کنید که ای فطرت خاضع! نسبت به چه کسی، خاضع و منقاد هستی؟ در جواب گوید: من خاضع و منقادم نسبت به وجود حی علیم قدیر غنی قیوم، که علم و حیات و قدرت و غنی، ذاتی او باشد و این صفات در ذاتش، تبدل پیدا نکند؛ یعنی حیات تبدل به ممات و علم تبدل به جهل و قدرت تبدل به عجز و غنی تبدل به فقر نشود و چنین ذاتی که مخصوص له فطرت است، همان واجب الوجود و هستی صرف است که قیوم خود و ماسوی الله است.<sup>۱</sup>

خضوع در مقابل حاضر، منعم، مقتدر و محبوب

انسان بالفطره نسبت به حاضر، منعم، مقتدر و محبوب، خضوع فطری

۱. شاه آبادی، محمد علی، «رشحات بحار»، ص ۳۳۴.

دارد؛ به نحوی که حتی اگر حاضر، طفل باشد، انسان بالفطره در حضور او، رعایت حسن و قبح اعمال را می‌نماید و به همین دلیل است که رعایت محضر پروردگار به طریق اولی که حاضر و ناظر بر اعمال بندگان است و به تعبیر حکیمانه امام راحل رحمته‌الله که فرمودند: عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید، برای هر انسانی محترم است. بنابراین بنده عاصی و گنهکار در روز قیامت در محضر الهی، شرمنده و رو سیاه است؛ چرا که در دنیا، رعایت احترام محضر الهی را ننموده و بر خلاف حکم فطرت پاک خود عمل نموده است. بنابراین بنده عاصی به حکم فطرت مأخوذ می‌باشد و منعم و ولی نعمت انسان نیز به حکم فطرت محترم است.

حتی حیواناتی مثل اسب و سگ نیز نسبت به منعم خود وفا دارند. لذا رعایت احترام منعم واقعی در عالم، که پروردگار متعال است، به طریق اولی به حسب حکم فطرت، امری واضح و لازم است و مقتدر و قادر نیز به حکم فطرت، محترم؛ به نحوی که حتی حیوانات نیز نسبت به موجود قوی‌تر از خود احترام می‌گذارند. لذا چون خداوند متعال، ذات مقدّسش عین قدرت مطلق است، پس به حکم فطرت، ذات مقدّسش، محترم و هتک حرمت او روا نیست و مخالفت با اوامر و نواهی الهی جائز نمی‌باشد و به همین دلیل، بنده عاصی و گنهکار در قیامت، مسئول و مؤاخذ به حکم فطرت است که چرا بر خلاف حکم فطرتش، رفتار نموده. لذا احترام حاضر، منعم، مقتدر و محبوب، فطری انسان است و درست به دلیل فطری بودن این حقایق است که عصیان و مخالفت با ذات مقدّس خداوند متعال که عین حاضر، منعم، مقتدر، کامل و محبوب در عالم است، جائز نمی‌باشد. پس عصیان و مخالفتش عظیم است.<sup>۱</sup>

۱. شاه آبادی، محمد علی، «رشحات بحار»، ص ۳۳۳-۳۳۴

### گرایش به دین

فطری بودن گرایش انسان به دین نیز حقیقتی است که توسط خداوند متعال در «قرآن کریم»، به آن تصریح شده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

پس توای رسول! مستقیم روی به جانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا، که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن که نیست هیچ تغییری در خلقت خدا و این است دین و آئین استوار حق؛ لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

توضیح اینکه دین عبارت است از التزام به حقایقی که فطرت انسان به آنها ملتزم است و دین هم از همین ماده است و معنی آن التزام به حقوق و اموال مردم است. حال اگر مراجعه به کتاب ذات خود نماییم و اوراق تکوینی آن را ورق بزنیم، هر آینه در می‌یابیم که فطرت ملزم به سه چیز است:

اول، التزام به معرفت مبدأ و معاد؛ به نحوی که انسان همواره با دو سؤال مهم، یعنی از کجا آمده‌ام و منظور از خلقت من چیست و به کجا می‌روم و پایان کار و مقصد نهایی من به کجاست، مواجه بوده است. به تعبیر مولوی:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم

و به فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«رَحِمَ اللَّهُ إِمْرًا عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ؛

رحمت خدا بر کسی باد که بداند از کجاست؟ و در کجاست؟ و به سوی

کجاست؟»

لذا میل انسان به علم و درک و شناخت حقایق عالم، میل فطری است که اگر نبود این گرایش فطری، اصولاً بشر تکامل علمی نمی‌یافت و به علم و تمدن امروزی نمی‌رسید؛ لذا انسان فطرتاً جاهل و نادانی نسبت به چیزی را راضی نمی‌شود؛ ولو اینکه آن چیز برای او اصلاً فایده‌ای نداشته باشد تا چه رسد به معرفت مبدأ و معاد که تمام فایده را برای صحت زندگانی انسان در تمام عوالم دارد؛ کما قال علی علیه السلام:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ.»

یعنی اول دین و پایه محکم آن، معرفت نسبت به مبدأ عالم است و از همین جهت است که انبیاء و اولیاء همیشه از پروردگار عالم، تقاضای علم و دانش می‌کردند. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعا از خداوند تقاضای افزایش علم نموده‌اند:

«رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛

خدایا بر علم من بیفز.»

دوم، التزام به خضوع و فروتنی برای کامل، اعم از اینکه کمال او ذاتی باشد یا غیری و دلیل بر این مطلب، ابواب احتراماتی است که فطرت حاکم بر آنها است. همچنان‌که قبلاً اشاره شد، مثل احترام حاضر و احترام منعم و احترام مقتدر و احترام کامل و احترام محبوب و معشوق.

سوم، التزام فطرت به عدالت، یعنی تأدیة حقوق صاحبان؛ ولو اینکه در مقام عمل (خودش) ظالم باشد و طبق التزام فطری، عمل نکند و دلیل بر این مطلب، ظهور حس انتقام در انسان است؛ هنگامی که نسبت به حقوق مفروضه او تجاوز و تعدی شود؛ ولو اینکه خودش (در مقام عمل) نسبت به حقوق مسلم دیگران، ظالم باشد؛ زیرا اگر فطرت، ملتزم به عدالت



نباشد، هر آینه، حس انتقام در او ظاهر نمی‌شود و این التزامات فطری همان دین قیم است که هیچ فردی از افراد انسانی، فاقد آنها نیست. پس چگونه ممکن است گفته شود انسان محتاج به دین نیست و حال اینکه به حسب فطرت و ذاتش، متدین است. چون دین فطری روشن شد، می‌گوییم جمیع ادیان الهی و التزامات آسمانی، بیان همین دین فطری ما هستند و چون دین اسلام از این سه جهت اکمل ادیان است، پس اگر کسی تبعیت از غیر دین اسلام کند، هرگز از او قبول نمی‌شود و کما قال تعالی:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ؛<sup>۱</sup>

همانا دین نزد خداوند اسلام است.»

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ؛<sup>۲</sup>

و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود.»<sup>۳</sup>

بنابراین چون دانستیم که فطرت، حکم به لزوم تدین می‌کند و دین، مقتضی ذات و فطرت هر انسان است، پس نمی‌توان گریز از دین نمود و ترک معرفت و عبودیت (خضوع در مقابل کامل) و معدلت کرد؛ زیرا فطرت انسان، تخطئه می‌کند این رویه و قول را و چون ذات و فطرت انسان، مقتضی دیانت است و او معصوم از خطا و اشتباه، باید حکم کنی که وصول به دیانت ممکن است. به عبارت دیگر، تحصیل علم و دانش و بلکه عبودیت و معدلت، مقدور انسان است. پس اعتذار به عدم تحقق قدرت بر دیانت، مسموع نیست؛ نه در دنیا و نه در آخرت، کما قال تعالی:

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛<sup>۴</sup>

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۳. شاه آبادی، محمد علی، «رشحات بحار»، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۴.

نامه‌ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.»<sup>۱</sup>

### مدنی‌الطبع بودن انسان

یکی دیگر از گرایش‌های فطری انسان، تمایل انسان به زندگی اجتماعی و به اصطلاح، مدنی‌الطبع بودن انسان است. از آیات «قرآن کریم» استفاده می‌شود که اجتماعی بودن انسان در متن خلقت و آفرینش او، پی‌ریزی شده است. در «سوره مبارکه حجرات» می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۲</sup>

ای مردم! شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بازشناسید (نه اینکه به این وسیله بر یکدیگر تفاخر کنید). همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین شماست.

در این آیه کریمه، ضمن یک دستور اخلاقی، به فلسفه اجتماعی آفرینش خاص انسان اشاره می‌کند؛ به این بیان که انسان به گونه‌ای آفریده شده که به صورت گروه‌های مختلف ملی و قبیله‌ای درآمد است. در «سوره فرقان» نیز می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا؛  
و اوست که از آب، بشری آفرید و او را دارای (دو نوع پیوند) نسبی و سببی کرد. پروردگارت همواره تواناست.»

این آیه کریمه نیز روابط نسبی و سببی را که مایه پیوند افراد با یکدیگر

۱. شاه آبادی، محمّد علی، «رشحات بحار»، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

و پایه‌بازشناسی آنها از یکدیگر است، به عنوان طرحی که در متن خلقت برای حکمت و غایتی کلی قرار داده شده، عنوان نموده است.<sup>۱</sup>

به هر حال، انسان نوع واحد است و نه انواع و به حکم فطرت و طبیعت خود، اجتماعی است؛ یعنی اجتماعی بودن انسان و به صورت جامعه در آمدن او و دارای روح جمعی شدنش از خاصیت ذاتی نوعی او سرچشمه می‌گیرد و یک خاصیت از خواص فطری نوع انسان است. نوع انسان برای اینکه به کمال لایق خود که استعداد رسیدن به آن را دارد برسد، گرایش اجتماعی دارد و زمینه روح جمعی را فراهم می‌کند، روح جمعی، خود به منزله وسیله‌ای است که نوع انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. علی‌هذا این نوعیت انسان است که مسیر روح جمعی را تعیین می‌کند و به عبارت دیگر، روح جمعی نیز به نوبه خود در خدمت فطرت انسانی است. فطرت انسانی تا انسان باقی است، به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد. پس تکیه‌گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر، فطرت انسانی انسان است.<sup>۲</sup>

بنابراین در درون انسان، میل طبیعی به زندگی اجتماعی نهفته است که این عامل غریزی خدادادی، خود عاملی مستقل است که او را به سوی زندگی اجتماعی و تشکیل جامعه سوق می‌دهد. انسان در پرتو همکاری اجتماعی و تعاون و همکاری جمعی و متناسب و در خور استعداد و توانایی خود، مسئولیت و حرفه و پیشه‌کاری را در اجتماع بر عهده می‌گیرد و نتیجتاً در اثر جمع‌جبری همکاری اجتماعی و با معاونت یکدیگر، زمینه برای فراهم نمودن مایحتاج عمومی و ادامه حیات انسان‌ها امکان‌پذیر می‌گردد

۱. مطهری، مرتضی، «جامعه و تاریخ»، ص ۱۵-۱۶.

۲. قبلی، ص ۴۳-۴۵.

و به همین لحاظ لازم است هر کس به سهم خود، فعالیت اجتماعی ایفا نماید تا مشترکاً ماشین حیات اجتماع به حرکت در آید و گذشته از این، بروز همه یا بسیاری از کمالات و فضائل انسانی، جز در زندگی اجتماعی ممکن نیست و بسیاری از استعدادهای آدمی، اگر دور از دیگران زیست کند، قطعاً زمینه‌ای برای رشد و تکامل پیدا نمی‌کند و به همین دلیل ارسطو و بسیاری از فلاسفه و دانشمندان بعد از او، از جمله جمعی از فلاسفه بزرگ اسلامی، از قبیل ابن سینا، اجتماعی بودن بشر را به همین وجه تبیین کرده و گفته‌اند، انسان اگر به حالت انفرادی زندگی می‌کند، از کمالات انسانی محروم می‌ماند و امتیازی بر حیوانات دیگر به دست نمی‌آورد؛ چرا که بزرگترین امتیاز انسان، یعنی قدرت انتخاب و هدایت زندگی بر مبنای انتخاب آگاهانه، تنها در میدان زندگی اجتماعی است که می‌تواند به خوبی تجلی پیدا کند و به همین لحاظ، تعالیم عالیة اسلام بر اساس حفظ پیوندهای اجتماعی و محکم کردن آنها و جلوگیری از سقوط اجتماع و پراکندگی و از هم پاشیدن جامعه است.

عالی‌ترین صفات انسانی از نظر اسلام، وقتی ارزش واقعی خود را دارد که با حفظ پیوندهای اجتماعی توأم و با انجام وظایف فردی نسبت به اجتماع همراه باشد. لذا انجام وظایف فردی، از جمله عبادات فردی، مثل پرداختن به نمازهای مستحب و راز و نیاز در پیشگاه خدا و خواندن اوراد و اذکار، هرگز نمی‌تواند بهانه ترک وظایف اجتماعی شود.<sup>۱</sup>

۱. بهشتی، سید محمد حسین، مجموعه مقالات، به کوشش سید مهدی آیت الهی، ص ۴۱

### حق طلبی

خداوند گرایش به حق و گریز از باطل را در فطرت انسان نهادینه کرده است؛ یعنی همان گونه که حق طلبی فطری انسان است، گرایش به حق و گریز از باطل نیز فطری اوست و چنان که بینش‌های شهودی فطری در انسان فعالیت دارد، تمایل به حق و تنفر از باطل هم در او چنین است. خدای تعالی فجور و تقوا را به انسان الهام کرده است و او به خیر و شرّ و بد و خوب آگاه است؛ ولی به سمت تقوا و خیر و خوبی گرایش دارد؛ اگر تربیت سوء خانواده یا محیط جامعه او را آلوده نکند. پس هر که بر اثر تربیت نادرست در مسیر فجور و شرّ و بدی قرار گیرد، در واقع، این سیر و حرکت تحمیلی بر اوست. اگر همین فرد به روش صحیح تربیت شود، فطرت حق طلبی در او شکوفا می‌شود؛ زیرا این حقیقت در نهاد همگان نهفته است. بنابراین فطرت انسان به حق متمایل است و گرایش به باطل را محیط بر او تحمیل می‌کند. سرّ چند برابر بودن پاداش کار خیر، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا»<sup>۱</sup> همین است؛ زیرا حسنه راه هموار و فطری انسان است و وقتی او کمی جلو رفت، با سرعت پیشرفت می‌کند؛ ولی وضعیت سیئه، چنین است:

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»<sup>۲</sup>

هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد.

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»<sup>۳</sup>

و جزای بدی، مانند آن، بدی است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. قبلی.

۳. سوره شوری، آیه ۴۰.

یک قدم به سوی گناه رفتن، همان مقدار سقوط در پی دارد و نه بیش از آن؛ چون عصیان، حرکت بر خلاف جهت است. البته سهم اصلی پاداش مضاعف حسنه و کیفر مساوی سیئه، به عهده سبقت رحمت خدا بر غضب اوست؛ لیکن توجه به کمال با نگاه به نقص (و توجه به حق با نگاه به باطل) نسبت به انسان هرگز یکسان نیست و رمز آن می‌تواند نکته‌ای باشد که بازگو شد.

بر این اساس، «قرآن کریم» گرایش به حق را برای نهاد انسان، اصل می‌داند و از میل به هر گونه تباهی، به انحراف از صراط مستقیم تعبیر می‌کند؛ یعنی فطرت انسان در بستر مستقیم قرار گرفته و اضلال و اغوای شیطان او را منحرف می‌کند.

نتیجه آنکه معنای «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۱</sup> این نیست که گرایش انسان به فجور و تقوا مساوی باشد؛ بلکه تقوا برایش کمال است و فجور، نقص. آری علمش به هر دو مساوی است؛ ولی استعداد و گرایش فطری و درونی‌اش یکسان نیست؛ چون به طرف کمال مایل است، نه به سوی نقص. هر چند گاهی در تشخیص کمال دچار اشتباه می‌شود و بر اثر بدآموزی، به باطل می‌گراید.<sup>۲</sup>

۱. سوره شمس، آیه ۸

۲. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، ص ۱۷۴-۱۷۵.

فصل سوم

موانع معرفت فطری

## مقدمه

در فصل قبل، مهم‌ترین امیال فطری در وجود انسان‌ها را بر شمردیم و گفتیم، همه انسان‌ها کم و بیش از این گرایش‌های فطری و خدادادی برخوردارند؛ اما پرسش اساسی و مهم این است که در این صورت، پس چرا غالب انسان‌ها، به‌رغم برخورداری از فطرت پاک انسانی، بر خلاف گرایش‌های فطری خود رفتار می‌کنند و همچنین اگر خاستگاه مهدویت و انتظار منجی، ریشه در ذات و فطرت پاک انسان‌ها دارد، چرا بسیاری از انسان‌ها از این حقیقت غافل بوده و اهتمام لازم و شایسته را نسبت به آن از خود نشان نمی‌دهند؟

## نظریه استاد شهید، آیت الله مطهری رحمته الله علیه

برای یافتن پاسخی در خور و مناسب به این پرسش، بسیار به جا و شایسته است که باز هم به بیاناتی از استاد شهید آیت الله مطهری رحمته الله علیه مراجعه و استناد کنیم. ایشان در این خصوص می‌فرماید:

پاسخ این پرسش این است که اولاً لازمه فطری بودن یک بحث، این نیست که همه اوقات افراد را بگیرد؛ هم چنان‌که هیچ علاقه طبیعی دیگری چنین



نیست. علاقه به هنر و زیبایی یک علاقه فطری است؛ اما چنان نیست که یگانه سرگرمی بشر محسوب شود. بلی در مورد هر علاقه فطری عمومی، همیشه افراد خاصی پیدا می‌شوند که علاقه و ذوق بیشتری نسبت به آن دارند و آن را به عنوان رشته تحصیلی خود انتخاب می‌کنند.

ثانیاً چون امور مورد علاقه فطری بشر متعدد است، یکی دو تا نیست. طبیعاً سرگرمی به بعضی از علائق، از علائق دیگر می‌کاهد و احیاناً آنها را به بوته فراموشی می‌سپارد. یک نفر دانش آموز تا وقتی که در محیط دانش است، با علاقه وافر و عشق کامل به تحقیقات علمی می‌پردازد و از آنها لذت می‌برد؛ اما همین که محیط دانش را رها کند و به وطن خود باز می‌گردد و سرگرم ملاقات با خویشاوندان و گردش‌های دسته جمعی و غیره می‌شود، علاقه علمی‌اش کاهش می‌یابد تا جایی که در خود رغبتی به فکر و مطالعه نمی‌یابد؛ با اینکه علاقه به تحقیق و کاوش یک علاقه فطری و ذاتی است در بشر. علاقه دینی نیز همینطور است؛ به شرایط محیط بستگی دارد؛ یعنی بود و نبود موجبات توجه مادیات در کاهش و افزایش این علاقه تأثیری به سزا دارد.

بعلاوه، هر علاقه فطری در عین فطری بودن احتیاج دارد به تدبیر و تنبیه. پس بسیار ساده و طبیعی است که رفتاری‌ها و سرگرمی‌های مادی امروز بشر که فراوان و جالب و جاذب است از توجه به بحث و کاوش در امور معنوی بکاهد؛ ولی این رفتاری‌ها و سرگرمی‌ها سبب نمی‌شود که علاقه بشر به این مسائل به کلی از بین برود، بشر امروز نیز اگر فراغتی بیابد، با عشق و علاقه وافر به سوی این مسائل گرایش پیدا می‌کند. در جهان امروز، فکر و کوشش و تعلیم و تعلم و تحقیق و تألیف و سخنرانی درباره مسائل الهی کم نیست. در سال، ده‌ها هزار کتاب و مقاله از طرف

دانشمندان جهان در این موضوعات نگارش می‌یابد. آن کتاب‌ها و مقاله‌ها از سایر کتاب‌ها و مقالات علمی و ادبی، اگر خواننده بیشتری نداشته باشد، کمتر ندارد.<sup>۱</sup>

### غوطه‌ور شدن روح در عالم مادی

دلیل دیگر بی‌توجهی انسان به امیال فطری‌اش، این است که در فلسفه و عرفان اسلامی، از نحوه تعلق و ارتباط روح انسان به جسم و بدن او، به تعلق تدبیری تعبیر شده است؛ یعنی روح و نفس انسان، تدبیر بدن را در اختیار دارد و در واقع، روح انسان در حکم سواره است و بدن او، به منزله مرکب آن و به همین دلیل، هنگامی که روح انسان برای تدبیر امور، متوجه بدن و عالم مادی می‌شود. این توجه، بعضاً موجب می‌شود که روح از عالم اصلی خود منصرف شده و کاملاً به عالم مادی توجه نماید. بنابراین، به دلیل توقف نفس و روح در عالم مادی، نفس از وطن اصلی خود باز خواهد ماند و در نتیجه به لذت‌های زودگذر و عادات مادی، آلودگی پیدا خواهد کرد و تدریجاً از گرایش‌های متعالی و فطری خود، فاصله گرفته و در نهایت، انسان بالفطره، خود را در بند کشیده یا مسخ می‌نماید. پس در هر انسانی، یک انسان بالفطره در بند کشیده شده وجود دارد که با تذکر و تنبّه و موعظه، باید آن را بیدار کرد که در حقیقت، هدف از ارسال رُسل و انزال کتب، آزادسازی همین انسان بالفطره در بند کشیده شده است.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله در این خصوص می‌فرماید:

قرآن به حکم اینکه به اصالت فطرت قائل است و در هر انسانی، حتی

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، ج ۵، ص ۴۴-۴۵، پاورقی استاد شهید مطهری.

انسان‌های مسخ شده‌ای، مانند فرعون، یک انسان بالفطره که در بند کشیده سراغ دارد، برای مسخ شده‌ترین انسان‌ها، امکان جنبش در جهت حق و حقیقت، ولو امکانی ضعیف قائل است؛ از این رو پیامبران خدا مأمورند که در درجهٔ اول به پند و اندرز ستمگران بپردازند که شاید انسان فطری در بند کشیده شده در درون خود آنها را آزاد سازند و شخصیت فطری آنها را علیه شخصیت پلید اجتماعی آنها برانگیزانند و می‌دانیم که در موارد فراوانی، این موفقیت دست داده شده است که نامش «توبه» است.

موسی (علیه السلام) در اولین مرحلهٔ رسالتش، مأموریت می‌یابد که به سراغ فرعون برود و به تذکر و بیداری فطرت او بپردازد و اگر مفید واقع نشد، با او بستیزد. از نظر موسی، فرعون انسانی را در درون خود اسیر کرده و به بند کشیده و انسان‌هایی را در بیرون، موسی (علیه السلام) در درجهٔ اول می‌رود اسیر درونی فرعون را علیه فرعون بشورانند و در حقیقت می‌رود تا فرعون فطری را که یک انسان و لااقل نیمهٔ باقی ماندهٔ یک انسان است، علیه فرعون اجتماعی، یعنی فرعون ساخته شده در اجتماع برانگیزانند:

اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ. <sup>۱</sup>

قرآن برای هدایت، ارشاد، تذکر، موعظه، برهان، استدلال منطقی (به تعبیر خود قرآن: حکمت) ارزش و نیرو قائل است. از نظر قرآن، این امور می‌توانند انسان را دگرگون سازند و مسیر زندگی او را تغییر دهند، شخصیتش را عوض کنند و انقلاب معنوی در او ایجاد نمایند.<sup>۲</sup>

۱. سورهٔ نازعات، آیات ۱۷-۱۹ و همچنین سورهٔ طه، آیات ۴۴-۴۵.

۲. مطهری، مرتضی، «جامعه و تاریخ»، ص ۱۶۵-۱۶۶.

## موانع معرفت فطری در قرآن

بامطالعه آیاتی که خداشناسی فطری را مطرح می‌کنند، به اجمال می‌توان موارد ذیل را بر اساس آیات قرآن، موانع بی‌توجهی به معرفت فطری قلمداد کرد:

### نسیان

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛<sup>۱</sup>

و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا خودشان را فراموششان ساخت.»

از این آیه و آیات مشابه آن، دانسته می‌شود که کافران، پیشینه معرفت نسبت به خداوند دارند؛ ولی در حال کفر، خدا را از یاد برده‌اند و همین نسیان، بستر انکار خدا یا بی‌اعتنایی نسبت به او است.

### توجه به اسباب مادی

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛<sup>۲</sup>

پس هر گاه در کشتی سوار شوند، خدای را با اخلاص می‌خوانند و چون به سوی خشکی نجاتشان می‌دهیم، به ناگاه به آئین شرک روی می‌آورند.»  
این آیه با لحن خاصی می‌گوید: در واقع، قطع امید از سایر علل و اسباب موجب می‌شود انسان متوجه مسبب‌الاسباب گردد و آن معرفت فطری که در عمق جانش خفته است، بیدار گردد. از این آیه و آیات مشابه، به خوبی

۱. سوره حشر، آیه ۱۹؛ سوره توبه، آیه ۶۷.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

استفاده می‌شود که توجه به آنچه اطراف انسان را احاطه کرده و آدمی را به خود مشغول داشته است، عامل عمده بی‌توجهی به معرفت فطری است.

### رفاه و آسایش

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup>

بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا شما را در رسد یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راست‌گویید کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟»

این آیه نشانگر آن است که فطرت انسان در تنگناها و شداید، همچون قیامت یا زمان مرگ، بیدار و آشکار می‌گردد. از این رو، رفاه و آسایش می‌تواند زمینه پوشیدگی فطرت را فراهم آورد.

### دوستی با شیطان

«وَلَا ضَلِيلُهُمْ وَلَا مَدِينُهُمْ وَلَا مَرْثُهُمْ فَلْيُبَيِّنْ لَهُم آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْثَهُمْ فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»<sup>۲</sup>

«[شیطان گفت:] آنان را سخت گمراه و دچار اندوه‌های دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می‌کنم تا گوش‌های دام‌ها را شکاف دهند و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است.»

۱. سوره انعام، آیه ۴۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

## موانع معرفت فطری ■ ۱۰۷

تغییر در آفریده خدا، خروج از حکم فطرت و خداشناسی فطری است<sup>۱</sup> و این در سایه دوستی با شیطان است. اگر کسی با شیطان دوست بود، این خلق الله (خداشناسی فطری) در او تغییر کرده و به عدم توجه به خدا یا انکار او منجر خواهد شد؛ به هر حال، خداوند به ما نزدیک است و این ما هستیم که با کردار خود، او را در دوردست‌ها می‌جوئیم:

آنچه حق است اقرب از جبل الورید

تو فکنده تیر فکرت را بعید

ای کمان و تیرها بر ساخته

صید، نزدیک و تو دور انداخته

هر که دور اندازتر، او دورتر

وز چنین گنج است او مهجورتر<sup>۲</sup>

---

۱. طباطبایی، سیدمحمد حسین، «المیزان»، ج ۵، ص ۸۵

۲. مولانا جلال الدین بلخی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۵۲-۲۳۵۵

۳. کاشفی، محمدرضا، «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، دفتر نشر معارف، چاپ یازدهم، ۱۳۹۲، دفتر اول: خداشناسی، ص ۴۱-۴۲.

## فصل چهارم

### فطری بودن انتظار

## مقدمه

اینک نوبت به آن رسیده است تا با توجه به مباحث گذشته، به طرح دلایل عقلی و نقلی مبنی بر اثبات نظریه فطری بودن انتظار و اندیشه مهدویت پردازیم. منتها پیش از آن، تذکر این نکته لازم است که بدانیم آن ویژگی‌ها و مختصات و گرایش‌هایی را که با عنوان «امیال فطری انسان» در بخش دوم بر شمردیم، یعنی حقیقت‌جویی، خداجویی، قدرت‌طلبی، عشق و پرستش، گرایش به جمال و زیبایی، خیر و فضیلت و عدالت‌طلبی، حق‌طلبی و... همه این ویژگی‌ها و امیال فطری انسان در واقع، در حکم عمودهایی هستند که خیمه نظریه فطری بودن انتظار و اندیشه مهدویت بر آنها استوار و برپا گردیده است؛ به طوری که در یکایک ادله‌ای که در این فصل، برای اثبات فطری بودن نظریه انتظار اقامه گردیده، به وضوح می‌توان حضور، ارتباط و نقش مستقیم یا غیر مستقیم هر یک از این گرایش‌ها و امیال فطری انسان را در قوام این ادله مشاهده نمود؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، از راه تأمل در امیال فطری، ما می‌توانیم هدف خویش را بشناسیم و به واقع، امیال فطری به مثابه عقربه قطب نما، جهت کمال را به ما نشان می‌دهند و توسط آنها ما می‌توانیم به جهت حرکت



وجودی خویش پی ببریم. از این روست که اگر میل و غریزه و فطرت به چیزی در انسان وجود دارد، پس باید آن چیز در خارج موجود باشد؛ و آلا وجود آن در انسان لغو است. به عبارت دیگر، این عطش نسبت به انسان کامل معصوم، دلیل وجود خارجی اوست و بی‌جهت و خود به خود به وجود نیامده است.

یک مثال مفید ما را به مقصد نزدیک‌تر می‌کند:

عطش به آب و تشنگی به این مادهٔ حیاتی، دلیل وجود آب در خارج است. اگر آب نبود، پس ما هم احساس تشنگی نمی‌کردیم؛ از این بالاتر، اصلاً وجود آب، دلیل عطش و تشنگی ماست؛ یعنی اگر ارگانیزم و ساختار ما، آب را نچشیده بود، احساس عطش وجود نداشت؛ لذا در «دعای ندبه»، مکرر به لفظ «أین» یعنی کجاست، حضرت را می‌خوانیم. اگر پرسیده شود، به چه دلیل می‌توان اثبات کرد که این تمایلات فطری، واقع‌نما بوده و وجود کمال مطلق و انسان کامل معصوم را اثبات می‌کند؟ در پاسخ می‌گوییم: دلالت تمایل به کمال مطلق و انسان کامل معصوم، بر واقعیت داشتن آن را به دو صورت می‌توان تصویر کرد:

۱. با مراجعه به سایر تمایلات فطری و غریزی، روشن می‌شود که همگی ناظر به واقعیات و کاشف از آنهاست و امور خیالی نیست. به دلیل قاعدهٔ «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد»، به این بیان که اگر این تمایل، واقعیت ندارد، پس سایر تمایلات نیز واقعیت ندارد و اگر سایر تمایلات واقعیت دارد، پس این تمایل نیز واقعیت دارد؛

۲. محبت و عشق و میل انسان به کمال مطلق و به تبع آن به انسان کامل معصوم از امور ذات‌الاضافه است و تحقق آن بدون تحقق، مضاف الیه ممکن نیست. پس اگر این میل و عشق در انسان وجود دارد، متعلق و

مضاف‌الیه آن نیز بالفعل موجود است.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله نیز به همین دلیل بر ضرورت بقا و ادامه حیات برای انسان و ضرورت حیات در عالم دیگر استدلال نموده است. ما نیز به همین دلیل می‌توانیم بر ضرورت انتظار فرج و اقامه حکومت عدل توحیدی به رهبری انسان کامل معصوم استدلال نماییم.<sup>۱</sup>

با توجه به توضیحات فوق، به ذکر ادله «فطری بودن انتظار» بطور مشروح در این بخش، می‌پردازیم.

---

۱. رضوانی، علی اصغر، «سلسله مباحث مهدویت، وجود امام مهدی عج در پرتو عقل»، ناشر مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵، ص ۳۶-۳۷، همراه با اضافات و تصرفات.

## ادله فطری بودن انتظار

### دلیل اول، دینی بودن انتظار (ابتنای بر قرآن و حدیث)

پیش از این گفته شد که یکی از امیال فطری انسان، گرایش به دین و تدین است<sup>۱</sup> و دین التزام به حقایقی است که فطرت آدمی ملتزم به قبول و پذیرش آن حقایق می‌باشد؛ چرا که دین و فطرت هر دو از جانب خداوند آمده‌اند؛ یعنی همان خداوندی که دین را برای کمال بشر خلق نموده و به وسیله پیامبرانش به بندگانش عرضه داشته است، فطرت آدمی را نیز در هماهنگی کامل و همبستگی همیشگی با حقایق دین آفریده است. به این حقیقت در «آیه ۳۰ سوره مبارکه روم»، این چنین اشاره شده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ؛ رو کن به دینی که مطابق فطرت تو است.»

یعنی درست همان چیزی را که فطرت و ذات انسان می‌خواهد، دین نیز همان را به انسان متذکر می‌شود؛ یعنی مطلوب حقیقی ما، همان است که دین به آن دعوت می‌کند و اگر انسان‌ها معتقد به عقاید و باورهای دینی

---

۱. هر چند در تعاریف، بین دین و ایمان و تدین و دینداری نباید خلط شود؛ زیرا تدین و ایمان، وصف انسان است؛ ولی دین حقیقتی پیام‌گونه است که خداوند آن را در اختیار انسان قرار می‌دهد. نقل از جوادی آملی، عبدالله، «دین‌شناسی سلسله بحث‌های فلسفه دین»، نشر اسراء، چاپ چهارم، ۱۳۸۵، ص ۲۷.

شوند و دستورات دین را عمل کنند، به مطلوب حقیقی‌اشان می‌رسند. بنابراین با توجه به قاعده کلی هماهنگی بین دین و فطرت، باید گفت که برای اثبات فطری بودن یک نظریه، در درجه اول لازم است که ما بتوانیم دینی بودن آن نظریه را اثبات کنیم و راه اثبات دینی بودن یک نظریه، ابتدای ریشه‌ها و مبانی و اهداف و غایات آن نظریه و اندیشه بر قرآن و حدیث است. حال می‌گوییم با توجه به اینکه ریشه‌ها و مبانی و غایات اندیشه و نظریه انتظار کاملاً مبتنی بر آیات «قرآن کریم» و احادیث اسلامی است؛ به نحوی که ۴۶۰ آیه از آیات کریمه قرآن و همچنین ۶۰۰۰ هزار روایت از روایات و احادیث شریف اسلامی به موضوع مهدویت اختصاص دارد.<sup>۱</sup>

بنابراین این اندیشه و این نظریه، یک نظریه صد در صد اسلامی و قرآنی بوده و از همین‌رو به عنوان یک اندیشه اسلامی و قرآنی مبتنی بر فطرت کمال‌جو، عدالت‌خواه و حق‌طلب انسان است.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله در خصوص «قرآنی بودن اندیشه مهدویت» می‌فرماید:

اندیشه پیروزی نهایی نیروی حق و صلح و عدالت بر نیروی باطل و ستیز و ظلم، گسترش جهانی ایمان اسلامی، استقرار کامل و همه‌جانبه ارزش‌های انسانی، تشکیل مدینه فاضله و جامعه ایده‌آل و بالأخره اجرای این ایده عمومی و انسانی به وسیله شخصیتی مقدس و عالی‌قدر که در روایات اسلامی، از او به «مهدی» تعبیر شده، اندیشه‌ای است که کم و بیش همه فرق و مذاهب اسلامی با تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی، بدان مؤمن و

۱. حضرت آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب شریف «منتخب الاثر» این روایات و احادیث را ذکر نموده‌اند.

معتقدند؛ زیرا این اندیشه به حسب اصل و ریشه، قرآنی است.

این قرآن مجید است که با قاطعیت تمام، پیروزی نهایی ایمان اسلامی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> غلبه قطعی صالحان و متقیان «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۲</sup>

کوتاه شدن دست ستمکاران و جباران برای همیشه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>۳</sup> و آینده درخشان و سعادت‌مندانه بشریت «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۴</sup> را نوید داده است.

این اندیشه بیش از هر چیز، مشتمل بر عنصر خوش‌بینی نسبت به جریان کلی نظام طبیعت و سیر تکاملی تاریخ و اطمینان به آینده و طرد عنصر بدبینی نسبت به پایان کار بشر است که طبق بسیاری از نظریه‌ها و فرضیه‌ها فوق‌العاده تاریک و ابتر است... از این آیات استفاده می‌شود که ظهور مهدی موعود، حلقه‌ای است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی نهایی اهل حق منتهی می‌شود. سهمیم بودن یک فرد در این سعادت، موقوف به این است که آن فرد عملاً در گروه حق باشد؛ آیاتی که به آنها در روایات استناد شده، نشان می‌دهد که مهدی موعود علیه السلام مظهر نویدی است که به اهل ایمان و عمل صالح داده شده است و مظهر پیروزی

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره قصص، آیات ۵ و ۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

نهایی اهل ایمان است. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...)

خداوند به مؤمنان و شایسته کاران وعده داده است که آنان را جانشینان قرار دهد؛ دینی که برای آنها پسندیده است، مستقر سازد؛ دوران خوف آنان را تبدیل به دوران امنیت نماید؛ دشمنان آنان را نابود سازد، بدون ترس و واهمه خدای خویش را بپرستند و اطاعت غیر خدا را گردن نهند و چیزی را در عبادت یا طاعت، شریک حق نسازند. ظهور مهدی موعود، منتهی بر مستضعفان و خوار شمرده شدگان و وسیله‌ای است برای پیشوا و مقتدا شدن آنان و مقدمه‌ای برای وراثت آنها خلافت الهی را در روی زمین... از مجموع آیات و روایات اسلامی استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود علیه السلام آخرین حلقه از مجموع حلقات مبارزات حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است.

مهدی موعود تحقق بخش ایده آل همه انبیا و اولیا و مردان مبارز راه حق است...<sup>۱</sup>

### دلیل دوم، خوش بینی به آینده بشر و عدم یأس از رحمت الهی

همان گونه که پیش از این از گفتار استاد شهید مطهری رحمته الله علیه نقل گردید، عنصر خوش بینی به آینده بشر و عدم یأس به رحمت الهی به صورت یک عنایت صد در صد الهی در وجود همه انسان‌ها به ودیعت گذاشته شده

۱. مطهری، مرتضی، «قیام و انقلاب مهدی علیه السلام»، قم، صدرا، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴، ص ۶۸.

و در اعتقاد عمومی بشر به ظهور منجی آخرالزمان تجلی یافته است؛ به نحوی که همه جوامع با فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، معتقد به شخص منجی و نجات دهنده‌ای هستند و به تعبیر استاد شهید، این امید و آرزو تحقق این نوید کلی جهانی انسانی است که در روایات اسلامی، انتظار فرج خوانده شده و عبادت، بلکه افضل عبادات شمرده شده و اصل انتظار فرج از یک اصل کلی اسلامی و قرآنی دیگر، استخراج می‌شود و آن اصل حرمت یأس از روح الله است.

مردم مؤمن به عنایت الهی، هرگز و در هیچ شرایطی امید خویش را از دست نمی‌دهند و تسلیم یأس و ناامیدی و بیهوده‌گرایی نمی‌گردند. چیزی که هست، این انتظار فرج و این عدم یأس از روح الله در مورد یک عنایت عمومی و بشری است که به آن قطعیت داده است.<sup>۱</sup> بنابراین عنصر خوش‌بینی به آینده بشریت که فلسفه مهدویت و اعتقاد به منجی آخرالزمان مبتنی بر آن است، هماهنگ با سنت الهی و وعده او، مبنی بر پیروزی حق بر باطل و هم موهبت و عنایتی الهی است که جنبه عمومی و بشری و ریشه در فطرت و ضمیر آدمیان دارد؛ به نحوی که می‌توان گفت، خداوند قادر متعال که رب العالمین و باغبان هستی است، نهال امید و خوش‌بینی به آینده تاریخ و سرنوشت جوامع بشری را به دست توانای خویش در مزرعه وجودی همه انسان‌ها، کاشته است و این خود، بهترین گواه برای اثبات فطری بودن گرایش انسان‌ها به «مهدویت» و «انتظار فرج» است.

۱. مطهری، مرتضی، «قیام و انقلاب مهدی (عج)»، ص ۶۸.

### دلیل سوم، قانون انتظار عمومی

در نهاد انسان‌ها همواره عشق به نیکی، زیبایی و آگاهی نهفته است. باور به ظهور مصلح جهانی، جزئی از این عشق و زیبایی خواهی است. در واقع، ظهور امام مهدی عج بروز کامل این فضایل و خوبی‌ها است و این مطلوب و خواست همه انسان‌های بصیر و پاک‌سرشت و نقطهٔ اوج این علاقه و عشق‌ورزی است. چگونه ممکن است عشق به تکامل همه‌جانبه در درون جان انسان باشد و چنان انتظاری نداشته باشد؛ مگر تحقق رشد و کمال نهایی جامعهٔ انسانی بدون آن امکان‌پذیر است؟

احساسات و دستگاه‌های وجودی انسان، نمی‌تواند هماهنگ با مجموعهٔ عالم هستی نباشد؛ زیرا همهٔ جهان هستی یک واحد به هم پیوسته است و وجود او نمی‌تواند از بقیهٔ جهان جدا باشد. از این به هم پیوستگی، به خوبی می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر انسان‌ها انتظار مصلحی بزرگ را می‌کشند که جهان را آکنده از صلح و عدالت و نیکی می‌کند، دلیل بر آن است که چنان نقطهٔ اوجی در تکامل جامعهٔ انسانی، امکان‌پذیر و عملی است؛ زیرا عشق و انتظار آن در درون جان ما است.<sup>۱</sup> به قول سید اهل قلم، شهید سید مرتضی آوینی رحمته:

حقیقت آخرین چیزی است که بشر در مقام کلی خویش به آن خواهد رسید و بنابراین «حکومت حق» که بر مطلق عدل بنا شده، آخرین حکومتی است که در سیارهٔ زمین بر پا خواهد شد. همهٔ تحولات تاریخی در حیات بشر «در انتظار موعود» صورت گرفته است؛ چه بدانند و چه ندانند. اگر بشر «تصویری فطری» از غایت آفرینش خویش نداشت، هرگز با «وضع موجود» مخالفتی نمی‌کرد و نیاز به تحول یک بار برای همیشه

۱. کارگر، رحیم، «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، ص ۱۹ و ۲۰؛ همراه با اضافات و تصرفات



در وجودش می‌مرد؛ اما هرگز بشر به وضع موجود رضا نمی‌شود و به آنچه دارد، بسنده نمی‌کند؛ چرا که از وضع موعود، صورتی مثالی دارد منقوش در فطرت ازلی خویش و تا وضع موجود خویش را با این صورت مثالی و موعود منطبق نبیند، دست از تلاش بر نمی‌دارد.

آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»<sup>۱</sup>

ای انسان! تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای و به لقای او نائل خواهی شد» تاویلی دارد و آن اینکه، غایت تلاش انسان، «لقای حقیقت» است. چه انسان در حیثیت فردی خویش، چه در حیثیت جمعی و چه در آن حیثیت کلی که بدان اشاره رفت.<sup>۲</sup>

لذا انسان به حسب فطرت کمال جوی خود، همواره طالب وضع موعود و اصلاح وضع نامناسب موجود می‌باشد؛ به نحوی که می‌توان بحران عمیق و همیشگی جامعه بشری را همین تعارض و فاصله عمیق بین مطلوب‌های فطری‌اش (وضع موعود) با وضعیت نامطلوب عالم (وضع موجود) تلقی نمود و بر همین اساس باید گفت که فلسفه مهدویت و اعتقاد به ظهور منجی، در حقیقت، همان تحقق و برآورده شدن امید و آرزوی همیشگی بشر برای رفع کامل تعارض موجود بین مطلوب‌های فطری‌اش با واقعیت‌های نامطلوب موجود در جهان است و به تعبیر دقیق‌تر، اندیشه مهدویت و نظریه انتظار، جلوه امید و آرزوی همیشگی بشر، به پایان یافتن چنین تعارض و بحرانی است؛ همان‌گونه که استاد اسماعیل شفیعی سروستانی نیز در تأیید این مطلب چنین می‌گوید:

۱. سوره انشقاق، آیه ۶

۲. آوینی، سید مرتضی، «آغازی بر یک پایان، دولت پایدار حق فرا می‌رسد»، نشر ساقی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱-۱۴۲.

شما وقتی به موضوع مهدویت ورود می‌کنید، بلافاصله متوجه می‌شوید که این موضوع از وضع مطلوب و مقبول خداوند متعال و حضرات معصومان علیهم‌السلام گفت‌وگو می‌کند؛ ولی در گفت‌وگو از وضع مطلوب، متوقف نمی‌شود؛ بلکه وضع موجود را هم مورد نقد قرار می‌دهد؛ یعنی وقتی از وضع مقبول و مطلوب صحبت می‌کند که نقد وضع موجود کرده است و در نقد وضع موجود هم که وارد می‌شود، در ساحت اعتقادی، فرهنگی و تمدنی نقد می‌کند.

ما عادت کرده‌ایم ادعیه و زیارات را برای تقرّب می‌خوانیم، اگر مجموعه ادعیه و زیارات رسیده را به خوبی مطالعه کنیم، به راز مهم آنها پی می‌بریم. سرّ این کلام‌های نورانی این است که حضرات معصومان علیهم‌السلام در شرایط بسیار سخت اجتماعی و سیاسی عصر خلفای نابه‌کار غاصب دارند سخن می‌گویند و نمی‌توانند برای عموم مردم، پرده‌ها را کنار زده و همه پهنه‌ها را بیان کنند؛ لذا با لطافت و زیبایی تمام، آنچه را که مورد نیاز شیعیان، مؤمنان و مستضعفان در هر زمان بوده است، در قالب ادعیه و زیارات بیان کرده‌اند. در زیارات و ادعیه، قوی‌ترین خطوط استراتژیک سیاسی، امنیتی و اقتصادی را می‌توانید پیدا کنید. نحوه بودن و زیستن در عصر غیبت در این زیارات و ادعیه، به خوبی قابل احصاء هستند.

ما گمان می‌کنیم چون غیبت اتفاق افتاده، مستضعفان هم در زمان غیبت، یله و رها شده‌اند تا امام برگردد؛ در حالی که چنین نیست. بخشی از مضامین در ادعیه، بخشی در زیارات و بخش بزرگتری در روایات در سطوح مختلف و موضوعات مختلف، درباره وضع موجود، نقد وضع موجود، راه بروزرفت از وضع موجود و پیش‌گرفتن مسیری که به ظهور

کبراً می‌رسد، سخن گفته شده است.<sup>۱</sup>

ایشان همچنین در کتاب ارزشمند «استراتژی انتظار»، علت مزیت و برتری اندیشه و تفکر مهدوی در اسلام و به خصوص مذهب شیعه را بر سایر ادیان و مذاهب در این نکته می‌دانند که اندیشه آرمان‌گرایی و موعودگرایی در میان مسلمانان و شیعیان از امکان قوی و مؤثر برای ورود در عرصه تاریخ برخوردار است و باعث ظهور روحیه جهادگری و سلحشوری در میان پیروان این سنت می‌شود. وی در این خصوص می‌فرماید:

اندیشه آرمان‌گرایی و موعودگرایی، اگر چه در میان عموم ملل و نحل و از جمله پیروان سنت‌های شرقی در «شبه قاره هند» مرسوم و جاری بوده؛ لیکن در هیچیک از این سنت‌ها، این اندیشه به اندازه‌ای که در میان مسلمانان و شیعیان مطرح بوده، قابل شناسایی نیست؛ به گونه‌ای که این رویکرد را وجه ممیز آنان از سایر ملل می‌توان دانست... منجی‌های سایر ملل برای زندگی انسان در سال‌های دراز قبل از ظهور، طرحی و سخنی پیراسته و پیوسته ندارند یا حداقل در اثر گذر ایام به زمان ما نرسیده است؛ در صورتی که این موضوع درباره منجی موعود مسلمانان و شیعیان وجهی متفاوت دارد. حضور پررنگ این وجه از سنت دینی در هیئت منجی موعود، باعث ظهور «روحیه جهادگری» و سلحشوری در میان پیروان این سنت می‌شود و تلاشی است مستمر برای «گذر از وجه موجود» و «بستر سازی برای حصول وضع مطلوب» و این موضوع همه بار معنایی و مفهوم «انقلاب» را با خود دارد.

منظور از «انقلاب»، فرآیند یک جریان سیاسی یا خیزش اجتماعی به تبع

۱. «مهدویت و امنیت راهبردی»، مصاحبه با استاد اسماعیل شفیعی سروستانی، ماهنامه موعود، سال بیست و سوم، شماره ۲۱۴-۲۱۵، سال ۱۳۹۷، ص ۱۳.

یک ایدئولوژی نیست. به قول مرحوم سید احمد فرید: انقلاب عبارت است از اینکه انسان رویش را از عالم شهادت (ملک) برگرداند به عالم غیب.<sup>۱</sup> تحقق کامل و تمام عیار این انقلاب با ظهور امام عصر علیه السلام ممکن می‌شود؛ واقعه شریفی که هنوز محقق نشده است.<sup>۲</sup>

### دلیل چهارم، ثبات و عدم دگرذیسی ارزشی

پیش از این در مقدمه کتاب حاضر اشاره گردید که بدون تردید می‌توان نظریه انتظار و اندیشه مهدویت را تنها فرهنگ سازگار و منطبق با فطرت الهی انسان و هماهنگ با امیال و گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های فطری او برشمرد.

این ویژگی منجر گردیده تا این اندیشه، به بی‌نظیرترین، موفق‌ترین و قوی‌ترین پروژه الهی، انسانی و تاریخی مبدل گردد؛ به نحوی که بدون هیچ‌گونه جبر یا اکراهی، به طور طبیعی مورد پذیرش افکار عمومی همه جوامع بشری در طول تاریخ با هر دین و هر عقیده‌ای بوده است و از سوی دیگر، همچنین سازگاری این اندیشه با جان و فطرت آدمی به آن رنگ جهانی بخشیده و به دلیل بر خورداری از دو ویژگی ممتاز، یعنی دوام زمانی و انتشار مکانی، این اندیشه را از سایر نظریه‌ها و اندیشه‌ها، متمایز نموده است تا آنجا که می‌توان گفت که اندیشه مهدویت و انتظار فرج، یعنی برآورده شدن همه آرزوهای اصیل، ناب و به حق بشر و به قول شاعر:

۱. فرید، سید احمد، «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان»، ص ۶۶؛ نقل از «استراتژی انتظار»، ج ۳، ص ۴۸.

۲. شفیع سروستانی، اسماعیل، «استراتژی انتظار»، بخش سوم: اراده معطوف به حق، تهران، موعود عصر علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۴۷ و ۴۸.

ای لقای تو جواب هر سؤال

مشکل با تو حل شود بی قیل و قال

بنابراین، رمز جاودانگی و ماندگاری اندیشه مه‌دویست و انتظار فرج را باید در همین خصیصه فرا زمانی و فرا مکانی بودن این اندیشه، به دلیل سازگاری و انطباقش با فطرت انسانی انسان دانست و چون فطرت انسان و گرایش‌های فطری او، فاقد خصیصه تحول‌پذیری و حصر زمانی و مکانی می‌باشد، بالطبع، اندیشه مه‌دویست و نظریه انتظار نیز به دلیل هماهنگی با فطرت بشر، فاقد خصیصه تحول‌پذیری و حصر زمانی و مکانی بوده و لذا هرگز دچار دگردیسی و استحاله ارزشی نخواهد شد؛ یعنی محال است که مثلاً روزی بیاید که ارزش‌های الهی و گرایش‌های فطری انسان، مانند حس عدالت‌طلبی، حقیقت‌جویی، حق‌طلبی، فضیلت‌طلبی، خیرخواهی و... تبدیل به امور فطری مذموم شده و ضد ارزش تلقی گردند و در مقابل، ضد ارزش‌هایی، مثل ظلم، جهل، باطل، شر، رذیلت و... به اموری ارزشی و ممدوح نزد بشر مبدل گردند. به این حقیقت، در «آیه ۳۰ سوره روم» که موسوم به «آیه فطرت» می‌باشد، با عنوان «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» اشاره گردیده است. توضیح اینکه خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن! با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر

نیست. این است همان دین پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، یعنی انسان در اصل خلقت، دارای

یک سلسله ویژگی‌های خاص می‌باشد که همان مفهوم فطرت را می‌دهد.

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، یعنی فطرت انسان و ویژگی‌های خاص او، هرگز دچار تغییر و تحول و استحاله ارزشی نمی‌گردد. تا انسانیت انسان برقرار و فطرت او پایدار است، این اختصاصات فطری او کنار نمی‌رود و این همان معنایی است که گفتیم ارزش‌های الهی و گرایش‌های فطری انسان، مثل عدالت، حقیقت، فضیلت و غیره در هیچ زمان و هیچ کجا، هرگز تبدیل به ضد خود نمی‌شود؛ چرا که این ارزش‌ها، مطلوب ذاتی و فطری بشر بوده و همانند اصل فطرت، هرگز قابل تغییر نیست و همان‌طور که پیش از این اشاره شد، اموری فرازمانی و فرامکانی هستند که به همین دلیل، در «قرآن کریم» از آنها با تعبیر «لا تبدل لخلق الله» یاد شده است.

نتیجه‌ای که از این مطالب حاصل می‌شود، این است که اندیشه مهدویت و فرهنگ انتظار نیز به دلیل هماهنگی و هم‌خوانی با فطرت الهی انسان، به تبع از قوام و ثبات اصل فطرت، فاقد خصیصه تحول‌پذیری و قیود زمانی و مکانی بوده و از همین رو، هرگز دچار دگردیسی و استحاله ارزشی نخواهد شد و این خود، دلیلی دیگر بر فطری بودن اندیشه مهدویت و نظریه انتظار است.

### دلیل پنجم: حرکت تکاملی تاریخ بشر (فلسفه تاریخ و معناداری آن)

با نظر و تأمل در قرآن کریم، پی می‌بریم که توجیه آن بر اساس تکامل تاریخ به شیوه انسانی - فطری است. از منظر قرآن کریم، از آغاز جهان همواره نبردی پیگیر و بی‌امان میان گروه حق و باطل بر پا بوده است. قرآن با اشاره به مبارزه افرادی، نظیر ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم‌السلام) و محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پیروان مؤمن آنها از سویی و گروهی دیگر، مانند نمرود، فرعون، جباران یهود، ابوسفیان و امثالهم، بر تکامل تاریخی فطری عملاً صحه گذاشته که

در این نبردها و ستیزها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز شده است؛ ولی البته این پیروزی و شکست‌ها بستگی به یک سلسله عوامل اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی داشته است. از نظر «قرآن»، جهاد مستمر پیش برنده از فجر تاریخ، ماهیت معنوی و انسانی دارد، نه مادی و طبقاتی.<sup>۱</sup>

لذا دلیل دیگر بر فطری بودن اندیشه مهدویت و نظریه انتظار را می‌توان در حرکت تکاملی تاریخ بشر در جهت تحقق حکومت کامل ارزش‌های فطری انسان بیان نمود که در تعبیرات اسلامی، از آن به «حکومت مهدی علیه السلام» تعبیر شده است. بر اساس «فلسفه نظری تاریخ»، ظهور «منجی موعود»، فرجام متعالی و شکوهمند آینده جهان و سرمنزل متعالی و متکامل تاریخ بشری است. بر این اساس، روند طولانی مدت تاریخ، دارای هدف، غایت و معنای مشخصی است و آن، تحقق جامعه موعود، الهی و رسیدن بشر به اوج سعادت و کمال مادی و معنوی است.

شایان توجه است که قرآن کریم برای کاروان بشری، هدفی را ترسیم می‌کند که «عبادت و عبودیت» و در نتیجه، رسیدن به قرب الهی است و منظور از آن، معنای وسیع و گسترده‌ای است که شامل کلیه شئون زندگی انسان در روی زمین می‌گردد.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲</sup>

انسان و اجنه را نیافریدیم؛ مگر برای آنکه عبادت کنند.

این ایده در دورانی از تاریخ، به نحو کمال و تمام تحقق خواهد یافت و آن عصر «ظهور مهدی موعود» است.<sup>۳</sup> پس معناداری تاریخ و کشف غایت

۱. «۵۰ پرسش و پاسخ در حوزه فرهنگ مهدوی»، ص ۷۰.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳. کارگر، رحیم، «جستارهایی در مهدویت»، مرکز تخصصی مهدویت، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۴۲-۴۸.

و هدف آن، می‌تواند منشأ توجه انسان‌ها به ظهور مصلح بزرگ باشد.<sup>۱</sup>

### بینش انسانی، فطری در تکامل تاریخ، در مقابل بینش ابزاری

این نوع نگاه به تاریخ مبتنی بر بینش انسانی، فطری در تکامل تاریخ، نقطهٔ مقابل بینش ابزاری است. این بینش به انسان و ارزش‌های انسانی، چه در فرد و چه در جامعه، اصالت می‌دهد. این نظر معتقد است که بذریک سلسله بینش‌ها و گرایش‌ها در نهان او نهفته است و نیاز انسان به عوامل بیرون، نظیر یک نهال به خاک و آب و نور و حرارت است که به کمک آنها، مقصد و راه و ثمره‌ای که بالقوه در او نهفته شده، به فعلیت برساند و به همین علت است که انسان باید پرورش داده شود، نه اینکه ساخته شود. بر حسب این بینش، تاریخ مانند خود طبیعت، به حکم سرنوشت خود، متحول و متکامل است. حرکت به سوی کمال، لازمهٔ ذات اجزای طبیعت و از آن جمله، تاریخ است. انسان در اثر همه جانبه بودن تکاملش، تدریجاً از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی، کاسته و به نوعی وابستگی که مساوی با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی است، افزوده و در آینده، به آزادی کامل معنوی، یعنی وابستگی کامل به عقیده و ایمان و مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید.

بر حسب این بینش، از ویژگی‌های انسان، تضاد درونی فردی است میان جنبه‌های زمینی و خاکی و جنبه‌های آسمانی و ماورایی انسان؛ یعنی میان غرایز متمایل به پایین که هدفی، جز یک امر فردی و محدود و موقت ندارد و غرایز متمایل به بالا که می‌خواهد از حدود فردیت خارج شود و همهٔ بشر را در برگیرد و می‌خواهد شرافت‌های اخلاقی و مذهبی و علمی

۱. کارگر، رحیم، «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، ص ۱۸-۱۷.



و عقلانی را مقصد قرار دهد. بر مبنای این بینش، انسان موجودی است دارای سرشت الهی، مجهز به فطرتی حق جو و حق طلب، حاکم بر خویشتن و آزاد از جبر طبیعت و محیط و جبر سرشت و سرنوشت؛ برخلاف بینش مارکسیست‌ها که انسان را در ذات خود، فاقد شخصیت انسانی می‌دانند که هیچ امر ماورای حیوانی در سرشت او نهاده نشده است و هیچ اصالتی در ناحیه ادراکات و بینش‌ها یا در ناحیه احساسات و گرایش‌ها ندارد. از این رو، آنها انسان را موجودی مادی و محکوم به جبر ابزار و تولید و در اسارت شرایط مادی و اقتصادی می‌دانند که وجدان، تمایلات، قضاوت و اندیشه و انتخابش، جز انعکاسی از شرایط طبیعی و اجتماعی محیط نیست.<sup>۱</sup>

### تکامل تاریخ از نظر قرآن

همان‌گونه که اشاره گردید، معناداری تاریخ و کشف غایت و هدف آن، عاملی است که می‌تواند منشأ توجه انسان‌ها به ظهور مصلح بزرگ باشد. به همین لحاظ، مهدویت به عنوان اندیشه پیروزی حق بر باطل، عقیده و ایمان بر بی‌ایمانی و تحقق ارزش‌های الهی و انسانی در پایان تاریخ، امری است که در «قرآن کریم» وعده آن داده شده و در حقیقت، جهت تکاملی تاریخ در قرآن کریم، امری مسلم و قطعی و تخلف‌ناپذیر تلقی گردیده است. بنابراین، در آیاتی چند از قرآن کریم، سرانجام و سرنوشت تاریخ و ضمناً مسیر و بستر تکامل تاریخ به صورت پیروزی ایمان بر بی‌ایمانی، پیروزی تقوا بر بی‌بند و باری، پیروزی صلاح بر فساد، پیروزی عمل صالح و خداپسندانه بر عمل ناشایسته بیان شده است.

در «آیه ۱۰۵ سوره انبیاء» می‌فرماید:

۱. «۵۰۰ پرسش و پاسخ در حوزه فرهنگ مهدوی»، ص ۶۷-۶۸ همراه با اضافات و تصرّفات.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۱</sup>

در «زبور»، پس از آنکه در کتابی دیگر (تورات)، نوشتیم که وراثت زمین به بندگان شایسته من خواهد رسید.

در روایات اسلامی نیز وارد شده است، که وقتی حضرت قائم علیه السلام، تولد یافت، به تدبیر الهی بر بازوی مبارک راست آن حضرت، «آیه ۸۳ سوره مبارکه اسراء»:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»

و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.»

نقش بسته بود، همچنین در روایات وارد شده بعد از ظهور آن حضرت نیز، اولین آیه‌ای که توسط آن امام عدل گستر، قرائت خواهد شد، همین آیه کریمه خواهد بود که این حقیقت به وضوح نشان از وجود هماهنگی کامل بین حرکت تکاملی تاریخ با فطرت حق طلب و باطل ستیز انسان دارد که در اندیشه مهدویت و نظریه انتظار تجلی یافته است؛ چرا که پیام این آیه، نویدبخش پیروزی نهایی حق بر باطل و هدایت و نجات بر ضلالت و گمراهی دارد و از طرفی، چون حق همان دین الهی و شریعت خاتم‌الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و توحید و پرستش خدای یگانه و قسط و عدل و فضائل اخلاقی و کسب کمالات انسانی است و باطل همان مسالک و مکاتب ضدالهی، ظلم و ستم، رذائل اخلاقی و دوری از کمالات انسانی است، بنابراین، پیام آیه این است که فرجام و پایان تاریخ بشر در نهایت، دین اسلام، پرستش خداوند متعال، قسط و عدل و فضائل اخلاقی بر باطل و کفر و پرستش خدایان دروغین، ظلم و ستم و رذائل اخلاقی پیروز است

و سرانجام، حاکمیت مطلق از آن حق است.<sup>۱</sup>

همچنان که «قرآن کریم» می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۲</sup>

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»  
و باز فرموده است:

«بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»<sup>۳</sup>

بلکه ما حق را بر باطل می‌افکنیم تا آن را در هم شکافد و باطل را نابود گرداند. آن زمان باطل از بین رفته و باطل شدنی است و وای بر شما از آنچه درباره خداوند توصیف می‌کنید.»

بر این اساس، می‌توان گفت که حرکات تکاملی تاریخ امری است که قرآن کریم بر آن صحنه گذاشته است؛ زیرا قرآن کریم، نقش اصلی در پیشبرد حرکت تکاملی تاریخ را برای اصل فطرت کمال جو و تعالی خواه بشر قائل می‌باشد.

**نظریه استاد شهید مطهری رحمته الله علیه درباره تکامل تاریخ**

استاد شهید آیت الله مطهری رحمته الله علیه در تأیید نظریه انسانی و فطری بودن تکامل تاریخ می‌فرماید:

---

۱. شفیعی سروستانی، ابراهیم، مقاله «چشم به راه حجت، در آروزی منجی»، «ماهنامه موعود»، شماره ۱۵، ص ۲۲.  
۲. سوره توبه، آیه ۳۳.  
۳. سوره انبیاء، آیه ۱۸.

نبرد درونی انسان که قداماً آن را نبرد میان عقل و نفس می‌خواندند، خواه ناخواه، به نبرد میان گروه‌های انسان‌ها کشیده می‌شود؛ یعنی نبرد میان انسان کمال یافته و آزادی معنوی به دست آورده از یک طرف و انسان منحط در جازده و حیوان‌صفت از طرف دیگر و قرآن آغاز نبرد میان انسان به ایمان و آزادی معنوی رسیده با انسان منحط ماده‌پرست را در داستان دو فرزند آدم، هابیل و قابیل منعکس کرده است.

این بینش، اصل نبرد و تنازع را در اجتماع و نقش آن را در تحوّل و تکامل تاریخ می‌پذیرد؛ ولی نه منحصرأً به صورت نبرد طبقاتی میان گروه وابسته به ابزار تولیدی و نظام اجتماعی کهن و گروه وابسته به ابزار تولیدی جدیدتر؛ بلکه مدّعی است که نبرد میان انسان رسیده به عقیده و ایمان و جویای آرمان و وارسته از اسارت طبیعت و محیط و غرائز حیوانی، با انسان‌های منحط سردر آخور حیوان صفت، همواره وجود داشته است و نقش اصلی در پیشبرد تاریخ، ریشه فطری دارد، نه ریشه طبقاتی و در پرتو ایمان در انسان رشد می‌کند و پرورش می‌یابد و استوار می‌گردد.

تفسیر همه نبردهای تاریخ به نبرد میان نو و کهنه، به مفهوم طبقاتی، به معنی چشم پوشی و نادیده گرفتن زیباترین و درخشان‌ترین جلوه‌های حیات انسانی در امتداد زمان است. در طول تاریخ، در کنار نبردهایی که بشر به خاطر حوائج مادی، خوراک و پوشاک و مسکن و مسائل جنسی و تفوق طلبی انجام داده که البته فراوان است، یک سلسله نبردهای دیگر هم داشته که باید آنها را نبرد حق و باطل یا خیر و شر خواند؛ یعنی نبردهایی که در یک سو، پایگاه عقیدتی و انگیزه انسانی و ماهیت آرمانی و جهت‌گیری به سوی خیر و صلاح عموم و هماهنگی با نظام تکاملی خلقت و پاسخگویی به فطرت در کار بوده و در سوی دیگر، انگیزه‌های حیوانی

و شهوانی و جهت‌گیری فردی و شخصی و موقت؛ به تعبیر دیگر، نبرد میان انسان مترقی متعالی که در او ارزش‌های انسانی رشد یافته با انسان پست منحرف حیوان‌صفت که ارزش‌های انسانی‌اش مرده و چراغ فطرتش خاموش گشته است و به تعبیر قرآن، نبرد میان «جندالله» و «حزب الله» با «جندالشیطان» و «حزب الشیطان».<sup>۱</sup>

هر چند نبردهای تاریخ دارای شکل‌ها و ماهیت‌های مختلف و معلول علل متفاوتی بوده است، ولی نبردهای پیش‌برنده که تاریخ و انسانیت را به جلو برده و تکامل بخشیده است، نبرد میان انسان متعالی مسلکی و ارسته از خودخواهی و منفعت‌پرستی و وابسته به عقیده و ایمان و ایدئولوژی، با انسان بی‌مسلک خودخواه منحط حیوان‌صفت و فاقد حیات عقلانی و آرمانی بوده است... در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود، یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آنجا که در نهایت امر، حکومت و عدالت، یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی که در تعبیرات اسلامی، از آن، به «حکومت مهدی» تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت‌های باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.<sup>۲</sup> لذا مشروعیت مبارزه و قداست آن، مشروط به این نیست که حقوق فردی یا ملی مورد تجاوز واقع شده باشد. در همه زمینه‌هایی که یکی از مقدسات بشر دچار مخاطره شده باشد، مبارزه مشروع و مقدس است. آنچه مبارزه را مشروع می‌کند، این است که حقی به مخاطره افتاده

۱. مطهری، مرتضی، «امامت و رهبری»، انتشارات صدرا، چاپ شصت و دوم، ۱۳۹۶، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۳-۴۴.

باشد؛ خصوصاً اگر آن حق به جامعه بشریت تعلق داشته باشد. آزادی از این قبیل است. مبارزه برای نجات مستضعفان که در قرآن تصریح شده، از این باب است. توحید از آن جهت که عمده‌ترین سرمایه‌های سعادت بشری است، به هر شکل که به مخاطره افتد، مبارزه را مشروع می‌سازد. عامل اصلی حرکت تاریخ، فطرت تکامل‌جو و قناعت‌ناپذیر انسان است که به هر مرحله‌ای برسد، مرحله بالاتر را آرزو و جست‌وجو می‌کند.<sup>۱</sup>

به قول مولوی:

این طلب در تو گروگان خداست

چون که هر طالب به مطلوبی سزااست

بنابراین چون جامعه‌ها و تمدن‌های بشری بر اساس فطرت تکامل‌جو و قناعت‌ناپذیر انسان، به سوی جهانی شدن و انسانی شدن و جامعه جهانی واحد تکامل یافته حرکت می‌کنند، پس بر این اساس، می‌توان گفت که حرکت تکاملی تاریخ بشر، حرکتی مبتنی بر فطرت کمال‌جوی انسانی در جهت دستیابی به مطلوب‌های فطری و آرزوهای درونی‌اش برای رسیدن به وضع موعود است که در اندیشه اسلامی به مهدویت موصوف می‌باشد.

استاد شهید مطهری رحمته‌الله در خصوص آنچه که عرض شد، می‌گوید:

آنچه در گذشته درباره نظریه اسلام و درباره یگانگی و چندگانگی ماهیت جامعه‌ها و درباره اینکه سیر طبیعی و تکوینی جامعه‌ها به سوی جامعه یگانه و فرهنگ یگانه است و برنامه سیاسی اسلام، استقرار نهایی چنین فرهنگ و چنین جامعه‌ای می‌باشد، بیان کردیم، کافی است که نظریه فوق (نظریه بدبینانه نسبت به آینده تاریخ) را مردود سازد.

فلسفه «مهدویت» در اسلام، بر اساس چنین دیدی درباره آینده اسلام و

۱. مطهری، مرتضی، «امامت و رهبری»، ص ۴۵-۴۶

### انسان و جهان است.<sup>۱</sup>

بر این اساس و با استناد به نظریه خوش بینانه نسبت به آینده تاریخ می توان گفت که حرکت تمدن ها و جوامع بشری، حرکتی کاملاً منطبق بر فطرت تکامل جوی بشر و به سوی جامعه جهانی واحد تکامل یافته است و فلسفه مهدویت در اسلام نیز کاملاً مبتنی بر چنین تفسیر و تلقی خوش بینانه ای از تاریخ و آینده اسلام، انسان و جهان است و به عبارت دیگر، همان گونه که قبلاً عرض شد، انتظار فرج منبعث از اصل عدم یأس از روح الله می باشد و در واقع، یک عنایت عمومی و بشری است که ریشه در فطرت انسان ها دارد.

### نظریه علامه طباطبایی درباره تکامل تاریخ

مفسر و فیلسوف بزرگ معاصر، مرحوم استاد علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تأیید این نکته که حرکت تکاملی تاریخ بشر به اقتضای فطرت کمال جوی انسان به سوی تمدن و فرهنگ یگانه و جامعه جهانی واحد است، در تفسیر گران سنگ «المیزان» می فرماید:

اگر جامعه ها و تمدن ها و فرهنگ های امروزین را فرضاً، مختلف الانواع و مختلف الماهیه ندانیم، مختلف کیفیه، مختلف الشکل و مختلف الملون بودن آنها را نمی توان انکار کرد؛ [با این وجود] آینده جوامع بشری چگونه است؟ آیا این فرهنگ ها و تمدن ها و این جامعه ها و ملیت ها برای همیشه به وضع موجود ادامه می دهند یا حرکت انسانیّت به سوی تمدن و فرهنگ و جامعه یگانه است و همه اینها در آینده، رنگ خاص

۱. مطهری، مرتضی، «قیام و انقلاب مهدی علیه السلام»، ص ۸۹

خود را خواهند یافت و به یک‌رنگ که رنگ اصلی است و رنگ انسانیت در خواهند آمد. این مسئله نیز بدیهی است. بنا بر نظریه «اصالت فطرت» و اینکه وجود اجتماعی انسان در زندگی اجتماعی او و بالآخره، روح جمعی جامعه، وسیله‌ای است که فطرت نوین انسان برای وصول به کمال نهایی خود، انتخاب کرده است، باید گفت جامعه‌ها و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت امر، در یکدیگر ادغام شدن سیر می‌کنند و آینده جوامع انسانی، جامعه جهانی واحد تکامل یافته است که در آن، همه ارزش‌های امکانی انسانیت به فعلیت می‌رسد و انسان به کمال حقیقی و سعادت واقعی خود و بالآخره به انسانیت اصیل خود خواهد رسید. از نظر قرآن، این مطلب مسلم است که حکومت نهایی، حکومت حق و نابودی یکسره باطل است و عاقبت از آن تقوا و متقیان...<sup>۱</sup>

مرحوم استاد علامه طباطبایی رحمته‌الله همچنین در خصوص اینکه «دین حق در نهایت امر پیروز است» می‌فرماید:

نوع انسان به حکم فطرتی که در او ودیعه نهاده شده است، طالب کمال و سعادت حقیقت خود، یعنی استیلا بر عالی‌ترین مراتب زندگی مادی و معنوی، به صورت اجتماعی می‌باشد و روزی به آن خواهد رسید. اسلام که دین توحید است، برنامه چنین سعادت است. انحرافات که در طی پیمودن این راه طولانی، نصیب انسان می‌گردد، نباید به حساب بطلان فطرت انسانی و مرگ آن گذاشته شود، همواره حاکم اصلی بر انسان، همان حکم فطرت است و بس، انحرافات و اشتباهات از نوع خطای در تطبیق است.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «تفسیر المیزان»، ج ۴، ص ۱۰۶.



آن غایت و کمال که انسان به حکم فطرت بی‌قرار کمال‌جوی خود، آن را جست‌وجو می‌کند، روزی دیر یا زود به آن خواهد رسید.

آیات «سوره روم» از «آیه ۳۰» که با جمله «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» آغاز می‌شود و با جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» پایان می‌یابد، همین معنی را می‌رساند که حکم فطرت در نهایت امر، تخلف‌ناپذیر است و انسان پس از یک سلسله چپ و راست رفتن‌ها و تجربه‌ها، راه خویش را در می‌یابد و آن را رها نمی‌کند.

به سخن آن عده نباید گوش فراداد که اسلام را همانند یک مرحله از فرهنگ بشری که رسالت خود را انجام داده و به تاریخ تعلق دارد، می‌نگرند. اسلام به آن معنی که ما می‌شناسیم و بحث می‌کنیم، عبارت است از انسان در کمال نهایی خویش که به ضرورت ناموس خلقت، روزی به آن خواهد رسید.<sup>۱</sup>

بنابراین حرکت جوامع، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت امر در یکدیگر ادغام شدن، راهی است که به تعبیر مرحوم طباطبایی رحمته الله علیه فطرت نوین انسان برای وصول به کمال نهایی خود، انتخاب کرده است و از نظر «قرآن» این مطلب، امری مسلم است که این راه، در نهایت به حکومت نهایی حق و نابودی یکسره باطل ختم خواهد شد.

### حکومت واحد جهانی در روایات اسلامی

در احادیث و روایات متواتر اسلامی نیز به موضوع تشکیل حکومت

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «تفسیر المیزان»، ص ۱۴-۱۵.

واحد جهانی به رهبری مهدی موعود علیه السلام اشاره شده است. آیت الله جعفر سبحانی در کتاب ارزشمندی «قیام حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت واحد جهانی» در این خصوص، می‌گویند:

در حالی که ایجاد حکومت واحد جهانی بشرکنونی که در اخلاق مادی فرورفته و معنویات و احساسات پاک او نسبت به انسان‌ها فروکش کرده است، به صورت یک آرزوی خام و رؤیایی طلایی است، احادیث اسلامی تشکیل «حکومت واحد جهانی اسلام» را از ویژگی‌های قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام می‌داند و بیانگر این است که در پرتو عدل او، جهان تحت لوای «یک حکومت»، «یک دولت»، «یک قانون» و «یک قدرت» در می‌آید و بساط تمام ابرقدرت‌ها و فرعون‌ها و قارون‌های زمان، از بزرگ و کوچک برچیده می‌شود و پرچم عدل و داد در سراسر جهان به اهتزاز در آمده و صفا و صمیمیت و عشق به انسان‌ها، جهان را فرا می‌گیرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛<sup>۱</sup>

آنگاه که «امام قائم» قیام کند، حکومت‌های باطل نابود می‌شود.»

و همچنین می‌فرماید:

«يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ؛<sup>۲</sup>

قدرت او شرق و غرب را فرا می‌گیرد.»

و باز در حدیث دیگری فرموده‌اند:

«يُمْلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا؛<sup>۳</sup>

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. «تفسیر نورالثقلین»، ج ۳، ص ۵۰۶؛ «تفسیر البرهان»، ج ۳، ص ۹۶.

خداوند سراسر جهان را از خاور و باختر، در اختیار آنان قرار می‌دهد؛  
یعنی حکومت او، جهانی می‌گردد، نه منطقه‌ای.<sup>۱</sup>

### جمع بندی

بر این اساس روشن می‌گردد که اعتقاد به حرکت تکاملی جوامع بشری و حرکت مثبت تاریخ که امری مسلم و قطعی در نزد همه مکاتب، اعم از الهی و غیر الهی است و در اندیشه «مهدویت» تجلی می‌یابد، یک عقیده اسلامی که فقط رنگ دین داشته باشد، نیست.

مهدویت فصل مهمی از خواسته‌های بشری است که انسان‌ها با داشتن عقاید و مکاتب و ادیان مختلف، گرایش به سوی آن دارند. لذا مهدویت تبلور یک الهام فطری است که مردم از دریچه آن، به رگم دیدارهای مختلف و نگرش‌های متفاوت عقیدتی، روز موعود را می‌بینند؛ روزی که رسالت‌های آسمانی با همه اهدافش در زمین تحقق می‌یابد و راه ناهمواری که در طول تاریخ برای انسان دشوار بود، پس از رنج بسیار هموار می‌شود. حتی انتظار روز موعود، اختصاص به کسانی که ایمان به غیب دارند، ندارد. دیگران هم به چنین روزی چشم دوخته‌اند تا آنجا که پرتو این خواسته، مکتب‌هایی را هم که به هیچ‌وجه زیر بار مسائل غیبی نمی‌روند، فراگرفته است. پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضاد تفسیر می‌کنند نیز منتظر روزی هستند که همه این تضادها از بین برود و صلح و همزیستی به پیروزی برسد.<sup>۲</sup>

پس در مجموع می‌توان گفت که اعتقاد به منجی و نجات دهنده، یک

۱. سبحانی، جعفر، «قیام حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت واحد جهانی»، ص ۵۱-۵۲.

۲. صدر، محمداقبر، «ماهنامه موعود»، خرداد و تیر ۱۳۷۷، شماره ۸.

الهام فطری است که در نهاد همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و غیرمؤمن وجود دارد؛ لیکن دین به این امر احساس و الهام فطری و باور عمومی، رسمیت می‌بخشد. لذا این عقیده به «مهدی» در نهاد هر انسانی نهفته است و همه ملت‌ها بدان اعتقاد دارند. در وجدان هر انسانی چنین احساسی وجود دارد که وقتی زندگی پیچیده شود و رنج و محنت فزونی یافت و ناگواری بر همه جا سایه افکند، فریادرسی خواهد آمد و این همان چیزی است که ادیان، آمدن او را بشارت داده‌اند.

ما به خوبی در می‌یابیم که دل مشغولی به این امید و این احساس در سراسر تاریخ و در میان همه اقوام، از دیگر مسائل بشری بیشتر بوده است و هنگامی که دین این وجدان عمومی را تأیید می‌کند و تأکید دارد که زمین پس از لبریز شدن از ظلم و ستم، پر از عدل و داد خواهد شد، به آن احساس عمومی، ارزش عینی می‌بخشد و آن را تبدیل به یک ایمان محکم می‌کند.<sup>۱</sup>

### دلیل ششم، احیای عهد فطرت انسان

پیش از این اشاره شد که علت اصلی گرایش انسان به دین در فطرت الهی او ریشه دارد و به فرموده «قرآن کریم»، فطرت انسان به سمت دین و دینداری نشانه‌گیری شده است. از این‌رو، انبیاء و پیامبران الهی مبعوث شده‌اند تا گنجینه‌های فطرت و عقول فطری بشری را شکوفا و ادای میثاق فطرت را از انسان‌ها مطالبه کنند؛ چنان که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ

۱. مطهری، مرتضی، «قیام و انقلاب مهدی علیه السلام»، ص ۳۰.

يُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ  
الْعُقُولِ وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ؛<sup>۱</sup>

خداوند پیامبران‌ش را در بین انسان‌ها مبعوث کرده و رسولان خود را  
پی در پی فرستاده است تا ادای پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند و  
نعمت‌های فراموش شده الهی را به یاد آنها آورند و گنجینه عقل‌ها را برای  
آنها شکوفا سازند و آیات و نشانه‌های قدرت الهی را به آنها نشان دهند.»

### اقرار به توحید و اعتراف به بندگی

جای پرسشش است که منظور از پیمان فطرت چیست که به فرموده  
علی علیه السلام انبیای الهی برای مطالبه آن از مردم، مبعوث شده‌اند؟  
پاسخ این است که این پیمان، همان بزرگترین پیمان و عهد الهی است  
که خداوند متعال در «قرآن کریم» به آن، چنین متذکر شده است:

«وَ إِذِ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَي  
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ  
هَذَا غَافِلِينَ؛<sup>۲</sup>

و بیاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت  
و آنها را به خودگواه ساخت که «آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند:  
بلی، ما به خدائی تو گواهی می‌دهیم» که دیگر در روز قیامت نگویید ما  
از این واقعه غافل بودیم.»

طبق نص صریح آیه کریمه ذرّ، اقرار به حق و توحید و وحدانیت او، امری  
فطری است که توسط خداوند متعال در صلب آدم ابوالبشر علیه السلام به ودیعت

۱. «نهج البلاغه»، خطبه اول.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

گذاشته شده و سپس در نوع بشر و نسل حضرت آدم (علیه السلام)، استمرار یافته است. لذا همه انسان‌ها بالفطره و بالذات بر آئین توحید و یکتاپرستی و به تعبیر خود «قرآن کریم»، بر دینِ قیَم، خلق و آفریده شده‌اند؛ همان‌گونه که در «آیه ۳۰ سوره مبارکه روم» به آن اشاره شده است که: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ».

بنابراین انسان، فطرتاً متدین، موحد و اهل حق و توحید است و به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از توحید، تعبیر به فطرت شده است؛ چنانچه وارد شده:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ»<sup>۱</sup>

هر نوزادی بر اساس فطرت به دنیا می‌آید.

یعنی «علی التوحید»؛ زیرا طبق آیه «ذَرَّ»، توحید، مقتضای هر فطرت است.<sup>۲</sup>

بر این اساس، این آیه از نشئه‌های سخن می‌گوید که در آن، انسان از ربوبیت خدا و عبودیت خود، آگاه شد و نسبت به آن تعهد سپرد. خدای سبحان در این آیه می‌فرماید: ما در نشئه‌های انسان‌ها را گواه خودشان قرار دادیم و نفسشان را به ایشان نشان دادیم و آنها هم به ربوبیت خدا و عبودیت خود اعتراف کردند تا در قیامت که روز حساب است، کسی بهانه نیاورد که من در محیطی غیرمذهبی تربیت شدم یا سنت‌های قومی در من اثر گذاشت. به این ترتیب، بهانه‌های سیاسی، جغرافیایی، قومی و نژادی بی‌تأثیر خواهد بود.

خدای سبحان می‌فرماید:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۱۳.

۲. شاه آبادی، محمد علی، «رشحات بحار»، ص ۳۳۶.

در آن نشئه، شما به حقیقت خود که عبد خدا هستید و او ربّ شماست، پی بردید، این نشئه‌ای تاریخی نیست تا بگویید که آن را فراموش کردیم، اکنون هم با شماست و خواهد بود.

کلمه «إذ» در اینجا، متعلق به «أذکر» است؛ یعنی به یاد آن صحنه باش؛ یعنی اکنون هم اگر تفکر کنید، آن را به یاد می‌آورید. این مسئله در عالم دیگری نیست، تا از یاد برده باشید.<sup>۱</sup>

به قول مولانا:

ما از شکم وجود مست آمده‌ایم  
با نعمة ساز آست آمده‌ایم  
آن ندایی گاصل هر بانگ و نواست  
خود ندا آن است و این باقی صداست  
تُرک و کرد و پارسی گو و عرب  
فهم کرده آن ندا را بی گوش و لب  
خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ  
فهم کرده آن ندا را چوب و سنگ<sup>۲</sup>

#### ولایت معصومان علیهم‌السلام رکن توحید است

بنابراین، آیه ذرّ اشاره به عهد فطری انسان که همان اقرار به توحید و ربوبیت حضرت حق و اعتراف به بندگی انسان است، دارد که انسان می‌بایست در این جهان، با حرکت کردن در مسیر توحید و بندگی حق، این میثاق فطری را تجدید نماید؛ اما جای این پرسش است که ما چگونه

۱. جوادی آملی، عبدالله، «پرسش‌ها و پاسخ‌ها»، دفتر یکم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ص ۴۷-۴۸.

۲. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، ابیات ۲۱۰۹-۲۱۰۷.

می‌توانیم در مسیر توحید و بندگی حقیقی قرار گیریم؟  
پاسخ این است که ولایت اولیای معصوم علیهم‌السلام از ارکان توحید است، نه  
اینکه قبول ولایت ایشان، امری زائد بر توحید باشد؛ همان‌گونه که امام  
باقر علیه‌السلام فرمودند:

«بِنَا عِبَادَ اللَّهِ وَبِنَا عُرْفَ اللَّهِ وَبِنَا وَحْدَ اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

خداوند به واسطه ما شناخته، عبادت و به یگانگی پرستیده می‌شود.»

و در حدیث دیگری، امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«تَحَنُّنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ  
الصِّيَامُ...»<sup>۲</sup>

ما (اهل بیت) ریشه و اصل هر خیری و خوبی هستیم و از فروع ماست  
تمام نیکی‌ها و از جمله این فروع است: توحید، نماز، روزه و...»

در حدیث «سلسله الذهب» که با سند بسیار معتبر از امام رضا علیه‌السلام هم  
در منابع شیعی و هم منابع اهل سنت بارها روایت شده، آمده است که امام  
رضا علیه‌السلام در مسیرشان به سمت «طوس»، از «نیشابور» که رد می‌شدند،  
جمع قابل توجهی از اهل قلم این شهر دور کجاوه حضرت را گرفتند و  
درخواست حدیثی کردند. حضرت رضا علیه‌السلام هم با رساندن سلسله سندها به  
پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پس از آن، جبرائیل علیه‌السلام، از قول خداوند متعال فرمودند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛<sup>۳</sup>

مقام توحید، حصنی است که هر کس وارد این حصن ایمن شود، هیچ رنج  
و عذابی به او نمی‌رسد.»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «کافی»، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۴۲.

۳. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام»، ج ۲، ص ۱۲۵.



کجاوه حضرت که حرکت کرد، حضرت دو مرتبه پرده را کنار زدند و سرشان را بیرون آوردند و فرمودند:

«بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا!»

به شروطی و من از شرط‌های آن هستم.»

یعنی توحید با پذیرفتن رهبری امام حق که من هستم، موجب نجات خواهد بود، نه توحید بدون امامت. پس اعتقاد به توحید، منهای ولایت اولیای معصوم الهی (علیهم السلام) منجر به امنیت و دوری از عذاب الهی نخواهد شد؛ همچنان که علمای اهل سنت روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ، وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ مَدَّ فِي عُمْرِهِ حَتَّى يَحْبُجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ، لَمْ يَشْطَمِ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَلَمْ يَدْخُلْهَا!»<sup>۲</sup>

اگر بنده‌ای خدا را قدر رسالت نوح عبادت کند و مثل کوه احد طلا در راه خدا انفاق نماید و آن قدر عمر کند که هزار حج پیاده انجام دهد و بعد از (هزار بار) سعی بین صفا و مروه در آنجا، مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را یا علی! نداشته باشد، رایحه بهشت را استشمام نخواهد کرد و به آن داخل نمی‌شود.»

و در حدیث دیگری می‌فرماید:

«فَلَا يُبَالِي مِمَاتِ يَهُودًا أَوْ نَصْرَانِيًّا!»<sup>۳</sup>

۱. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲. «ینابیع الموده»، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. «ینابیع الموده»، ج ۲، ص ۲۹۲.

چنین شخصی را باکی نباشد، یهودی بمیرد یا نصرانی (مسلمان نخواهد  
مرد).»

روشن است که این شخص به توحید و نبوت و معاد اعتقاد دارد که خدا  
را عبادت کرده است؛ اما چون ولایت ندارد، هیچ ندارد؛ یعنی این عبادت  
موجب نجات او نخواهد شد.<sup>۱</sup>

صفار در «بصائرالدرجات» از قول حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت  
می کند که: از ایشان پرسیدم: منظور از «يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ»<sup>۲</sup> وفاکنندگان به نذر  
چیست؟ فرمودند:

«نسبت به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت، از آنها گرفته شده  
است، برای خدا وفا کنند.»<sup>۳</sup>

### حقیقت میثاق فطرت

نتیجه اینکه، حقیقت میثاق فطرت که اقرار به توحید حضرت حق و  
اعتراف به بندگی است، همان ولایت اولیای معصوم علیهم السلام است که بر این  
اساس، انسان ها مأمور شدند پس از رحلت نبی خاتم صلوات الله علیه، با وصی او تجدید  
عهد کنند و دست در دست او بگذارند تا به فرموده حضرت زهرا علیها السلام آنها  
را به راحتی و ملایمت به راه هدایت و رستگاری رهنمون شود؛<sup>۴</sup> هرچند  
چنین نشد و بدعهدی و عهد شکنی از همان نخستین روزهای عروج رسول

۱. مهدوی یگانه، مرتضی، «مقاله بندگی از کوی ولایت می گذرد»، «ماهنامه موعود»، آذر و دی  
۱۳۹۶، شماره ۲۰۲ و ۲۰۳، ص ۲۹، همراه با اضافات و تصرفاتی چند.

۲. سوره انسان، آیه ۷.

۳. صفار، «بصائرالدرجات»، ج ۱، ص ۹۰، ح ۲.

۴. مجلسی، محمدباقر، «بحارالانوار»، ج ۴۳، ص ۱۵۸؛ شهیدی، سید جعفر، «زندگانی فاطمه  
زهرا علیها السلام»، ص ۱۵۱.

خدا ﷺ آغاز شد. بدین ترتیب، پیمانی که جماعت مسلمان در روز عید غدیر بر اطاعت ولی خدا بسته بودند، به راحتی شکسته و جز جمع اندکی، همه امت اسلامی از اطراف امام و حجت عصر پراکنده شدند.<sup>۱</sup>

از آن پس، اگرچه در دوره‌هایی از دوران ۲۵۰ ساله امامت شیعه، شاهد روی آوردن مردم به ائمه معصومان علیهم‌السلام و مرجعیت علمی آنها هستیم، ولی هیچگاه عهدی که مردم در برابر امامان خود داشتند، به تمامی پاس داشته نشد و این سخن امام معصوم علیه‌السلام که فرموده بودند:

«مردم تنها به سه چیز تکلیف شده‌اند: شناخت امامان، تسلیم شدن به ایشان در آنچه بر آنها وارد می‌شود و رجوع به آنها، در آنچه در آن اختلاف دارند.»<sup>۲</sup>

این امور هیچگاه محقق نشد و سرانجام بدعهدی‌ها و عهدشکنی‌های امت اسلام به مقتول و مسموم شدن یازده امام و غیبت آخرین ایشان، امام دوازدهم انجامید و بدین ترتیب، جامعه اسلامی از برکات حضور امام معصوم علیه‌السلام در میان خود محروم گشت. این همان اتفاقی بود که پیش از این در کلام امام محمد باقر علیه‌السلام پیش بینی شده بود:

«هنگامی که خداوند تبارک و تعالی از آفریدگانش خشمگین شود، ما [اهل بیت] را از مجاورت با آنها دور می‌سازد.»<sup>۳</sup>

آری! غیبت امام از جامعه و به درازا کشیدن آن، نتیجه بدعهدی و پیمان شکنی مردم نسبت به حجت‌های الهی و جانشینان به حق رسول خدا ﷺ است تا زمانی که مردم چنان که باید و شاید، به پیمانی که به

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحارالانوار»، ج ۲۸، ص ۲۵۹، ح ۴۲.

۲. حدیث از امام باقر علیه‌السلام کلینی، محمد بن یعقوب، «کافی»، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۴۳، ح ۳۱.

مقتضای عهد و میثاق فطرتشان، در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) بر عهده دارند، وفا نکنند و با همه وجود آماده پذیرش اوامر و نواهی آنها نشوند، ظهور محقق نخواهد شد؛ چنان که امام عصر (علیه السلام) فرمودند:

«اگر شیعیان ما، که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می‌شدند، میمنت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می‌گشت، دیداری بر مبنای شناخت راستین و صداقتی از آنها نسبت به ما.»<sup>۱</sup>

#### ضرورت تجدید عهد در ادعیه و زیارات و روایات اسلامی

درست به دلیل همین اهمیت وفا به عهد و پیمان و تأثیر آن در ظهور امام عصر (علیه السلام) می‌باشد که بر تجدید عهد با حضرت ولی عصر (علیه السلام) که همان تجدید عهد با خداوند و احیای میثاق فطرت است، در زیارات و ادعیه وارده از حضرات معصومان (علیهم السلام) تأکید فراوان شده است؛ از جمله در زیارت شریف «آل یاسین» می‌فرماید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ؛

درود بر توای پیمان محکم خدا که آن را فرا گرفته از مردم و تأکید کرد؛»  
و در دعای شریف «عهد» که بر خواندن آن تأکید فراوان شده است و بفرموده حضرت امام خمینی (ره) خواندن آن بر تغییر سرنوشت انسان تأثیر دارد. می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۲. منتظر قائم، خلیل، «مقاله از عهد السست تا عهد غدیر»، ماهنامه موعود، سال چهاردهم، آذر ۱۳۸۸، ش ۱۰۶، ص ۵۴-۵۵.

عَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحْوَلَ عِنَّهَا وَلَا أُزُولُ أَبَدًا؛

خدایا من تجدید می‌کنم با او در بامداد امروز و تا ایامی که زندگانی کنم، پیمان خود را و عقد بیعت او را که برگردن من است و هرگز از آن برنگردم و تا ابد دست از بیعت بر ندارم.»

و همچنین در یکی از زیارات حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ [إِنِّي] أَجِدُّهُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً فِي رَقَبَتِي؛<sup>۱</sup>

خدایا من تجدید می‌کنم در این روز و در هر روز، عهد و پیمان و بیعتی را که از آن حضرت، برگردن من است.»

بنابراین تنها کسانی در زمان ظهور سربلندند و توفیق همراهی و یابوری امام علیه السلام را به دست می‌آورند که در زمان غیبت، در جهت وفای به عهد امام و تأمین رضایت ایشان تلاش خالصانه نموده باشند. این معنا را به صراحت و روشنی می‌توان از «قرآن کریم» و روایات استفاده کرد. خداوند متعال در «قرآن کریم» می‌فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛<sup>۲</sup>

روزی که برخی از نشانه‌های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان، کار نیکی انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت، بگو چشم به راه باشید، ما نیز چشم به راهیم.»

و امام زمان علیه السلام نیز در روایتی چنین فرموده‌اند:

«هر مردی از شما باید به آنچه که به وسیله دوستی ما به آن تقرب

۱. قمی، عباس، «مفاتیح الجنان»، زیارت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام بعد از نماز صبح.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

می‌جوید، عمل کند و از آنچه مقام او را پست می‌گرداند و خوشایند ما نیست، اجتناب نماید؛ زیرا امر ما یکباره و ناگهانی است و در آن وقت، توبه سودی به حال او ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما نجات نمی‌دهد.<sup>۱</sup> در فرازی از «زیارت شریف آل یاسین» که امام عصر (علیه السلام) آن را به فردی، به نام جعفر حمیری تعلیم فرمودند، می‌خوانیم:

«لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا؛  
روزی که سود ندهد به کسی ایمانش، اگر از قبل، ایمانی نداشته باشد یا  
عمل و کسب خیری به ایمان خود نکرده باشد.»

#### ضرورت عهد جمعی با حجت خدا

بنابراین انتظار فرج که در حقیقت، بازگشت جامعه بشری به صراط مستقیم الهی و هم‌سویی و هم‌نوا شدن با سنت‌های الهی و غلبه حق و آئین حق بر ادیان باطل و نابودی کامل اباطیل و طواغیت و به احتراز در آمدن پرچم مقدس توحید و یکتاپرستی بر فراز بام جهان است، همان رجوع نفس بشر به سوی فطرت متدین و موحد خود است که طبق «آیه کریمه ذر» در خلقت آنها به ودیعه گذاشته شده و البته باید به این نکته توجه داشت که این همه واقع نمی‌شود؛ مگر آنکه پیش از آن، عهد جمعی با حجت خدا در روی زمین، اتفاق افتاده باشد؛ چرا که به تعبیر هوشمندانه استاد اسماعیل شفیعی سروستانی:

همچنان که پرستش و پرستیدن ذاتی وجود بشر است و انسان از بدو خلقت تا الی‌الابد، صرف نظر از همه مصداق‌ها، موجودی پرستنده است و

۱. طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.، ج ۲، ص ۴۹۸.

هیچ کس را نمی‌توان در میان نوع انسان، بی‌پرستیدن و وضعی از پرستیدن تصور کرد؛ اعمّ از اینکه خدای واحد را بپرستد یا بتی چوبین یا حتی خودش را. تا آنجا که الزاماً انسان را موجودی پرستنده می‌توان نامید، عهد داشتن و عهد بستن هم، ذاتی وجود اوست و به عبارتی، از تبعات ذاتی این صفت پرستندگی است.

... از سوی دیگر، باید دانست که امامت، عهدی است از سوی خدا و رسول خدا ﷺ با مردمانی برگزیده؛ چنان‌که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

«شما گمان می‌کنید، هر کس از ما امامان که وصیت می‌کند، به هر کسی که می‌خواهد وصیت می‌کند؟ نه! لا والله ولكن عهد من الله ورسوله؛ نه، به خدا قسم! که عهدی از سوی خداوند و رسولش برای مردی پس از مردی (از ما خانواده) است تا به صاحبش برسد، حتی امر به صاحبش منتهی شود.»<sup>۱</sup> امروز، عهد و امانت خدا، به حکم خدا به صاحب آن، یعنی حجت دوازدهمین سپرده شده است. از همین رو، امام عهد الله است. عهد و ودیعه خداست که مراقبت و پاسداشت آن در عهدهٔ بندگان خداست.

... حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) در نامه‌ای به جناب شیخ مفید، پرده از راز غیبت بر می‌دارند و می‌فرمایند:

«اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد، به عهدی که با ما داشتند، وفادار می‌ماندند، فیض دیدار ما، از آنان سلب نمی‌شد. آنان را از ما دور نساخته است؛ مگر آنچه که می‌کنند و ما از آن باخبریم و از آن ناخشنود.»<sup>۲</sup>

۱. «گام به گام تا استراتژی انتظار، از اینجا تا دولت کریمه»، ص ۱۷۸؛ به نقل از کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، ج ۲، کتاب حجت، ص ۲۵.  
 ۲. طبرسی، احمد بن علی، «احتجاج»، ج ۲، ص ۳۲۵.

تا این عهد به نحو شایسته تجدید نشود و با حفاظت و حراست تمام، امانت به صاحبش برگردانده نشود، این وضع و حال روز غیبت و دوری تمامی نخواهد داشت. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند: «ای علی! مثل امام، مثل کعبه است. ای علی! تو بسان کعبه‌ای که به سوی او می‌روند، نه آنکه او برود. پس اگر مردم به سوی تو آمدند و حکومت را به تو سپردند، بپذیر؛ وگرنه صبر کن تا آنان به سوی تو بیایند.»<sup>۱</sup>

یک بار عرض کردم رابطه را عکس کرده‌ایم؛ معنی انتظار را بد فهمیده‌ایم. منتظر حقیقی، حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه است. ایشان منتظر حکم خداست و اذن او؛ اما از دیگر سو، اجازه می‌خواهم عرض کنم، آن صاحب حق، منتظر ماست تا امانت و عهد را به ایشان برگردانیم. آنچه را که به ناحق گسستیم و غیبت حجت و ولی خدا را باعث شدیم...

تغییر در عهد جمعی، مقدمه حضور و یاری عمومی مردم در قبال امام عدل است؛ همان که زمینه و بستر تغییر و اصلاح زیرساخت همه ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی را بر مبنای دین و عهد با حق فراهم می‌آورد و گردن نهادن به ولایت حق و عهد با حضرت حق را سبب می‌شود. در این صورت، عهد با امام در ولایت امام مبین و منصوب از سوی حضرت حق، تجلی پیدا می‌کند؛ چنان‌که گردن نهادن بدان، عین گردن نهادن به عهد با حضرت حق و ولایت الله است. اگر این عهد و پذیرش ولایت تبدیل به عهد جمعی و ولایت‌پذیری عمومی شود، یعنی حضور جمعی مردم را بر آستانه خانه امام و حجت بر حق سبب شود و حمایت و پشتیبانی آنها از امام را در پی داشته باشد، الزاماً ظهور و ولایت ظاهری امام را هم در پی

۱. مجلسی، محمداقصر، «بحار الانوار»، ج ۳۶، ص ۳۵۳



خواهد داشت. در هر زمان، ولایت باطنی امام جاری و ساری است؛ لیکن ظهور ولایت ظاهری که موجب تأسیس دولت امام معصوم و حجت حق می‌شود، در گرو اذن خدا و عهد جمعی و ولایت پذیری عمومی مردم است. ... این همه، مقدمه‌ای بود تا متذکر این معنا شوم که در وجهی، غیبت و اضطرار امام علیه السلام به ما، عهد ما و رویکرد ما بر می‌گردد؛ چنان‌که بر طرف شدن این اضطرار هم بسته اقبال و تجدید عهد ما با آن حضرت است.<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه، همان گونه که استاد شفیعی سروسستانی بیان فرمودند: گردن نهادن به عهد امام و ولایت امام علیه السلام، عین گردن نهادن با عهد حضرت حق و ولایت الهی است؛ یعنی همان عهد و پیمان فطرت که در «آیه ذر» به آن اشاره شده است و به عبارت دیگر، می‌توانیم بگوییم، علت آنکه فیض دیدار امام عصر علیه السلام و سعادت ظهورشان از مردم سلب شده است، به این دلیل می‌باشد که مردم به عهد و پیمان خداوند که در فطرت آنها، قرار داده شده و از آنها اقرار و اعتراف به وفاداری بر آن گرفته شده است، وفادار نمانده و برخلاف ندای فطرت الهی خود، یعنی اعتقاد خالص به خداوند متعال و یگانگی و وحدانیت او (توحید نظری) و تسلیم مطلق توأم با عمل خالص به اوامر و نواهی او (توحید عملی)، در پرتو تبعیت از ولایت پیامبرش و جانشینان معصوم او، رفتار نمودند و درست به همین سبب است که انتظار فرج، زمانی معنای واقعی می‌یابد و منتظر حضرت، منتظر حقیقی خواهد بود که در تجدید عهد فطری‌اش با امام زمانش، یعنی تحقق منویات آن حضرت که همانا تحقق احکام دین و انجام اوامر الهی و همچنین ترک نواهی الهی و تسلیم مطلق در مقابل خلیفه رسولش در روی زمین است، خالصانه تلاش

۱. شفیعی سروسستانی، اسماعیل، «گام به گام تا استراتژی انتظار از اینجا تا دولت کریمه»، تهران، نشر موعود عصر علیه السلام، چاپ سوم، ۱۳۹۱، ص ۱۷۵-۱۸۶.

و کوشش نماید؛ هرچند موفقیت واقعی در پیاده شدن و تحقق کامل این منویات، به زمان ظهور آن حضرت برمی‌گردد.

### دلیل هفتم: توجه قلبی به منجی در حالت اضطرار و گرفتاری‌ها

دلیل دیگری که بر فطری بودن نظریهٔ انتظار و اعتقاد به منجی می‌توان اقامه کرد، این است که همهٔ انسان‌ها در حالت اضطرار و ناچاری و در زمانی که از همهٔ اسباب ظاهری و وسایل مادی، به طور کامل مأیوس و به انقطاع می‌رسند، به طور فطری، قلباً توجه و التفات به «منجی» و نجات دهنده‌ای دارند؛ لذا این مطلب در «قرآن کریم»، به عنوان امری مسلم، فطری و عمومی بشر مورد اذعان واقع شده است که انسان، زمانی که به اضطرار می‌رسد، مثل زمانی که در کشتی نشسته باشد و دریا ناگهان طوفانی شود و کشتی در حال شکسته شدن و غرق شدن باشد، انسان بالفطره روی و توجه به کانون و منبع قدرت لایزال هستی می‌آورد و نجات دهندهٔ حقیقی را می‌خواند. خداوند متعال در «سورهٔ مبارکهٔ بنی‌اسرائیل» می‌فرماید:

«إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ  
أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا<sup>۱</sup>»

و چون در دریا، به شما خوف و خطری برسد، در آن حال، به جز خدا، همه را فراموش می‌کنید، آنگاه که خدا شما را از خطر نجات داد، باز از خدا روی می‌گردانید و انسان بسیار کُفرکیش و ناسپاس است.»

و در «سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت» می‌فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ

۱. سورهٔ بنی‌اسرائیل، آیهٔ ۶۷

إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند و چون [خداوند آنان را] به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند.»

از این آیات استفاده می‌شود که اعتقاد و محبت به خداوند در فطرت انسان‌ها هست و لذا با کوتاه شدن دستشان از علل مادی، پرده غفلت کنار می‌رود و معبود فطری خود را مشاهده کرده و از او کمک می‌طلبند. مشرک که توحید ربوبی را انکار می‌کند، هنگام احساس خطر موحد می‌شود، هرچند دوباره گرفتار غبار غفلت و به رسوب عادت خود مبتلا می‌شود. این شکل از تمایل توحیدی (در حال گرفتاری) مجازی نیست؛ بلکه توحید ناب و اعتقادی خالص است؛ هرچند مقطعی و موسمی باشد. اینها که در مقام انکار ربوبیت مبدأ هستند، هنگام انقطاع از علل و اسباب ظاهری و نیز امور وهمی و قراردادی و اعتباری و آنجا که انساب و اسباب در کار نیست، خداوند سسبحان را خالصانه می‌خوانند، نه اینکه فقط به سوی خدا گرایش صوری داشته باشند و در عمق روح آنها طلب نباشد.

شخصی از امام صادق (علیه السلام) از دلیل وجود خدا پرسید و اینکه او را به «الله» دلالت فرماید که اهل جدال وی را متحیر کرده‌اند.

آن حضرت فرمودند: «آیا در دریا، مسافرت کرده و سوار کشتی شده است؟» گفت: آری! حضرت فرمودند:

«آیا شده است که کشتی بشکند و نجات بخش و شناگری نباشد که او را نجات دهد، نه خود توان شنا داشته باشد و نه دیگران به کمک وی

بشتابند؟»

گفت: آری!

فرمودند: «در آن حال، به کدام مبدأ و مرجع متوسل شده است؟»

گفت: به کسی که قدرتش فوق قدرت‌هاست و هنگام انقطاع هر نسب و سبب می‌تواند نجات بخش وی باشد.

حضرت فرمودند:

«فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَيَّ الْإِنِّجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ وَ عَلَيَّ الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ!»<sup>۱</sup>

این همان خداست که هرکجا هیچ نجات دهنده‌ای نباشد و آن زمان که فریادرسی نیست، او هست.»

روایات فراوانی تأیید می‌کند، انسان مضطر و منقطع از همه چیز، خدا را مشاهده می‌کند و از او کمک می‌خواهد.<sup>۲</sup>

### ضرورت اضطرار عمومی جامعه بشری

همان‌گونه که هر انسانی در حالات شخصی و فردی خود، هنگامی که به حالت اضطرار و انقطاع کامل از اسباب ظاهری می‌رسد، به طور فطری، دستِ دعا و تضرع و استغاثه و طلب یاری و استمداد به سوی حضرت حق دراز می‌کند و در آن حال نگرانی و پریشانی، آیه کریمه «أَمَّنْ يَجِيبُ

۱. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، «توحید»، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۹۸ ق، ص ۲۳۱.

۲. نیشابوری، فریدالدین، «تذکرة الاولیاء»، تصحیح رنولد الن نیکلسون، افست طبع لندن، تهران، انتشارات مولی، ج ۱، ص ۱۳.

۳. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳-۱۸۴.

الْمُضْطَرُّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ<sup>۱</sup> را ورد زبان و وصف حال خود می‌سازد، طبق روایات اسلامی، جامعه بشری هم زمانی که دچار اضطرار و پریشانی و یأس و نومیدی و سرخوردگی گسترده و فراگیر از همه کس و همه جا و از همه اسباب موجود در عالم و از همه مکاتب بشری و قوانین و حکومت‌های مدّعی نجات بشر می‌گردد، به‌طوری که نا امنی، رعب و وحشت، قتل و خون‌ریزی و جنایت و ظلم و تجاوز و ستم گسترده، سراسر عالم را در بر گیرد و هیچ خانه‌ای بر زمین از این آشوب‌ها، برکنار و آسوده نماند، آن وقت جامعه بشری نیز، بالفطره روی و توجه به نجات‌دهنده و منجی الهی برای خاتمه بخشیدن به مصائب و آلام و دردهای خود، پیدا می‌کند؛ بنابراین، ظهور منجی نیز، طبق روایات اسلامی، درست در چنین بحران و هنگامه‌ای خواهد بود؛ از جمله این روایات می‌توان به روایات زیر اشاره نمود.

روایت اول روایتی است که طبرانی در کتاب «الکبیر» و ابونعیم از هلال (یا هلالی) نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند:

«سوگند به آنکه مرا به حقیقت مبعوث گردانید! که مهدی این امت از نسل این دو نفر است، (اشاره به امام حسن و امام حسین علیهما السلام) زمانی که دنیا آشفته گردد و فتنه‌ها ظاهر شوند و راه‌ها کوتاه گردند، برخی مردم بر برخی دیگر هجوم آورند، نه بزرگسالان به خردسالان رحم کنند و نه خردسالان به بزرگسالان، احترام نهند. در آن زمان، خداوند از نسل این دو، کسی را برمی‌انگیزد که حصارهای گمراهی را می‌گشاید و دل‌های غفلت زده را بیدار می‌کند و در آخر الزمان، دین را به پا دارد؛ چنان‌که من در ابتدا، آن را به پا داشتم و دنیا را از عدالت پر می‌سازد؛ چنان‌که از ستم

پر شده باشد.<sup>۱</sup>

روایت دوم نیز روایتی است که ابونعیم از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هنگامی که آخرالزمان شود، یأس و ناامیدی و قحطی رخ نماید، به تحقیق خداوند مردی از خاندان مرا بر خواهد انگیخت! دندان‌های پیشینش فاصله دارد و جبینش گشاده است. زمین را از عدالت پر می‌سازد و مال را فراوان می‌بخشد.»<sup>۲</sup>

و بالأخره روایت سوم، روایتی می‌باشد که نعیم بن حماد از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«پس از من، فتنه‌هایی رخ خواهد داد. یکی از این فتنه‌ها، فتنه تنگدستی و بیچارگی و خانه نشینی خواهد بود. در آن فتنه، جنگ و گریزها به وقوع می‌پیوندد و بعد از آن، فتنه‌ای سخت‌تر و پس از آن، فتنه‌ای دیگر خواهد بود. هرچه گفته می‌شود دیگر فتنه به پایان رسید، گسترش بیشتر می‌یابد تا جایی که هیچ خانه‌ای نمی‌ماند؛ مگر آنکه فتنه‌ای آن را در بر می‌گیرد و هیچ مسلمانی نیست؛ مگر آنکه فتنه‌ها او را دل‌زده و دلتنگ ساخته باشد تا اینکه مردی از خاندان من قیام کند.»<sup>۳</sup>

بنابراین با توجه به روایات اسلامی و از جمله روایات فوق، کاملاً روشن می‌گردد که حضرت حجت علیه السلام، زمانی از پرده غیبت درآمده و ظهور می‌کنند که اولاً، جهان از ظلم و ستم و بی عدالتی و فتنه‌های سهمگین و شکننده پر شده باشد و ثانیاً، جامعه بشری آن‌چنان دچار یأس و ناامیدی و

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحارالانوار»، ج ۱۹، ص ۱۴-۱۵.

۲. همان، ج ۳۲، ص ۸۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۰۳.

سرخوردگی و پریشانی شدید و گسترده شده است که عموم مردم، به طور فطری، یعنی با تمام وجودشان و با زبان جان و دلشان، درخواست و تمنای قلبی برای ظهور و آمدن منجی و نجات دهنده‌ای آسمانی برای پایان دادن به آلام و مصائبشان دارند.

**حکمت امتحان مردم، به عنوان یکی از علل غیبت امام زمان علیه السلام**

یکی از عللی که در احادیث اسلامی، برای غیبت امام زمان علیه السلام بیان شده، آزمون آفریدگان است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

«أِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ  
امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ؛<sup>۱</sup>

همانا قطعاً صاحب این امر، غیبتی دارد... این امر چیزی نیست؛ جز امتحانی از جانب خدای عزوجل که آفریدگانش را به این وسیله آزمایش می‌کند.»

هرچند که امتحان در این حدیث برای همه آفریدگان خدا مطرح شده است؛ ولی بیشتر از دیگران، شیعیان در معرض این امتحان قرار دارند. امام صادق علیه السلام، پس از اینکه از غیبت امام زمان علیه السلام به زرار خبر دادند، فرمودند:

«غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ؛<sup>۲</sup>

ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعیان را امتحان کند.»

آری! امتحان اصلی و سخت، برای شیعیان رخ می‌دهد تا روشن شود کدامیک از آنان در زمان غیبت، از اعتقاد کامل و صحیح نسبت به امامشان

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، کتاب الحجّة، باب فی الغیبه، ح ۲.

۲. قبلی، ح ۵

دست بر نمی‌دارند و وظایف خویش را در قبال ایشان، به خوبی انجام می‌دهند. آنها که در این امتحان شکست می‌خورند، در زمرة اهل ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup>

همان‌طور که اشاره شد، در روایت فوق، امام موسی بن جعفر علیه السلام تعبیر «امتحن بها خلقه» را به کار برده‌اند؛ یعنی همه آفریدگان خدا در عصر غیبت، امتحان خواهند شد. می‌توان از این عبارت، چنین برداشت نمود که یکی از حکمت‌های غیبت امام علیه السلام، ابتلای عموم انسان‌ها به بلاها و گرفتاری‌ها و فتنه‌های گسترده‌ای است که باعث ایجاد اضطرار عمومی و روی آوردن مردم به سوی منجی و نجات‌دهنده‌ای بزرگ و همچنین باعث اقبال قلبی نفوس بشر به سمت خدا و گشودن دست دعا برای فرج خواهد بود و همان‌گونه که در «قرآن کریم» آمده است، «ما انسان‌ها را به شدائد و سختی روزگار مبتلا می‌سازیم تا به درگاه ما، تضرع و زاری نمایند و به دعا روی آورند.» و با چنین فرضی است که در بعضی از روایات، دعا کردن برای فرج، وسیله‌ای برای نجات از هلاکت به شمار آمده است؛ چنان‌که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرمایند:

«به خدا! فرزندم مهدی غیبتی دارد که در آن، هیچ کس از هلاکت نجات نمی‌یابد؛ مگر کسی که خدای عزوجل او را بر اعتقاد نسبت به امامش، ثابت قدم بدارد و او را نسبت به دعا برای تعجیل فرجش، توفیق عنایت فرماید.»<sup>۲</sup>

لذا خود حضرت ولی عصر علیه السلام، در این روایت مشهور می‌فرمایند:

۱. بنی هاشمی، سید محمّد، «راز پنهانی و رمز پیدایی»، نشر نیک معارف، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۲۳۵.

۲. ابن بابویه صدوق، محمّد بن علی، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۳۸۴.



«وَأَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ»<sup>۱</sup>

برای تعجیل فرج، بسیار دعا کنید که فرج خودتان بسته به آن است.»

خداوند متعال در «قرآن کریم»، می‌فرماید:

«قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»<sup>۲</sup>

بگو! اگر دعاهای شما نباشد، پروردگار من به شما عنایتی نمی‌فرماید.»

### علت تشبیه امامان معصوم علیهم‌السلام به آب روان

بنابراین همچنان که انسان تشنه در حالت تشنگی، به طور فطری در جست‌وجوی آب است؛ زمانی که جامعه بشری نیز دچار تشنگی روحی برای اقامه عدل و قسط و رفع ظلم و ستم و تبعیض و ناجوانمردی و... در روی زمین شود، خداوند متعال به وعده خود عمل نموده و ذخیره الهی و بقیت خود را روی زمین، برای پاسخ‌گویی به تمنای فطری بشریت و رفع عطش روحی و معنوی مردم، از پرده غیبت، ظاهر می‌سازد تا آن حضرت به مدد فیض مسیحایی و انفاس قدسیه خود، کام تشنه بشریت را لبریز و سیراب از خیر و عدالت و نیکی فرماید و به همین سبب، در «قرآن کریم» و همچنین روایات اسلامی، امامان معصوم علیهم‌السلام به آب روان، تشبیه شده‌اند، خداوند در «سوره مبارکه ملک» به این ویژگی چنین تصریح فرموده است:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»<sup>۳</sup>

بگو! اگر آب [سرزمین] شما فرو رود [و پنهان شود]، چه کسی آب روان

برایتان می‌آورد؟»

۱. طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، ص ۲۹۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۷.

۳. سوره ملک، آیه ۳۰.

در این آیه، خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ای محمد! به این کفار بگو: به من خبر دهید، این آبی که خداوند در چشمه‌ها و نهرها برای شما قرار داده تا از منافع آن بهره‌مند شوید؛ اگر به گونه‌ای در زمین فرو رود که دسترسی به آن ممکن نباشد، چه کسی است که شما را به آب جاری، رهنمون سازد؟»

این آیه بیانگر مهم‌ترین نعمت و رحمت الهی است که بر بندگان نازل شده است. یکی از آثار این رحمت الهی، آب‌های زیرزمینی است که با قرار گرفتن در چشمه‌ها، چاه‌ها و قنات‌ها، ذخیره‌ای برای بهره‌برداری از آن، در موقع مناسب می‌شود، خداوند در این آیه، با بیان نقش آب‌های زیرزمینی در حیات بخشیدن به موجودات زنده و سؤال از عامل اصلی رساندن مردم به این آب، مخاطبان خود را به رجوع به فطرت برای دریافت جواب آن دعوت می‌کند تا مردم متوجه شوند که تنها قدرتی که در وقت نیاز باید به او رجوع کرد و به او متکی بود، خداوند قادر متعال است؛ زیرا آب مهم‌ترین عامل زندگی مادی بشر است؛ اما روح انسان نیز نیاز به چشمه‌ای دارد که او را از کوثر زلال معارف الهی سیراب کند و حیات تازه‌ای در جانش بدمد و او را به اوج کمال برساند، آن سرچشمهٔ هدایت الهی است که بدون راهنما، «خضر راه»، رسیدن به آن ممکن نیست.

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

انبیاء و اولیای الهی با نور هدایت خود برای رهایی مردم از تاریکی‌ها، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرده‌اند و هرکدام، همانند سرچشمه‌ای هستند که با تمام شدن آب آن، دوباره رحمت الهی ریزش می‌کند و آب‌های جدید جایگزین آن می‌شود و به همین جهت، در زیارتی از امام

صادق علیه السلام، خطاب به حضرت علی علیه السلام چنین آمده است.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ مُظْهِرَ الْمَاءِ الْمَعِينِ؛<sup>۱</sup>

سلام بر تو! ای مظهر آب روان...»

از امام رضا علیه السلام درباره این آیه سؤال شده است، حضرت فرمودند:

«مَاؤُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيِ الْأُمَّةِ؛<sup>۲</sup>

که مراد از آن، امامان هستند که هر کدام ابواب الهی بین او و خلق اویند.»  
بنابراین ظاهر آیه، مربوط به آب جاری است که مایه حیات موجودات زنده و باطن آیه، مربوط به وجود امام، علم و عدالت جهان گستر اوست که آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است.<sup>۳</sup>

اما وجه تشبیه آب به امامان معصوم علیهم السلام، این است که همان طور که آب، رحمت الهی و مایه حیات مادی انسان هاست و بدون آب نمی توان زندگی کرد، امامان معصوم علیهم السلام نیز رحمت خداوند و وسیله ای برای وجود حیات روحانی انسان ها و سلامت جامعه اند. به همین جهت، در حدیثی است که ابو حمزه از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ؛<sup>۴</sup>

اگر زمین بدون امام باشد، [اهل] آن را فرو می برد.»<sup>۵</sup>

پس، همچنان که انسان تشنه در زمان تشنگی، به جست و جوی آب

۱. مجلسی، محمد باقر، «بحار الانوار»، ج ۹۷، ص ۳۷۵.

۲. قبلی، ج ۲۴، ص ۱۰۰.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، ج ۲۴، ص ۳۶۰.

۴. کلینی، محمد یعقوب، «کافی»، ج ۱، ص ۱۰۹.

۵. هادیان شیرازی، عبدالرسول، «مقاله موعود در قرآن»، ماهنامه موعود، خرداد و تیر ۷۸، ش ۱۴، ص ۴۳-۴۴، همراه با اضافات و تصرفات.

می‌گردد تا به واسطه نوشیدن جرعه‌ای از آن، عطش جسمانی خود را فرونشاند، جوامع بشری نیز زمانی که تشنه عدالت و خیر و نیکی و نجات از ظلم و ستم و تبعیض‌ها شود، فطرتاً به دنبال آب معنوی، کوثر و ساقی آب حیات، یعنی امام حقی حاضر عادل و عدل‌گستر می‌رود. در این باره، امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

«وَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَرَّانَ حَزِينٍ عِنْدَ فَقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ؛<sup>۱</sup>  
چه بسیارند مؤمنان اندوهگین و بسیار تشنه که هنگام فقدان آب روان،  
غمناک هستند.»

#### دلیل هشتم: قسری نبودن انتظار

پیش از این اشاره شد که امور فطری، یعنی آنچه نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و میان همه انسان‌ها مشترک بوده و اموری آگاهانه و از روی انتخاب و گزینش می‌باشند. بنابراین، گرایش‌های فطری تحمیلی نیست و با غلبه و زور نمی‌توان این امور را بر فردی تحمیل نمود؛ همچنان‌که با غلبه و زور نمی‌توان کسی را مجبور به ترک امور فطری نمود و مثلاً به او گفت تو مجبوری که طالب زیبایی، حقیقت، توانایی، دانایی، عدالت، خیر مطلق و پرستش خداوند باشی یا بالعکس مجبوری من بعد، طالب این امور نباشی!

بدون تردید می‌توان گفت که صحت و درست‌ی این مطلب و ادعا را هرکسی با مراجعه به درون خود و وجدان خویش می‌تواند احراز کند؛ اما علاوه بر احراز وجدانی، می‌توان از راه عقلی و فلسفی نیز برای اثبات این

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۲۸۹.

موضوع، اقامه دلیل نمود. توضیح اینک، حکمای قدیم در حکمت نظری بر این اعتقاد بودند که حرکت در اجسام، اگر به مقتضای طبع آنها صورت گیرد، این حرکت طبیعی است؛ به عنوان مثال، حرکت سنگ از بالا به پایین که به مقتضای طبع خود سنگ انجام می‌گیرد، موافق طبع اولی و حرکتی طبیعی آن است. در مقابل، حرکت سنگ از پایین به بالا، برخلاف طبع اولی و یک حرکت قسری، یعنی جبری، زوری، تحمیلی و ضد ارادی است؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، سنگ همواره به حکم طبع اولی خود و به حکم تمایل ذاتی‌اش، از بالا به پایین حرکت می‌کند؛ اما حرکت سنگ از پایین به بالا، برخلاف طبع اولی او و به حکم ضربه‌ای است که از خارج بر او وارد می‌شود و به همین دلیل، حرکت قسری است.

به عقیده حکمای قدیم، هیچ جسمی خالی از یک میل طبیعی نیست. هر حرکت غیرطبیعی مستلزم منع مقتضای طبع است و در نتیجه هر حرکت خلاف طبع، جبر طبع و برخلاف مقتضای اولی وی است و به همین دلیل، هر حرکت غیر طبیعی، قسری نامیده می‌شود؛ یعنی حرکت قسری، نقطه مقابل حرکت طبیعی است و به همین دلیل، حرکت قسری ادامه و دوام نخواهد یافت و به پایان خواهد رسید؛ برخلاف حرکت طبیعی که امکان دوام دارد؛ زیرا از آنجا که این حرکت برخلاف طبع اولی جسم است، خود طبیعت، خود به خود به حال اول بازگشت می‌کند؛ هرچند در خلأ صورت گیرد و به هیچ‌گونه عائق و مانعی برخورد نکند.<sup>۱</sup>

از آنجا که حرکت قسری فی حد ذاته قابل دوام نیست؛ در نتیجه، اولاً دائمی و پایدار نبوده و ثانیاً، مشترک و اکثری نمی‌باشد؛ زیرا حرکت غالب و مشترک و اکثری در همه اجسام، همان حرکت اولیه و حرکت طبیعی است

۱. مطهری، مرتضی، «شرح منظومه»، انتشارات حکمت، ج ۲، ص ۴۵-۵۲.

که مقتضای طبع اولیة آنها می‌باشد.

حال با توجه به توضیحات فوق، جای پرسش است که آیا گرایش اولیة انسان‌ها به موضوع و حقیقتی، به نام «انتظار فرج» امری فطری و مقتضای ذات و طبع اولیة آنهاست و گرایش و حرکتی طبعی می‌باشد یا گرایش و حرکتی برخلاف ذات و طبع اولی انسان‌ها بوده و در نتیجه، حرکتی قسری و جبری است که تحت تأثیر عوامل بیرونی و خارج از ذات بشر، بر وی تحمیل گردیده است.

در پاسخ باید گفت: همان‌گونه که گفتیم، حرکات قسری دارای دو ویژگی‌اند: اول آنکه، پایدار و دائمی نیستند و دیگر آنکه، مشترک و اکثری نمی‌باشند. بنابراین اگر گرایش بشر به امر انتظار، امری قسری باشد، در این صورت نمی‌تواند نه امری پایدار و دائمی در نزد انسان‌ها باشد و نه امری اکثری و مشترک.

پیش از این به تفصیل اشاره شد که اعتقاد به وجود «منجی موعود» و «انتظار فرج» ریشه در کهن‌ترین آموزه‌های آسمانی و فرهنگ‌های بشری دارد و یک اعتقاد عمیق و ثابت است که همواره، همه‌جا و همه‌زمان‌ها، نزد تمام ملت‌ها شایع و رایج بوده است و در اعماق دل همه ملت‌ها و پیروان همه ادیان الهی و تمام اقوام و ملل جهان جا گرفته است؛ چرا که ایمان به حتمیت ظهور منجی عالم در فکر عموم انسان‌ها وجود دارد و منشأ این فکر، یک رشته اصول قوی و متین است که از سرشت فطرتِ اصیلِ آدمی سرچشمه گرفته است؛ زیرا بشر فطرتاً طالب رسیدن به کمال، در تمام زمینه‌های مربوط به خود بوده و او می‌داند که این کمال، تنها در سایه

حکومتِ عدل توحیدی تحقق می‌یابد.<sup>۱</sup>

از آنچه بیان شد، نتیجه می‌شود:

۱. هر حرکت قسری، نه دائمی است و نه اکثری؛

۲. گرایش‌های فطری، هم دائمی است و هم اکثری؛

۳. نتیجه اینکه: انتظار فرج (به دلیل دائمی بودن و اکثری بودن)

گرایشی فطری است؛ نه قسری.

### دلیل نهم: انتظار فرج، انتظار تمدنی مبتنی بر فطرت (تمدن مهدوی)

بحث از انتظار، بحث از آینده جهان و جایگاه تمدنی است که خداوند برای بلوغ تاریخ و بلوغ انسانیت در نظر گرفته و حیات و برکت تک‌تک افراد بشر و جامعه در گرو جهت‌گیری به سوی آن آینده است. درست همان کاری که انبیای الهی انجام می‌دادند و هر کدام در جهت‌گیری توحیدی خود، شرایط شکوفایی پیام پیامبر بعدی را فراهم می‌کردند و همواره در این کار به آینده درخشانی که ظرف ظهور همه ابعاد توحید است، نظر داشتند. هدف متوسط آنها، ظهور پیامبر بعدی و هدف نهایی آنها، ظهور حضرت مهدی علیه السلام بود؛ همان هدفی که امام حسین علیه السلام و حضرت امام صادق علیه السلام ارتباط با ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌فرمایند:

«لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»<sup>۲</sup>

اگر او را درک می‌کردم تا آخر عمر در خدمت او بودم!<sup>۳</sup>

باید اذعان نمود، همان‌گونه که ظهور حضرت مهدی علیه السلام جلوه اتم و

۱. صدر، سید محمد باقر، «بحث حول المهدی علیه السلام»، ص ۷.

۲. «فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام»، ص ۷۲۳؛ مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۳. ظاهر زاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، اصفهان، لب المیزان، ۱۳۸۹، ص ۳۵۷.

اکمل آرمان نهایی همه انبیای الهی در طول تاریخ بشر از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلوات الله علیه بوده است، به طریق اولی می توان گفت که ظهور آن حضرت، آرمان نهایی فطرت بشر نیز می باشد؛ زیرا انبیای الهی، سفیران آسمان برای پاسخگویی به امیال فطری بشر و تحقق مطالبات فطرت او هستند. به همین دلیل، فحوای تعالیم انبیا با خطوط کلی فطرت انسان ها بیگانه و نا آشنا نیست؛ بلکه همواره در آشتی، هماهنگی و سازگاری کامل با فطرت انسان ها بوده است تا آنجا که باید گفت، اگر انبیای الهی از عامل آرمانی واحد و مشترک، به نام ظهور حضرت مهدی علیه السلام در پایان سیر کمالی تاریخ بشر سخن گفته اند، در واقع، از آرمان باطنی و تمنای درونی و نهایی فطرت بشر پرده برداشته اند؛ چرا که آرمان ها (ایده آل ها) همواره علت غایی حرکت های فردی و اجتماعی بشر هستند.

توضیح اینکه، هدف، آن غایت مشخصی است که انسان فرا راه خویش تصور می کند و مسیر خود را به گونه ای پیش می گیرد که بدان دست یابد. اهداف انسان، با توجه به خواسته ها و نیازهایش انتخاب می شوند و گذشته از آنکه این خواسته ها ممکن است حقیقی یا کاذب باشند، هدف اصلی یا آرمان او، آن نقطه ای است که انسان جواب تمامی خواسته هایش را در آن جست و جو می کند. این فطرت انسان است که بر این اصل قرار دارد و او خواه ناخواه، از آن تبعیت می کند. با توجه به همین فطرت است که «قرآن کریم» می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛<sup>۱</sup>

رسول خدا برای شما اسوه ای حسنه است.»



چرا که انتخاب اسوه و تبعیت از آن، ضرورت خلقت بشر است و در این میان، اگر از اسوه‌های حسنه اعراض کند، نه این چنین است که بتواند خود را در وضعیتی خنثی محفوظ بدارد و به سوی نمونه‌های سوء گرایش نیابد، خیر. اگر بشر از اسوه‌های حسنه اعراض کند، به ناچار به سوی ائمه کفر خواهد گرایید. علت وضع کلمه «امام» نیز همین است.

امام، به معنای پیشوا، آرمان وجودی بشر و آن غایتی است که همه صفات تکاملی انسان در وجود او تبلور یافته است. تبلیغات شیطانی غرب و شرق نیز از همین خصوصیت فطری بشر که در نهاد خلقت او موجود است، سوء استفاده می‌کند و با آفریدن قهرمانانی کاذب برای اصناف مختلف، جامعه را به هر جانبی که می‌خواهد، سوق می‌دهد.<sup>۱</sup>

از امتیازات اساسی ادیان الهی به طور عموم این است که اگر به عقیده‌ای بشارت می‌دهند یا اینکه تکالیفی را برای بشر عرضه می‌کنند، در رتبه سابق بر آن، سعی در معرفی الگویی دارند که پیاده کننده دستورات در خارج و معتقد به عقیده خود است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی، به طور وضوح به این حقیقت اشاره کرده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید:

«وَاللَّهِ مَا أَمَرْتُكُمْ بِطَاعَةٍ إِلَّا وَقَدْ ائْتَمَرْتُ بِهَا وَلَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَقَدْ ائْتَيْتُ عَنْهَا»<sup>۲</sup>

هیچ گاه امر به طاعتی نکردم؛ مگر آنکه خودم به آن امر قبلاً عمل کردم و از هیچ گناهی نهی نکردم؛ مگر اینکه خودم قبلاً دست از آن کار برداشتم.

۱. آوینی، سید مرتضی، «توسعه و مبانی تمدن غرب»، نشر ساقی، چاپ سوم، ۱۳۸۱، ص ۱۵-۱۶، همراه با اضافات و تصرفات.

۲. استرآبادی، علی، «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۲۴.

این بُعد، یکی از ابعاد اساسی در وجود انسان است؛ زیرا هنگامی که انسان در پیش‌روی خود الگویی می‌بیند که پیش‌تاز در عمل به دستورات شرع و شریعت است، وجود این الگو، تأثیر بسزایی در نفس و روح او می‌گذارد که قابل مقایسه با تأثیر گفتار و وعظ نیست. در این باره، از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است که:

«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ»<sup>۱</sup>

با عملکرد خود دعوت‌کنندگان به سوی ما باشید، نه با زیباتان.

این درست بر خلاف مکتب‌های فلسفی است؛ زیرا فیلسوف تنها در صدد ابداع نظریه و طرح آن در جوامع است؛ بدون آنکه به فکر پیاده نمودن آن در عالم خارج و مجسّد نمودن آن باشد. به همین دلیل، نظریه او از محتوای فکر و نظر تعدی نمی‌کند، به خلاف ادیان الهی که اگر عقیده و شریعتی را ترسیم می‌نمایند، در صدد پیاده کردن آن در خارج و الگو دادن به بشریت برای رسیدن به آن عقائد و شریعت می‌باشند. «قرآن کریم» صریحاً از عامل الگو و رهبر و تأثیرگذاری آن، سخن به میان آورده است؛ آنجا که می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»<sup>۲</sup>

البته برای شما در اقتدای به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو، خیر و سعادت بسیار است؛ برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند. این الگودهی، اختصاص به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد؛ بلکه تمام انبیای الهی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۷۸.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

الگو و اسوه برای بشرند. خداوند متعال می‌فرماید:

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»<sup>۱</sup>

هر آینه، ابراهیم و همراهان او الگوی خوبی برای شمايند.»<sup>۲</sup>

بنابراین، همان‌گونه که بشر، بدون اسوه و امام و هدف و آرمان دچار گم‌گشتگی و سرگردانی می‌شود، جامعه و تاریخ نیز بدون آرمان‌غایی و مدینه فاضله نمی‌تواند حیات خویش را استمرار بخشد؛ به همین ترتیب هم همان‌گونه که اسوه و امام میزان قضاوت و داوری افراد انسانی قرار می‌گیرد، جامعه و تاریخ نیز میزان خویش را از مدینه آرمانی خود کسب می‌کنند.<sup>۳</sup> در راستای چنین هدفی و نظر داشتن به آن آینده توحیدی، باید ملاک‌های یک تمدن توحیدی و تفاوت‌های اساسی آن با تمدنی دروغین را شناسایی نمود. به اعتقاد نگارنده، مهم‌ترین شاخصه یک تمدن توحیدی، هماهنگی آن با فطرت بشر است؛ بر این اساس، می‌توان گفت که انتظار فرج، انتظار تمدنی مبتنی بر فطرت است که همان تمدن مهدوی و مدنیت موعود می‌باشد.

### تفاوت گرایش فطری با غریزی

از مباحث گذشته روشن گردید، هر انسانی هم از نظر بُعد شخصی و هم از نظر بُعد اجتماعی، عکس‌العمل‌هایی در زندگی خود دارد که در ذات و فطرت او نهفته است. از چند راه می‌توان فهمید که چه چیزی در انسان فطری است:

۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲. رضوانی، علی اصغر، «وجود امام مهدی (عج) در پرتو عقل»، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵، ص ۳۱ و ۳۲.

۳. همان، ص ۱۹.

اولاً، شخص وقتی با تفکری آزاد به خودش رجوع کند، درمی‌یابد گرایش‌ها و آگاهی‌هایی دارد که به دور از هر شرایطی، در او ثابت و پایدارند و با حالات دیگری، مثل مسائل مربوط به عادات اجتماعی یا غریزی فرق می‌کنند؛ به طوری که میل به غذا خوردن در خود را با نیاز به پرستش کمال مطلق، یک شکل احساس نمی‌کند و درمی‌یابد که آن دو دارای یک مبنا در وجود انسان نیستند.

برای انسان معلوم است که غذا خوردن یک نیاز طبیعی و به بدن او مربوط است و پس از غذا خوردن، آن میل دیگر در میان نیست و با از بین رفتن بدن، به کلی آن نیاز هم از بین می‌رود؛ ولی نیاز به پرستش، ریشه در عمیق‌ترین و پایدارترین بُعد انسان دارد و انسان، ماوراء بدن، با آن نیاز روبه‌روست و بر این اساس گفته می‌شود، نیاز به پرستش کمال مطلق، یک موضوع فطری است؛

ثانیاً، گرایش‌هایی که به نام گرایش‌های فطری مورد بحث قرار می‌گیرد، گرایش‌هایی است فوق خصوصیات قومی که در همه انسان‌ها موجودند و این نشان می‌دهد که ریشه در حقیقت انسانی آنها دارد. اینجاست که می‌گویند: مسائل فطری، علاوه بر اینکه گرایش پایداری است، در عمق شخصیت انسان‌ها ریشه دارد.

با تأمل در حرکات و اعمال امت‌ها و ملت‌ها در طول تاریخ، می‌توان متوجه آنها در همه اقوام بود، رفتارهای پایداری را در همه انسان‌ها در طول تاریخ، ملاحظه می‌کنید که حکایت از آن دارد که بشر دائماً به دنبال تحقق آنهاست و هیچ وقت چشم از آنها برنداشته است.

با این دو ملاک، فطریات را از طبیعیات جدا می‌کنند.<sup>۱</sup> آنچه مربوط

۱. البته عنایت داشته باشید که گرایش‌ها از جهت فطری است و از جهت طبیعی یا از جهتی

به طبیعت انسان است، جهت گذرانِ زندگی دنیایی انسان لازم است؛ ولی نباید هدف و مقصد انسان شود؛ چون نیازهای طبیعی، هدف بدن انسان است. اگر این نوع نیازها هدف اصلی شد، ما را از هدف اصلی قلب و جانمان که خداوند است، باز می‌دارد. البته وقتی می‌گوییم نیازهای جسمی و خیالی و وهمی، فطری نیست، به آن معنا نیست که جایی در زندگی بشر ندارد؛ بلکه منظور این است که در عمیق‌ترین لایه وجودی انسان جای ندارند و می‌شود نسبت به آنها، با کم‌ترین امکانات، زندگی را ادامه داد؛ آن هم یک نحوه از زندگی که انسان بتواند خود را تحمل کند؛ در حالی که اگر نیازهای فطری انسان پاسخ داده نشود، هر قدر هم که نیازهای طبیعی انسان برآورده شود، باز خودش برای خودش قابل تحمل نیست؛ نمونه‌اش اینکه می‌بینید مردم بی‌دین، خودشان هم خودشان را نمی‌پذیرند و این بهترین دلیل است بر اینکه این نوع انسان‌ها با این روش، عملاً زندگی نمی‌کنند تا بتوانند آن را ادامه دهند؛ بلکه در اولین فرصت که امکان زندگی بهتر برایشان ظاهر شد، به آن زندگی که در آن هستند، پشت می‌کنند و دائم در حال جایگزین کردن نوع جدیدی از زندگی قبلی هستند تا به گونه‌ای از خودشان و از وضع موجودشان فرار کنند و مشخص است که فرار از گذشته، غیر از کمال دادن به گذشته است.

در تمدنی که فطریات مورد توجه نیست، تلاش افراد صرف تخریب گذشته است؛ ولی در تمدنی که بر اساس فطریات بنا شود، تکامل کارها و

---

فطری است و از جهت دیگر وهمی و غیر حقیقی است. مثلاً «محبت» از آن جهت که انسان نیاز دارد که خدا را به عنوان کمال مطلق دوست داشته باشد و خدا هم از او راضی باشد، یک امر فطری است؛ ولی از آن جهت که نیاز دارد بقیه را دوست داشته باشد یا بقیه او را دوست بدارند، می‌تواند طبیعی یا وهمی باشد. (نقل از طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، لب المیزان، ۱۳۸۹، ص ۲۶۴.)

افراد جامعه، به سوی اهداف عالی‌تر مدّ نظر قرار می‌گیرد؛ همان طور که هر پیامبری، کار پیامبر قبلی را تأیید می‌کند و کمال می‌بخشد و به امت خود، بشارت پیامبر بعدی را می‌دهد تا این سلسله به اوج کمال خود برسد. در مباحثی که در موضوع فطریّات به میان می‌آید، بحث این است که آیا بنیادی در جان خود داریم که با اصالت‌های خاص، رمز سعادت و چراغ راهنمای ما به سوی مقصد حقیقی‌امان باشد و بقیه کارها و گرایش‌ها را بر اساس آن ارزیابی کنیم؟

وقتی مشخص شد انسان دارای گرایش‌های خاصّ فطری است و نسبت به هر جریان بی‌تفاوت نیست، می‌توان گفت: یک تمدّن اگر به فطرت و گرایش‌های عمیق و اصیل بشر جواب ندهد، نمی‌تواند به عنوان یک تمدّن باقی بماند و روز به روز به کمال مطلوبی دست یابد و بیشتر برای حفظ خود، شرایط فریب و اغفال بشر را فراهم می‌کند و با انواع تبلیغات، شرایط غفلت از فطریّات را به بشر تحمیل می‌کند و بالأخره دروغین بودن آن روشن می‌شود؛ بلکه از طریق بشر نفی می‌گردد؛ چون نه انسان خودش می‌تواند تا ابد به خودش دروغ بگوید، نه بقیه می‌توانند تا ابد او را فریب دهند.

شما به چیزی «فریب» می‌گویید که با جانتان تطبیق نداشته باشد. اگر به شما گفتند این کار را بکنید تا به سعادت ابدی برسید، حال اگر به آن سعادت پایدار که خیال و قلب و عقل شما آن را تصدیق کند، نرسیدید، می‌گویید: فریب خوردم! چون ابدی بودن سعادت خودتان را می‌خواهید. شیطان گفت: اگر از شجره ممنوعه بخورید، ابدی می‌شوید.

«قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»<sup>۱</sup>

به آدم گفت: آیا تو را به سوی درخت جاودانگی و مُلکی که هرگز به کهنگی نگراید، راهنمایی کنم؟»

شیطان می‌داند که ما بر اساس فطرتمان ابدی بودن را در عین سعادت‌مندی می‌خواهیم؛ اما در راهنمایی، به ما دروغ می‌گوید و ما را همواره به دنبال خودش می‌کشاند و بازی می‌دهد و پیامبران با متذکر کردن فطرت ما، فریب شیطان را برای ما آشکار می‌کنند؛ به عنوان مثال، در روزگار کنونی، ما شاهدیم که وعده‌های تمدن غرب شبیه فریب‌های شیطان است. به امید سعادت ابدی، تمام عمر ملت‌ها را به بازی گرفته و می‌گوید حالا که می‌خواهید آرامش داشته باشید، باید توسعه اقتصادی‌تان این گونه باشد که «بانک جهانی» توصیه می‌کند؛ ملاحظه می‌کنید که با طرح وعده آرامش، ما را گرفتار تارهای عنکبوتی اقتصاد بانک جهانی می‌کند تا بتواند سلطه خود را ادامه دهد و هرگز تصور نمی‌کند با موجوداتی روبه‌روست که علاوه بر نفس آماره، فطرت نیز دارند؛ فطرتی که با اندک تذکر از طریق انبیای الهی و مکتب آنها بیدار می‌شود و انسان را متوجه می‌کند که از اصیل‌ترین ابعاد خود فاصله گرفته است.

بنابراین هر تمدنی که بخواهد بماند، پیشنهادهایش باید طوری باشد که فطرت انسان‌ها به دنبال آن است، فرق تمدن حقیقی با تمدن دروغین در این است که یکی در انجام و تحقق وعده‌هایش موفق و دیگری ناموفق است.

اگر تمدنی دروغین بود، ما را مشغول فرعیات زندگی می‌کند تا از

---

۱. سوره طه، آیه ۱۲۰.

گرایش‌های حقیقی خود غافل شویم؛ ولی این فریب‌ها و غفلت‌ها پایدار نمی‌ماند؛ چون امثال رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی، همه و همه بستری است برای رسیدن به اهداف عمیق‌تر فطرت. بنابراین، می‌توان از بعضی اهداف اقتصادی، اجتماعی دست برداشت؛ ولی هدف فطری چیزی نیست که بتوان از آن غفلت کرد و باز احساس رسیدن به مقصد اصلی زندگی را در خود داشته باشیم.

دعوت «قرآن کریم» به انسان این است که زندگی خود را در جهت فطرت خود قرار دهد تا در واقع، به اصل اصیل خود نزدیک شود. می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

جهت خود را برانگیزان در راستای دین حنیف و بی‌تلفات که همان فطرت

الهی است که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن خلق کرده، هیچ تفاوتی در

انسان‌ها از این جهت نیست، این دین پایدار است و اکثر مردم نمی‌دانند.»

می‌فرماید: آن روش پایدار و قیّم همین روشی است که فطرت، مدّ نظر

تو قرار می‌دهد.

### خصوصیات تمدن تعالی بخش

پیش از این اشاره شد، تنها تمدنی باقی می‌ماند که با خواسته‌های

فطرت انسان، سازگار و هماهنگ باشد که اوج این هماهنگی و سازگاری را

در انتظار فرج می‌توان یافت؛ چرا که انتظار فرج، زمینه‌ساز تحقق تمدنی

جهانی است که با هدایت و رهبری امام معصوم علیه السلام و با ابتنا بر روش

۱. سوره روم، آیه ۳۰.



پایدار و قیّم فطرت بنا گردیده خواهد شد: «تمدّن مهدوی»؛ زیرا امامان معصوم علیهم السلام فطرت مجسم و انسانیت متعینند؛ پس هرچه بیشتر به آنها نظر کنیم، بیشتر به تعادل خودمان نظر کرده‌ایم. عمده آن است که ابتدا مطمئن شویم خداوند انسان‌های معصومی را در زندگی بشر جای داده تا بشریت را به سوی جامع‌ترین زندگی سوق دهد. وقتی این مسئله روشن شد و وقتی در مرحله بعدی به سیره و سخن امام معصوم علیهم السلام دست یافتیم، مطمئن می‌شویم که آن سیره و سخن، حرف فطرت انسان‌هاست و فقط از آن طریق، می‌توانیم به تمدّن پایدار و همه‌جانبه دست یابیم؛ تمدّنی زندگی‌ساز که همه نیازهای انسانی را در همه ابعاد آن جواب می‌دهد.

بنابراین اگر در روند ایجاد تمدّن، انسان معصوم، مدّ نظر ما نباشد و رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، اراده اصلی جامعه نگردد، در چنین صورتی، دیگر نمی‌توان به اقداماتی که در جامعه صورت می‌گیرد، اعتماد لازم را داشت و با خاطر آسوده، کارها را دنبال کرد و این نیاز فطری هر جامعه‌ای است. بنابراین می‌بینیم اگرچه منتسکیو<sup>۱</sup> تلاش کرده است که همه قوانین دینی و غیردینی را جمع کند و کتاب «روح القوانین»<sup>۲</sup> را تألیف نماید تا بشر از این طریق به حوائجش برسد، اما امروز شاهدیم که بعد از گذشت چند قرن از تألیف این کتاب، بشر به حوائجش نرسیده است؛ بلکه در هیچ دوره‌ای، مانند امروز، بشر دچار یأس و سرخوردگی و اضمحلال از دورن نگردیده است؛ چون عمل به آن قوانین، رجوع به سیره و سخن معصوم نیست. بنابراین، امثال آن کتاب‌ها نمی‌تواند به انسان این اطمینان را بدهد که منتسکیو و امثال او درست برداشت کرده‌اند و برداشت‌های آنها

1. Montesquieu.

2. The Spirit of the Laws.

ظهور نفس اماره شخص آنها نیست؛ ولی در یک تمدن جامع که هدایت آن با معصوم و مبتنی بر پاسخگویی به حوائج فطری بشر می‌باشد، شرایطی پدید می‌آید که اگر انسان‌ها بخواهند به نفس اماره‌اشان جواب مثبت دهند، روح زمانه به آنها سخت می‌گیرد و اساساً تصوّر اعمال گناه‌آلود راحت نمی‌باشد تا نوبت تصدیق و انفعال و عمل پیش آید و اینکه در یک تمدن، به جهت اهداف عالیه، شرایط جوابگویی به نفس اماره آسان نباشد، غیر از این است که خود انسان در یک تصمیم‌گیری فردی به خودش سخت‌گیری کند.

مثالی می‌تواند درک این موضوع را آسان‌تر نماید؛ یک وقت است مادرِ کودک به او می‌گوید: امشب نباید غذا بخوری؛ چون مریض می‌شوی و بستر را طوری فراهم می‌کند که غذایی در دسترس نیست، تحمل این دستور برای کودک ممکن است؛ چون شرایط هم مطابق همان مصلحتی است که شخص باید طبق آن عمل کند ولی یک وقت است که شما، شخصاً تصمیم می‌گیرید به خودتان تحت عنوان ریاضت، آن شب غذا ندهید.

تمدن اسلامی مبتنی بر فطرت بشر، تحت رهبری امام معصوم (علیه‌السلام) طوری برنامه‌ریزی تعالی بخش می‌کند که ابعاد فطری و متعالی انسان مورد غفلت قرار نمی‌گیرد؛ بدون آنکه انسان‌ها احساس کنند شرایط برایشان سخت است. به عبارت دیگر تمدن تعالی بخش طوری به انسان‌ها جهت می‌دهد که خود انسان‌ها با خودشان، در جهت تعالی خود درگیر می‌شوند؛ نه اینکه نظام حاکم با انسان‌ها درگیر شود. رمز کار را باید در موضوع ایجاد تصوّر اعمال مثبت دنبال کرد که نوبت به تصوّر اعمال منفی نمی‌دهد تا بخواهد با امکان انجام آن اعمال، آنها را تصدیق کند و تحت تأثیر تصوّر خود، برنامه عمل کردن به آن را بریزد.

برعکس موضوع فوق، تمدن غرب، تمدنی است که بنایش را بر ارضای نفس آماره گذاشته است و هر آنچه را در جهت ارضای نفس آماره نیاز دارد، فراهم می‌کند و از همین طریق، به سوی اضمحلال خود جلو می‌رود.

انسان نمونه ساده این قاعده را در ساختار طبیعی خودش می‌تواند تجربه کند. اگر به تمام میل‌های نفس آماره خود جواب دهد، مثلاً هر چیزی که دلش خواست، خورد و هر کاری که دلش خواست، کرد، بر اساس عکس‌العملی که ساختار طبیعی بدنش نشان می‌دهد، بیمار می‌شود و اگر باز ادامه دهد، با مرگ زودرس روبه‌رو خواهد شد.

تمدنی که بر اساس ارضای نفس آماره جلو رفت، خود به خود، به سوی بیماری‌های اجتماعی و نهایتاً اضمحلال درونی قدم می‌گذارد.

ابتدا باید متوجه این سنت جاری در هستی شد که این یک قاعده است که اگر کسی خواست بدون کنترل معنوی و بی‌توجه به ابعاد فطری، همه میل‌های نفس آماره‌اش را جواب بدهد، مضمحل می‌شود و بر اساس همین قاعده و سنت نتیجه می‌گیریم که نظام عالم بر اساس ساختار حکیمانه‌ای که دارد، اجازه نمی‌دهد که بشر بر اساس نفس آماره‌اش همه عرصه‌های زندگی خود را شکل دهد؛ چون خداوند حکیم، جهان را برای بشر بر اساس جوابگویی به نفس آماره‌اش خلق نکرده است و اگر خواست از همه امکانات عالم در راستای ارضای نفس آماره‌اش استفاده کند، عرصه را بر او تنگ می‌کند تا آنجا که امکان ادامه زندگی برای او نمی‌ماند.

عین قاعده فوق در مسائل سیاسی و حکومتی جریان دارد که اگر نظامی فقط بخواهد نفس آماره بی‌حد و مرز افراد جامعه را جواب بدهد، از درون خودش، خود را نفی می‌کند؛ در حالی که در تمدن متعالی دینی، طوری فضای جامعه شکل می‌گیرد که انسان در صورت تن دادن به نفس آماره،

خود به خود احساس گناه می‌کند؛ به گونه‌ای که روح ایمانی از یک طرف و فضای دینی جامعه از طرف دیگر، امکان تصوّر اعمال گناه آلود را سخت می‌کند و افراد جامعه را از سقوط به ورطه فساد و نابودی، محفوظ می‌دارد.

### جایگاه تمدن اسلامی نسبت به ایده‌آل‌های بشر

از مباحث گذشته، روشن می‌گردد که تنها تمدنی می‌تواند پایدار بماند که اولاً، زندگی‌ساز باشد و ثانیاً، جواب همه ابعاد انسانی را بدهد. چنین تمدنی جای خود را در طول تاریخ، باز می‌کند و این تمدن، همان تمدن پیامبران است که در طول زمان، آرام آرام با نمایش چهره نهایی خود کامل می‌شود و نابود شدنی نیست و البته ممکن است که در حجاب برود. آری؛ ممکن است یک مرتبه چنگیز خان در برابر آن سر برآورد و به نظر خود بر روح جوامع اسلامی غالب شود؛ ولی چیزی نمی‌گذرد که ایلخانان و تیموریان مسلمان می‌شوند؛ به این معنی که در روح اسلامی، مستحیل می‌گردند و این سیر تاریخی ادامه می‌یابد تا در نهایت، به نقطه اوج و تعالی خود که همان تحقق سنت الهی ظهور امام زمان علیه السلام است، منتهی گردد؛<sup>۱</sup> زیرا علاوه بر وجود و حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی که یک حقیقت متعالی است، یک «ظهور» هم دارد که عبارت است از تجلی نور وجود آن حضرت در روابط و مناسبات جامعه و آرام آرام، تاریخ آماده می‌شود تا آن ظهور به صورت کامل، خود را بر کل تاریخ حاکم کند و به عبارت دیگر، تاریخ، روحی دارد که این روح دارد به سوی کمالات خودش می‌رود؛ چون اگر تاریخ را با دید عقل فلسفی مورد بررسی قرار دهیم، ملاحظه خواهیم کرد که واقعاً تاریخ جهت دارد و فرهنگ تشیع در «دعای ندبه»، این نکته

۱. طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، ص ۲۶۳-۲۷۱؛ همراه با اضافات و تصرفات

را مورد توجه قرار می‌دهد.

امام زمان علیه السلام در کلّ تاریخ، با ظهورهای مختلف حاضرند. در ابتدای «دعای ندبه»، می‌خوانیم، حمد خدایی را که از اول تاریخ، دائماً حجتی را در این عالم سیر داده است که صورت تامّه آن حجت الهی، حضرت امام زمان علیه السلام است که همه ائمه و همه پیامبران علیهم السلام چشم به او دوخته‌اند. شیعه در شرایط امروز جهان که همه تئوری‌ها به بن بست رسیده است، نوعی از زندگی را به بشریت پیشنهاد می‌کند تا آینده بشر از دست نرود و بدون آنکه همه مستقیماً شیعه شوند، سلوکی را در پیش گیرند که حال و آینده‌اشان به زندگی غیرقابل تخریبی تبدیل گردد و از آن طریق، شرایط بقا در فرهنگ حضرت بقیة الله علیه السلام در زندگی‌ها تجلی نماید. بشر امروز بعد از این همه آفت و خیز تاریخی، به شرایطی نزدیک شده که سخن شیعه را جدی بگیرد و در زندگی و تمدن خود، از امامی که در مقام توحیدی، کامل است، پیروی کند. بعد از این همه انحراف تاریخی، دارد مشخص می‌شود، ماندن بدون حضور امام معصوم، ماندن نیست؛ در واقع، مرگ جاهلی است که وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۱</sup>

اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را درک نکند، به مرگ جاهلیت مرده است.

و وقتی خداوند اولین انسان را پیامبر قرار داده، معلوم می‌شود اراده خدا چیزی غیر از آن نوع زندگی است که بشر برای خود تعریف کرده. خداوند متعال اراده فرموده است که یک روز هم راه بشر از آسمان معنویت

۱. «ترجمه الفدیر»، ج ۲۰، ص ۲۴۲؛ به نقل از «مسند احمد حنبل»، ج ۴، ص ۹۶؛ «مجمع الزوائد»، ج ۵، ص ۲۲۴ و ۲۲۵؛ «صحیح مسلم»، ج ۶، ص ۲۲.

قطع نگردد.<sup>۱</sup> در حال حاضر، نه تنها شیعه، بلکه بسیاری از مردم جهان متوجه شده‌اند، فرهنگ غرب نمی‌تواند به ابعاد عمیق روح آنها جواب دهد. بنابراین، دیگر شیفتگی قبلی نسبت به غرب در روح مردم جهان جاری نیست؛ هرچند از ابزارهای این تمدن استفاده می‌کنند. مشکل اصلی مردم جهان، نشناختن تمدنی است که بتواند آن را جایگزین تمدن موجود نمایند، به همین دلیل از تکنیک موجود استفاده می‌کنند؛ بلکه ناخودآگاه در نظام فردی و اجتماعی و آموزشی تحت حاکمیت روح فرهنگ سکولار مدرنیته هستند. تنها شیعه و فرهنگ حیات‌بخش و متعالی انتظار است که به دلیل مبتنی بودن آن بر فطرت الهی بشر می‌تواند این قالب تحمیلی و برچسب ناچسب بر روح و ذهن و حیات فردی و اجتماعی و تمدنی بشر را بشکند و آرام آرام به میل عبور از فرهنگ غرب، هرچه بیشتر صورت عملی بدهد.<sup>۲</sup>

### زمینه‌های فروپاشی یک تمدن

شاخصه یک تمدن دینی و غیردینی در این است که تمدن دینی، متذکر عهد عبودیت انسان؛ ولی تمدن غیردینی که امروزه در غرب تجسم یافته، عامل تقویت انانیت است. این تمدن جهت ارضای نفس اماره انسان‌ها پایه‌ریزی شده است؛ به همین دلیل، این تمدن وقتی به نهایت اهداف خود رسید، سرآغاز سقوط آن است؛ چون نفس اماره آن‌چنان سرکش است که حقی برای غیر خود قائل نیست؛ به همین جهت، در ابتدای این تمدن، سقوط آن قابل پیش‌بینی است. از همین رو، در ابتدای تولدش مرده و

۱. طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، ص ۲۹۱-۲۹۰؛ همراه با تصرفات و اضافات.

۲. طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، ص ۳۳۵-۳۳۴؛ همراه با تصرفات و اضافات.

هرچه جلوتر بیاید، تضادش با فطرت انسان‌ها از طرفی و متقابلاً تضاد خود انسان‌ها با فطرتشان از طرف دیگر، شدیدتر می‌شود.

این درست برعکس تمدن اسلامی است. آن هم تمدن اسلامی به روشی که شیعه معتقد است؛ زیرا در بستر تمدن شیعه، انسان‌ها از حاکمیت نفس آماره خارج می‌شوند و نور توحید و جنبه یگانگی و وحدت در روابط افراد جامعه، حاکم می‌گردد. به همین جهت، حضرت امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«وَلَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَهْلِ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>

بعد از حاکمیت ما، حاکمیت دیگری که بیاید و حاکمیت ما را ساقط کند، نخواهد بود؛ زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خداوند فرمود: عاقبت از آن متقین است. «

علت فرمایش امام باقر علیه السلام هم مشخص است؛ چون در نظام توحیدی، شرایط جامعه طوری خواهد بود که افراد در عمق جان خود، به آن حقایقی که می‌خواستند دست یابند، دست می‌یابند و به این دلیل، جهت جان آنها به جای دیگری توجه نمی‌کند تا بخواهند حاکمیت جامعه را ساقط کنند؛ چون وقتی شرایط طوری است که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»<sup>۲</sup> زمین از قسط و عدل پر می‌شود» و تازه این هدف متوسط حاکمیت اهل بیت علیهم السلام است و هدف عالیه‌اشان حاکمیت حق در همه مناسبات انسانی در زمین است و این نهایت طلب و تقاضای هر انسانی است. وقتی این روش این اندازه نتیجه می‌دهد؛ چرا پایدار نماند؟ این روش به خودی خود، بقای خود را به وجود می‌آورد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، ج ۵۱، ص ۱۵۶.

در یک تمدن الهی، همواره شرایط جامعه و جان افراد نسبت به آرمان نهایی در حالت بالقوه است؛ ولی هرچه جلوتر بروند، به جهت شرایط خاص اجتماع، از انوار معنوی مطابق تقاضای فطرت خود بهره‌مند می‌شوند و بیشتر احساس آرامش می‌کنند؛ چیزی که فرهنگ غربی بشر را روز به روز بیشتر از آن محروم می‌کند؛ به طوری که اندیشمندان منتقد غرب می‌گویند:

شرایط زندگی در غرب طوری شده که دیگر زمین وطن بشر نیست و امکان سکنی گزیدن و با آرامش زیستن از آن گرفته شده است.<sup>۱</sup>

واقعاً هم شرایط برای یک زندگی طبیعی بسیار سخت شده و امکان فکر و ذکر از بین رفته است. باید با همتی بلند و ماورای روحی که مدرنیته بر جهان حاکم کرده است، بتوان زندگی کرد تا از روحیهٔ ظلمانی و شیطانی این تمدن مصون ماند.

اینکه می‌گویند به دیدار و ملاقات اهل الله بروید، به جهت آن است که آنها توانسته‌اند ماورای روحیهٔ ظلمانی حاکم در جهان، در زمین، وطن بگزینند و خدا را که عین بقا و حضور است، مأوا و مقصد خود قرار دهند. قصهٔ بی‌وطنی بشر، آسیب بزرگی است که تنها راه‌حل آن را باید در برگشت به اسلامی جست‌وجو کرد که رهبر آن «واسطهٔ فیض بین ارض و سماء» است و به جای منفعل شدن از روح تمدن غربی، عالم را تحت تأثیر روح نورانی خود قرار می‌دهد.

ما به جهت روح فرهنگ غربی، ساعت و ماشین و هواپیما به دست

۱. به تعبیر استاد اسماعیل شفیعی سروسستانی: حیات کولی وار، هدیهٔ غرب به انسان است که حاصل و محصول تاریخ چهارصد سالهٔ غرب در دوری از خود حقیقی، خود بنیادی، نیست انگاری و رویگردانی از عالم غیب است. (استراتژی انتظار، ص ۲۲).



آوردیم؛ ولی زمین را به عنوان وطن خود از دست دادیم و این ابزارها بیش از آنکه وسیله رسیدن به اهدافمان شود، برای ما چهره‌ای از شیطان شد و بی‌وطنی ما را دامن زد. تمدنی را باید دنبال کرد که راه حضور با حقایق را از ما نرباید و این فقط توسط فرهنگی محقق می‌شود که امام آن عین حضور در همه عالم است.<sup>۱</sup>

### لطافت تعامل با طبیعت

در تمدن مبتنی بر فطرت، رابطه انسان‌ها با طبیعت بر اساس روح انسانی و فطری است؛ نه بر اساس تمایلات نفس آماره. یک انسان دینی که بر اساس دستورات دین، فطرت خود را بیدار نگه داشته است، پیام فطرت را به خوبی رعایت می‌کند و در این راستا، خود را با بقیه ملل که نسبت به طبیعت حرمت قائلند، در یک عالم احساس می‌کند.

اقتضای فطرت هر انسانی آن است که جایگاه محیط زیست را رعایت کند و لذا آن مواردی را هم که دین به طور مشخص دستور نداده است، فطرت متذکر می‌شود. کافی است ما از طریق دین، فطرت را بیدار نگه داریم، در این صورت، به خودی خود متوجه مصداق‌های موضوع می‌شویم. شخصی در حین اینکه مشغول وضو گرفتن بود، از حضرت امام خمینی علیه السلام سؤال کرد. امام با حالت عتاب فرمودند:

اول شیر آب را ببند، بعد سؤال کن.

چون یک روح سالم نمی‌تواند تحمل کند آب زلال به راحتی در فاضلاب برود و تبدیل به فاضلاب شود. این را لازم نیست ما در احکام اسلام پیدا کنیم. هر فطرت بیداری، متوجه زشتی این کار و ظلمی که از آن طریق به

۱. طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، ص ۳۳۸-۳۳۶؛ همراه با اضافات و تصرفات.

انسان‌ها می‌شود، می‌باشد.

اگر در احوالات طلبه‌های متدین دقت بفرمایید، یک روحیه قناعت و دوری از اسراف و ریخت و پاش در آنها می‌یابید. این روحیه به جهت شعوری است که قلب و فطرتشان به آنها گوشزد می‌کند، مبنی بر اینکه طبیعت ظرفیت اسراف ندارد و از طریق اسراف، طبیعت از وظیفه اصلی خود باز می‌ماند و رابطه‌اش با انسان‌ها مختل می‌شود.

این طور نیست که ملل مختلف دنیا، همگی این نوع تعامل با طبیعت را بر اساس دستورات مشخص دین انجام دهند؛ بلکه جنبه روحانی جان انسان، متذکر انسان می‌شود، روحیه‌ای که متوجه ابعاد لطیف و روحانی طبیعت است، در همه ملت‌ها وجود دارد و منجر به تعامل لطیفی با طبیعت شده است.

### نفس اماره و تخریب طبیعت

انسان‌ها دو دسته نیاز دارند: یکی نیازهای طبیعی، مثل نیاز به کفش و لباس و خانه و یکی هم نیازهای روحی.

انسان‌ها نیازهای طبیعی خود را برطرف می‌کنند تا متوجه رفع نیازهای روحی بشوند. در راستای ارضای نیازهای روحی یا به ارضای جنبه‌های الهی روح خود می‌پردازند یا به ارضای جنبه‌های شیطانی آن.

انسان در راستای رعایت جنبه‌های شیطانی روح، اجازه هرگونه تصرف در عالم و آدم را به خود می‌دهد و به تعبیر «قرآن»:

«سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

## الْفَسَادُ<sup>۱</sup>

در زمین تلاش می‌کند تا در آن فساد کند و طبیعت و انسان را نابود می‌نماید و خدا فساد را دوست ندارد.»

ولی آن کس که تلاش می‌کند جنبه‌های الهی روح خود را ارضا نماید، نسبت به طبیعت با احتیاط عمل می‌کند و چنین انسان‌هایی، کم و زیاد در اقوام و ملل مختلف وجود دارند؛ منتها با وجود تذکرات شریعت الهی، فطرت انسان‌ها بیدار می‌شود و نسبت به ارضای جنبه‌های الهی روح خود، حساس‌تر می‌گردند و در نتیجه، در مقابل انسان‌هایی که عامل هلاکت انسان و طبیعت هستند، جمعیت بیشتری پیدا خواهد شد و فرهنگ تشیع با ساختار معنوی خاص خود در این راستا، نقش عمده‌ای را می‌تواند بازی کند؛ و گرنه کار در همان حد محدود باقی می‌ماند که صدای طرفداران حفظ محیط زیست در انبوه صداها، بلند طرفداران ارضای نفس آماره در فرهنگ مدرنیته گم می‌شود.

در شیعه، علاوه بر اینکه خودش پایه‌گذار جنبه‌های معنوی روح انسان است و دین را در حد عبارات قالبی متوقف نمی‌کند، می‌تواند جنبه‌های معنوی سایر ملل را نیز بیدار نماید و گفتمان غالب جهان را به سوی معنویت سوق دهد. پس اگر هم بپذیریم، فطرت الهی ملت‌ها متوجه است که باید با روح طبیعت تعامل داشت، آن چیزی که آن فطرت را زنده و با نشاط نگه می‌دارد، دین اسلام است که نقطه کمال و اوج آن در فرهنگ انتظار و مکتب حیات‌بخش اهل البیت علیهم‌السلام محقق و متجلی می‌گردد که بستر تحقق «تمدن مهدوی»، یعنی تمدنی مبتنی بر فطرت، به زعامت و

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۵.

رهبری امامِ حیّ حاضر در همهٔ عالم است.<sup>۱</sup>

### اتحادِ ولایت و ولایت

مهم‌ترین شاخصهٔ تمدن شیعه، اتحاد «ولایت» و «ولایت» است؛<sup>۲</sup> به این معنی که در جامعهٔ آرمانی مکتب اسلام، باید همان کسی که سراسر وجودش جلوهٔ محبوب است و در مقام عصمت قرار دارد، سرپرست جامعه باشد؛ لذا ظاهر و باطن انسان‌ها با تمام وجود در اطاعت والی جامعه است؛ زیرا که حکم و انعکاس کامل حکم محبوب حقیقی، یعنی خداست.

رهبری امام معصوم (علیه السلام) حاکمیت بر اساس ابعاد قدسی انسان‌هاست که همان اتحادِ ولایت و ولایت می‌باشد. در چنین حکومت و حاکمیتی، حاکمان باید بر اساس ابعاد قدسی و معنوی انسانی با انسان‌ها تعامل و گفت‌وگو کنند و بر آنان حکم برانند تا دستوراتشان با عمق جان آدم‌ها رابطه داشته باشد.

نمونهٔ این حکومت در زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) ظاهر شد؛ لذا با وجود اینکه اجرای حدود الهی برای فرد مجرم یک نوع تنبیه است و به طور طبیعی، موجب دلخوری او از آن حاکم می‌شود که احکام را اجرا می‌کند. راوی می‌گوید:

حضرت علی (علیه السلام) انگشت‌های دست شخصی را قطع کردند و او دست بریده‌اش را با دست دیگر مشت کرده بود و در حالی که قطرات خون از آن می‌چکید، به راه افتاد. هنگامی که او از محکمه خارج می‌شد، یکی از

۱. طاهرزاده، اصغر، «تمدن زایی شیعه»، ص ۳۸۸-۳۸۹؛ همراه با تصرفات و اضافات.

۲. این دو تعبیر را جناب دکتر سید احمد فردید در کتاب «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان» به کار برده‌اند و روشن می‌کنند باید انسان‌های کامل که جذب‌کنندهٔ فطرت و دل‌های انسان‌ها هستند، حاکمیت جامعه را در دست داشته باشند تا ولایت با ولایت متحد گردد.

منافقان او را دید و با ظاهری دلسوزانه پرسید: چه کسی با تو این کار را کرده است؟

آن شخص در جواب او شروع می‌کند با مدح زیاد نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌آورد و می‌گوید: پنجاهم را سید جانشینان پیامبران برید، پیشوای سفید رویان قیامت و...

آن فرد گفت: وای بر تو، دستت را می‌برد و این چنین ثنائش می‌کنی؟ او پاسخ داد: چرا ثنائش را نگویم و حال آنکه دوستی‌اش با گوشت و خونم در آمیخته است؟ به خدا سوگند! نبرید دستم را، مگر بر اساس حقی که خداوند قرار داده است.<sup>۱</sup>

یا مواردی در روایات بیان شده است که شخصی خدمت پیامبر ﷺ آمده و اقرار به گناه و تقاضا کرد:

یا نبی الله! طهرنی؛ ای پیامبر خدا! با اجرای حدود الهی مرا پاک گردان. این همان اتحاد ولایت و ولایت است و تا این جاها هم جلو می‌آید که خطاکاران هم راضی به اعمال حاکمیت ولی خدا هستند؛ هرچند موجب قطع انگشتانشان شود و این رابطه در دنیای معاصر گم شده است و دیگر حاکمان با ابعاد قدسی انسان‌ها گفت‌وگو نمی‌کنند؛ در حالی که خداوند در امور اجتماعی، چنین نظامی را اراده کرده است. در چنین بستری، بشری که می‌خواهد در جست‌وجوی حقیقت باشد، با سد ناامیدی روبه‌رو نمی‌گردد؛ چون در آن شرایط، همه چیز راه به سوی عالم معنویت دارد. اگر امروز می‌بینید که مردم جهان در ناامیدی مطلق به سر می‌برند، به خاطر این است که رابطه ولایت و ولایت در نظام بشری مختل شده و حاکمان، متذکر راه بشر به سوی آسمان معنویت نیستند.

۱. «الحیاء»، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۶۷.

تحقق رابطهٔ ولایت با ولایت در نظام اجتماعی، مقصد و مقصود همهٔ انبیای الهی و راهی است که خداوند پیروزی آن را تضمین کرده است.<sup>۱</sup> این رهبری، رهبری انبیاء است که بیشترمان از آن سطحی گذشته‌ایم و آن را باز نکرده‌ایم و همین است که در ته دل‌هایمان گاهی نسبت به رهبری و سیاست آنها اعتراض داریم و آن را نمی‌فهمیم. یکی از اساتید دربارهٔ انحراف خلافت پس از رسول خدا ﷺ توضیح می‌داد که در این آیه آمده است و به رسول ﷺ خطاب دارد که به واسطهٔ رحمت خدا، برای اینها نرم شدی:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»<sup>۲</sup>

اگر تو خشن و سنگدل بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند.

استاد می‌گفت، ما می‌دانیم که عمر با خشونت عظیمی همراه بود، ولی مردم از گرد او پراکنده نشدند که هیچ؛ بلکه او را در هنگام اختلاف، بر رسول خدا ﷺ هم مقدم داشتند و در برابر نصِّ رسول الله ﷺ به اجتهاد او عمل کردند.

نکتهٔ نهفته همین است که اساس رهبری و مدیریت عوض شده بود تا آنجا که توانست ترس و خشونت، خشونتی که از گرد رسول ﷺ پراکنده می‌ساخت، آدم‌ها را جمع کند؛ چون از رسول خدا ﷺ این ترس نبود و در نتیجهٔ خشونتش آنها را پراکنده می‌کرد. در رابطهٔ رسول ﷺ با افراد، ترس، فریب و نیرنگ و حتی عشق به خود او نمی‌توانست حاکم باشد؛ بلکه رابطهٔ رسول ﷺ با افراد و نظم حاکم بر این رابطه‌ها، عشق به خدا بود که

۱. طاهرزاده، اصغر، «جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم»، گروه فرهنگی لب‌المیزان، چاپ دوم، ص ۷۴-۴۴؛ همراه با اضافات و تصرفات.  
۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۹.

می فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup>

اگر خدا را دوست دارید، از من اطاعت کنید و به دنبال من بیایید تا خدا شما را دوست بدارد.»

این چنین رابطه عمیق و انسانی که نه از ترس مایه می گیرد و نه از نیرنگ و نه از عشق به شخص، اگر در میان نباشد، طبیعی است که خشونت آنها را پراکنده می سازد که به صراحت «قرآن»، اکثر مردم هنوز از ایمان برخوردار نبودند: «لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۲</sup>

اینجاست که نرمش و تحمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به راستی، همچون کوه بار سنگینی است، آنها را جمع ساخته بود؛ در حالی که در دوره های بعد و پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رابطه ها، از ترس و نیرنگ و سیاست و از عشق های شخصی و غیر الهی مایه گرفت و همین بود که حتی خشونت ها آنها را پراکنده نمی ساخت.

این خصلت رهبری انبیا و اساس تشکل و سازماندهی و رهبری اسلامی است که رابطه ها را از سطح روابط سازمانی و حتی حکومت بر دل ها هم بالاتر آورده؛ به طوری که در این رابطه، ترس و سیاست و عشق کارسازی ندارد؛<sup>۳</sup> چرا که این رابطه بر اساس وظیفه و مبتنی بر قاعده اتحاد و ولایت و ولایت است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴

۳. اشاره به آیه ۳۰ سوره روم؛ طاهرزاده، اصغر، «حضرت فاطمه علیها السلام، مظهر عبودیت»، گروه فرهنگی لب المیزان، ص ۲۶-۳۰؛ همراه با تصرفات و اضافاتی چند؛ صفایی حائری، علی، «انتظار»، قم، انتشارات لیلۃ القدر، قم، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱-۱۰۳.

### دلیل دهم: امام محور کمال و بندگی

خداوند متعال در «قرآن کریم» می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>

جن و انس را نیافریدیم؛ مگر برای آنکه عبادت کنند.»

یعنی هدف خلقت جن و انس، عبادت و بندگی است و در توصیف رسول الله ﷺ، صفت «عبده» را بر صفت «رسوله» مقدم می‌دارد و در واقع، عبودیت محض رسول الله ﷺ را تایید کرده است. این صفت عبودیت محض، صفت همه ذوات مقدسه حضرات معصومان (علیهم‌السلام) می‌باشد؛ لذا درباره شخصیت پیامبر خدا ﷺ و سایر ائمه (علیهم‌السلام)، دو بُعد مطرح است: یکی همان بعد رسالت و امامت آن بزرگواران و یک بعد، بعد بندگی آنهاست.

از نظر بندگی، همه این ذوات مقدسه کاملند و همگی طبق آیه شریفه فوق، مقصد و هدف خلقت می‌باشند؛ ولی از جهت رسالت و امامت، موضوع دیگری مطرح است؛ یعنی هدف رسالت و امامت این است که انسان‌ها به کمک دینی که رسول خدا ﷺ می‌آورد و به کمک راهنمایی‌هایی که امام معصوم (علیهم‌السلام) می‌نماید، به بندگی خدا نایل شوند؛ بنابراین از یک طرف، طبق آیه قرآن، هدف خلقت جن و انس بندگی است و از طرف دیگر، درست است که همه انسان‌ها خلق و مأمور به بندگی شده‌اند؛ زیرا آنچه مهم‌ترین کمال برای یک انسان محسوب می‌شود، عبودیت خدا است؛ یعنی اصل و حقیقت هر انسان، عبد بودن اوست. پس هر کس آن را در خود به فعلیت برساند، به حقیقت خود دست یافته است؛ ولی می‌دانید که اکثر انسان‌ها نتوانسته‌اند آن هدف را به نحو کامل در زندگی خود ظاهر سازند و لذا هدف خلقت خود و هدف خلقت و مأموریت پیامبر ﷺ و امام را در خود محقق

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.



نکرده‌اند. با توجه به این نکات است که خداوند ائمه معصومان (علیهم‌السلام) را، حجت و راهنمایی قرار داده تا مردم را به آن مقام، راهنمایی و وصل نماید تا آنها نهایی‌ترین منزل را که رسیدن به عبودیت است، بتوانند به بشریت نشان دهند و البته باید دانست، نیاز بشریت به انسان‌های کامل و معصوم (علیهم‌السلام) که حجت، الگو و راهنمای بشر به سوی مقصود خلقتشان هستند، نیاز فطری و همیشگی اوست و چون هیچ نیاز و گرایش فطری در متن عالم بدون پاسخ نمی‌ماند؛ همچنان که ما نیاز به آب داریم تا به عنوان عین رطوبت و تری، تشنگی ما را رفع کند، بنابراین در متن عالم، آب به عنوان عین تری وجود دارد و ممکن نیست این نیاز - یعنی بندگی کامل خدا- در جان ما باشد؛ ولی مصداق عینی نداشته باشد؛ همچنان که باید تشنگی ما با عین تری مرتفع شود و با بهره‌مندی از آب، این تشنگی به آب، تبدیل به برخورداری از آب شود، نیاز به بندگی خدا در همه انسان‌ها نیز، باید دارای یک مصداق عینی باشد که او نمونه کامل بندگی است تا انسان‌ها از طریق توجه به آن ذات مقدس و به کمک انوار معنوی آن حضرت، به مقام بندگی نائل گردند. در لسان فلسفی، اصولاً انسان به لحاظ عقلی و فطری، طالب چیزی است که حداقل چهار ویژگی داشته باشد:

اولاً، مجهول او نباشد؛ یعنی معلوم انسان باشد؛ چون به لحاظ عقلی، طلب مجهول مطلق، محال است؛ زیرا انسان تا تصویری از چیزی نداشته باشد، شوق و تمنایی برای وصول به آن نمی‌تواند در او ایجاد شود؛ ثانیاً، معدوم نباشد، یعنی در عالم موجود باشد؛ چون به لحاظ عقلی، طلب معدوم مطلق، محال است؛

ثالثاً، مقدور انسان و استعداد و ظرفیت وجودی او باشد؛ مثلاً هیچ انسانی، هیچگاه آرزوی تبدیل شدن به کوه نمی‌کند؛ چون مقدور او نیست؛

و بالأخره رابعاً، بین طالب و مطلوب، باید سنخیت وجود داشته باشد؛ بنابراین انسان زمانی که گرسنه می‌شود و نیاز به غذا برای رفع گرسنگی دارد، هرگز مثل کرکس به دنبال لجن‌خواری و مرده‌خواری نمی‌رود؛ بلکه برای رفع نیاز خود، به دنبال غذای پاکیزه می‌رود.

نتیجه اینکه، نیاز فطری انسان به کمال، نیازی مجهول، معدوم، غیرمقدور و نامتناسب و نامتجانس با استعداد و ظرفیت وجود او نیست. بر این اساس باید گفت که حتماً انسانی کامل که معلوم فطری او، موجود در نظام هستی، الگویی مقدور برای مقصد جان انسان‌ها و متناسب و متجانس با ظرفیت وجودی اوست، همواره در عالم وجود دارد که بدون هیچ شک و تردیدی و با اتکال به ادله محکم و متقن عقلی و نقلی و تاریخی، می‌توان گفت که آن شخصیتی که امروز در سراسر عالم و نظام هستی، نمونه کامل بندگی و مظهر عبودیت تامه حضرت حق جل جلاله است، همان وجود مقدس و منور حضرت مهدی امم بقیه الله الاعظم علیه السلام است.

او مقصد و قبله همه جان‌هاست. کافی است ما نظر به ایشان بکنیم تا نور ایشان را در عمق جان خود بیابیم.

همان‌طور که دین، متذکر فطرت است و انسان از طریق توجه به دین، فطرت خود را بیدار می‌کند، امان زمان علیه السلام نیز متذکر وجه عبودیت انسان‌ها است و با نظر به آن حضرت، وجه عبودیت ما بیدار می‌شود و در آن حال، انسان احساس می‌کند، چقدر به آن حضرت نزدیک است و او از من انسان، به انسان نزدیک‌تر است. در واقع، حرف آنهایی که می‌خواهند به بندگی خدا برسند، به حضرت صاحب الامر علیه السلام این است که:

در دو چشم من نشین ای آنکه از من من تری  
تا قمر را وانمایم کز قمر روشن تری<sup>۱</sup>

بنابراین معلوم شد که مصداق کامل بندگی خداوند متعال در عصر ما، امام حتی موجود، حضرت صاحب الامر علیه السلام هستند و آن حقیقتی است که همواره بشریت برای تحقق بندگی خود، به او نیاز فطری دارد. پس هر کس به مهدی علیه السلام توجه و توسل ننماید، حضرت علیه السلام را گم کرده؛ بلکه پیش از آن، خود و مقصد جان و فطرت و هدف خلقت خود را گم کرده است.

#### دلیل دهم: خلیفه الله، معشوق عالمیان

خلیفه الله، شمععی است که تمام موجودات پروانه وار گرد او و به عشق او می چرخند. این عشق در طول عشق به خداست، نه در عرض آن و با عشق حق تعالی متحد و از مصادیق آن است. موجودات از این جهت عاشق امامند که وی مظهر آینه تمام نمای حق است و حسن و جمال حق را نمایش می دهد. موجودات، تمام اسماء و صفات حق و جمال و جلال الهی را در وجود انسان کامل می بینند. همچنین او واسطه فیض میان حق و خلق است و مخلوقات اصل آفرینش و کمالات خود را از دست او گرفته اند و زبان حال همه این است:

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه  
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم<sup>۲</sup>

سابقه عشق و شیفتگی موجودات به خلیفه الله بس دیرین است و به عهد ازل و پیش از آنکه پا به جهان خاکی گذارند، برمی گردد. به قول شیخ اجل:

۱. مولوی

۲. حافظ شیرازی، «دیوان»، غزل ۳۱۹.

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود  
 با خود آوردم از آنجا نه خود بربستم  
 به حق مهر و وفایی که میان من و توست  
 که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم<sup>۱</sup>  
 و در جایی دیگر می گوید:  
 همه عمر بر ندارم سر از این خُمار مستی  
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست  
 تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد  
 دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی<sup>۲</sup>

محبت و عشق خلایق به حجت الهی، فطری و ذاتی آنهاست؛ زیرا رابطه ظاهر و مظهر، رابطه‌ای ریشه‌ای و ناگسستنی؛ بلکه نوعی اتحاد است و تار و پود هر مظهري به اصل و حقیقتش وابسته است. حقیقت وی همان اصل است و مظاهر نهایت نیاز را بدان دارند.

البته این حبّ و عشق دو سویه است و از طرف خلیفه‌الله نیز نسبت به مظاهر و خلایق، عشق و حبّ وجود دارد؛ چون موجودات از آثار و کمالات او شمرده می‌شوند و هرکسی آثار و کمالات خویش را دوست دارد.

مخلوقات، از قوا و جنود خلیفه الهی‌اند. او جان است و سایرین جسم و اعضای وی و حضور و نقش او در نهاد و باطن هرکس پررنگ‌تر و مؤثرتر از حضور موجود برای خودش است. پس هر موجودی پیش از آنکه به خود تعلق داشته باشد، ملک ولی الله و متعلق به اوست. در مرتبه اول و اصالتاً، از آن انسان کامل است و در مرتبه دوم و بالعرض، متعلق به خود است.

۱. «کلیات سعدی»، غزل ۳۶۷.

۲. همان، غزل ۵۲۳.

البته فراموش نشود که خود ولیّ الله و تمام هستی در اصل، مُلک خدا و از آن اوست و به اذن حق تعالی، خلیفه‌اش صاحب چنین منصب و ولایتی شده است. ما عین فقر و موجودی سراپا نیازمندیم و حقیقت و باطن ما را وجود وی که مظهر تامّ حق و آینه تمام‌نمای حق است، پر کرده و هرچه داریم از اوست.

ابوسعید ابوالخیر، چه نیکو فقر و تهیدستی آدمی و سلطنت و مالکیت معشوق را به نظم کشیده است:

جسم همه اشک گشت و چشم بگریست  
در عشق تو بی چشم همی باید زیست  
در من اثری نماند این عشق از چیست  
گر من همه معشوق شدم عاشق کیست

با توجه به این تهیدستی و نیاز مطلق، اگر صاحب توفیق و کمالی شویم، از آنجا سرازیر و نصیب ما گشته است و در واقع، بیش از آنکه ما به یاد او و عاشق او باشیم، او به یاد ما و دوستدار ماست و اگر این حبّ و توجه نبود، آنسی باقی نمی‌ماندیم؛ حتی اگر گاه یادی از او می‌کنیم، این خود عنایت اوست؛ یعنی ابتدا او یادی از ما کرده است، سپس در واکنش به آن، ما نیز از او یاد می‌نماییم.

هرگاه در وجود خود محبت و علاقه‌ای به امام علیه السلام احساس کنیم، نشان دهنده این است که ابتدا او به ما محبت و علاقه داشته و علاقه ما پژواک و بازتابی از علاقه اوست:

بوی گل راهنما گشت به بلبل ز نخست

ور نه بلبل چه خبر داشت که گلزار کجاست؟

اگر حال خوش معنوی یا حال زیارت و مانند آن به کسی دست دهد،

معلوم می‌شود که ابتدا از جانب معشوق کشش و توجهی شده و بدین صورت در او نمایان گشته است:

گفتم دل و جان بر سر کارت کردم  
هر چیز که داشتم نثارت کردم  
گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی  
این من بودم که بی‌قرارت کردم

نظام هستی، محفل و منزل عشاق کوی یار است. انبوه هواخواهان، گرد آن ماه‌پری‌رویان حلقه زده‌اند و این مجموعه نیز پیرامون خورشید وجود حق تعالی طواف می‌کنند و آن همه حُسن و شکوه، همه را اسیر و دربند خود ساخته است. آن خوش‌تر از حُسن و نیکویی، همه را به عشق خود مبتلا کرده است. کسی را یارای کناره‌گیری از آن سرو ناز نیست. به فرمودهٔ لسان الغیب:

من از آن حُسن روز افزون که یوسف داشت دانستم  
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را<sup>۱</sup>

از ذره تا کهکشان، به خلیفه‌الله اقتدا کرده‌اند. اگر او قائم است، همه قیام می‌کنند و اگر قاعد است، همه در قعودند. اگر در نماز باشد، همه در نمازند و اگر در رکوع و سجود است، همه عاشقانه اطاعت می‌کنند.<sup>۲</sup>

آری! آن سلطان حُسن و فسونگری، عزم هر کوی و دیاری کند، خیل عاشقان از پی او روانند:

زین خوش رقم که بر گل رخسار می‌کشی

۱. حافظ، دیوان، غزل ۳.

۲. لذا در زیارت آل یاسین خطاب به حضرت ولی عصر علیه السلام می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقْنُتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَهَلَّلُ وَتُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَعْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ...»

خط بر صحیفه گل و گلزار می‌کشی  
اشک حرم نشین نهان خانه مرا  
از آن سوی هفت پرده به بازار می‌کشی  
کاهل روی چو باد صبا را به بوی زلف  
هر دم به قید سلسله در کار می‌کشی  
هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست  
از خلوتم به خانه خمار می‌کشی<sup>۱</sup>

آن گوهر یکدانه و معشوق یگانه، جان است و عالم و آدم، جسم او. او سلطان است و عالمیان جنود و خدام او. هر کجا جان میل و اراده کند، جسم از پی آن روان است و هر جا سلطان قصد سفر کند، سپاهیان به دنبال اویند و این خود حرکت حبی (و فطری) به سوی وجود مطلق آزلی است و زبان حال مسافران قافله عشق این است:

ما درس سحر در ره می‌خانه نهادیم  
محصول دعا در ره جانانه نهادیم  
در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش  
این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم  
سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد  
تا روی در این منزل ویرانه نهادیم  
در دل ندهم ره پس از این مهر بتان را  
مهر لب او بر در این خانه نهادیم  
چون می‌رود این کشتی سرگشته که آخر  
جان در سر آن گوهر یکدانه نهادیم  
المنة لله که چو ما بی دل و دین بود

---

۱. حافظ شیرازی، «دیوان»، غزل ۴۵۹.

آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم<sup>۲۱</sup>

---

۱. همان، غزل ۳۷۱.

۲. علی پور وحید، حسن، «موعود عرفان، امام زمان علیه السلام از دیدگاه عرفان»، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۸۶، ص ۲۶۹-۲۷۳.



## کلام آخر

نتیجه‌ای که از کلّ مباحث به دست می‌آید، این است که «انتظار» و تمنّای فرج امام عصر عجله، جدّاً یک جست‌وجو، طلب و خواستن است. جست‌وجو از اعماق وجود و ژرفای فطرت.

انتظار فرج، نشان آن است که انسان، گم‌شده‌ای دارد و به جست‌وجوی آن می‌پردازد. به جست‌وجوی آرمانی بلند، هدفی بس ارجمند و غایتی بزرگ، الهی و انسانی است و باید بگوییم: سبک زندگی منتظرانه، یک حرکت مبارک، آگاهانه، آرمان‌گرایانه و جهادگرایانه برای فراهم آوردن زمینه‌های تحقق آن هدف و غایت عظیم است و جوششی است از متن عواطف و احساسات پاک انسانی و عقاید و آرمان‌های مقدس مکتبی و مبارزه و کوششی والا و ژرف که انسان منتظر و معتقد به مکتب ولایت را در مسیر صلابت و استقامت قرار می‌دهد.

در ثانی باید بگوییم که عشق، خلاصه و عصارهٔ این همه، ارزش است و فضیلت و آگاهی و کرامت، در واقع، همان گم‌شدهٔ انسان و جهان... و بگوییم: رسیدن به زلال حیات‌آفرین عشق، تشنه‌گامی می‌طلبد، برای نیل به ماءمعین و عین‌الحیة! باید تشنه شد تا به کوثر رسید... و اگر بپرسی

تشنه چه؟ می‌گوییم: تشنه همه آرمان‌های انسانی، تشنه حق و فضیلت و عدالت؛ تشنه پایان یافتن ظلم و ستم از پهنه تمام گیتی؛ تشنه تجلی زیباترین جلوه‌های خیر، خوبی، والایی، رشد، تکامل معنوی، اسماء و صفات ربوبی و...؛ چرا که ما انسان‌ها، همه به حکم فطرت خویش، تشنه این زمزم زلال عشق هستیم؛ اما به آن توجه نداریم و احساسش نمی‌کنیم.<sup>۱</sup>

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ [وَالْمُتَتِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ] وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»<sup>۲</sup>

خدایا! مرا از یاران او گردان و کمک‌کار او و دفاع‌کنندگان از او و شتاب‌کنندگان به سوی او، در برآوردن حاسجت‌های خود و فرمانبرداری به او و حمایت‌کنندگان از او. پیشی‌گیران در انجام اراده او و از شهیدان بین دودست او (رکاب او).»

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

۱. مهدوی یگانه، مرتضی، مقاله «یک سبو عشق»، ماهنامه موعود، مرداد و شهریور ۱۳۷۸، شماره ۱۵، ص ۱۴؛ با تصرفات و اضافاتی چند.  
۲. قمی، عباس، «مفاتیح الجنان»، دعای عهد.